



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

www.KitaboSunnat.com

# نجات المؤمنین

(در اصول دین و اخلاق)

ایة الله حاج ملا حسینعلی نورمحمدی  
تصحیح و تخریج: رحیم قاسمی

پہلے دفتر تبلیغات اسلامی شعبہ اعلیٰ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# نجاه المؤمنین (در اصول دین و اخلاق)

نویسنده:

رحیم قاسمی

ناشر چاپی:

بوستان کتاب قم ( انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم )

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۱۴	نجاه المؤمنین (در اصول دین و اخلاق)
۱۴	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۲۷	سخنی با خواننده
۲۹	پیش گفتار
۳۵	شرح حال مؤلف
۳۵	اوصاف
۳۷	شاگردان و مجازین
۴۰	تالیفات
۴۰	وفات
۴۶	مقدمه
۵۰	مقصد اول: اصول دین
۵۰	اشاره
۵۲	مطلب اول: در اثبات واجب الوجود است
۵۴	مطلب ثانی: در صفات واجب الوجود است
۵۴	اشاره
۵۴	فصل اول: در صفات ثبویه است
۵۷	فصل ثانی: در صفات سلویه است
۵۸	مطلب ثانی در نبوت است
۵۸	اشاره
۵۸	فصل اول: در این است که لازم و واجب است بر خداوند عالم که پیغمبری از جانب خود بر مخلوقین نصب کند و بفرستد
۵۹	فصل دوم: در وجود اتصاف انبیا است به صفات کمالیه
۵۹	فصل سیم: در طریق شناختن نبی است

۶۰	فصل چهارم: در اثبات نبوت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) است
۶۵	مطلب سیم: در امامت است
۶۵	اشاره
۶۵	فصل اول: (دلایل الزام خدا بر نصب امام)
۶۵	اشاره
۶۵	(دلایل عقلی امامت)
۶۶	(دلایلی نقلی امامت)
۶۸	فصل ثانی: در شرایط امام است
۶۹	فصل ثالث: در تعیین امام است بعد از پیغمبر
۶۹	اشاره
۶۹	مطلب اول: در امامت جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) است
۷۲	مطلب دوم: در امامت باقی ائمه است
۷۳	مطلب چهارم: در عدل است
۷۴	مطلب پنجم: در معاد است
۷۴	اشاره
۷۵	(مذهب شیخیه و بطلان آن)
۷۷	(پیدایش بابیه)
۸۰	مقصد ثانی: علم اخلاق
۸۰	اشاره
۸۲	مقدمه اولی
۸۷	مقدمه ثانی
۸۸	مقدمه ثالثه
۸۸	اشاره
۹۰	(اجناس و انواع فضایل)
۹۳	مقدمه رابعه
۹۴	مقدمه خامسه

۹۴	اشاره
۹۴	(طریق حفظ فضایل)
۹۶	(طریق رفع رذایل)
۹۹	مقدمه سادسه
۱۰۰	فصل اول: در صفات ذمیمه و اخلاق رذیله ای است که از آفات لسان است
۱۰۰	اشاره
۱۰۴	مقصد اول: در امر غیبت است
۱۰۴	اشاره
۱۰۴	مقام اول: در بیان مذمت و حرمت آن است
۱۰۹	مقام ثانی: در معنای غیبت است
۱۱۱	مقام ثالث: (در استماع غیبت است)
۱۱۳	مقام رابع: در ذکر اسباب غیبت است
۱۱۵	مقام خامس: در معالجه غیبت است
۱۱۶	مقام سادس: در بیان مواضعی است که علما استثنا کرده اند از حرمت غیبت
۱۲۰	مقام سابع: در کفارہ غیبت است
۱۲۰	مقام ثامن
۱۲۱	مقام تاسع
۱۲۱	مقام عاشر
۱۲۱	مقصد دوم: در کذب است
۱۲۱	اشاره
۱۲۲	(موارد جواز کذب)
۱۲۴	(علاج کذب)
۱۲۶	(صدق)
۱۲۷	مقصد سیم: در سخریه و استهزاست
۱۲۸	مقصد چهارم: در کشف عیوب است
۱۲۹	مقصد پنجم: در افشای سر است، اگر چه آن سر از عیوب نباشد

- ۱۳۰ ..... مقصد ششم: در تمامی است
- ۱۳۲ ..... مقصد هفتم: در سعایت است
- ۱۳۳ ..... مقصد هشتم: در افساد میان مردم است.
- ۱۳۴ ..... مقصد نهم: شماتت کردن است
- ۱۳۵ ..... مقصد دهم: در تعییر و ملامت کردن است
- ۱۳۵ ..... مقصد یازدهم: دوازدهم و سیزدهم: مرا و جدال و خصومت است
- ۱۳۹ ..... مقصد چهاردهم: در مزاح و شوخی کردن است
- ۱۴۰ ..... مقصد پانزدهم و شانزدهم: مدح کسی است که مستحق مدح نیست، و ذم کسی است که مستحق ذم نیست.
- ۱۴۲ ..... مقصد هفدهم: تزکیه نفس است
- ۱۴۳ ..... مقصد هیجدهم: فحش گفتن و سب کردن و دشنام دادن است
- ۱۴۴ ..... مقصد نوزدهم: لعن و طعن و نفرین است
- ۱۴۶ ..... مقصد بیستم: تکلم به باطل و به ما لایعنی و به فضول است
- ۱۴۶ ..... فصل دوم: در شهوت بطن و فرج است
- ۱۴۶ ..... اشاره
- ۱۴۶ ..... مطلب اول: در شهوت بطن است
- ۱۴۹ ..... مطلب ثانی: در شهوت فرج است
- ۱۵۳ ..... فصل سیم: در عجب است
- ۱۵۳ ..... اشاره
- ۱۵۴ ..... (علاج عجب)
- ۱۶۲ ..... فصل چهارم: در کبر و تکبر است
- ۱۶۲ ..... اشاره
- ۱۶۵ ..... (اقسام تکبر)
- ۱۶۵ ..... اشاره
- ۱۷۰ ..... تنبیه:
- ۱۷۰ ..... (علامات کبر)
- ۱۷۵ ..... (تواضع)



۱۷۶	فصل پنجم: در غضب است
۱۷۶	اشاره
۱۷۹	(مفاسد غضب)
۱۸۰	(علاج غضب)
۱۸۴	(حلم)
۱۸۵	(کظم غیظ)
۱۸۶	فصل ششم: در انتقام است
۱۹۰	فصل هفتم: در غلظت و درشتی است در گفتار و کردار
۱۹۲	فصل هشتم: در سوء خلق و کج خلقی است
۱۹۷	فصل نهم: در حقد و کینه و عداوت است
۱۹۹	فصل دهم: در حسد است
۱۹۹	اشاره
۲۰۰	(اقسام حسد)
۲۰۰	(علاج حسد)
۲۰۱	(اسباب حسد)
۲۰۳	(نصیحت)
۲۰۳	فصل یازدهم: در ظلم و اذیت و اهانت و احتقار مؤمنین است
۲۰۳	اشاره
۲۱۰	(عدالت)
۲۱۱	فصل دوازدهم: در بخل است
۲۱۱	اشاره
۲۱۱	(اقسام بخل)
۲۱۲	(جود و سخاوت)
۲۱۳	(علاج بخل)
۲۱۳	فصل سیزدهم: در حرص است
۲۱۳	اشاره

- ۲۱۴ ..... (قناعت)
- ۲۱۵ ..... (علاج حرص)
- ۲۱۷ ..... فصل چهاردهم: در طمع است
- ۲۱۹ ..... فصل پانزدهم: در سؤال از خلق است
- ۲۲۰ ..... فصل شانزدهم: در ضعف نفس است
- ۲۲۱ ..... فصل هفدهم: در عجله است
- ۲۲۱ ..... اشاره
- ۲۲۱ ..... (علاج عجله)
- ۲۲۳ ..... فصل هجدهم: در سوء ظن به خالق و مخلوق است
- ۲۲۳ ..... اشاره
- ۲۲۴ ..... (حسن ظن)
- ۲۲۴ ..... فصل نوزدهم: در عصبیت است
- ۲۲۵ ..... فصل بیستم: در نفاق است
- ۲۲۶ ..... فصل بیست و یکم: در قساوت است
- ۲۲۶ ..... فصل بیست و دویم: در جهل است
- ۲۲۶ ..... اشاره
- ۲۲۷ ..... (علاج جهل)
- ۲۲۸ ..... (علاج عملی جهل)
- ۲۳۱ ..... (جریزه)
- ۲۳۷ ..... (آداب تعلیم)
- ۲۳۸ ..... (آداب تعلم)
- ۲۳۹ ..... (اقسام علم)
- ۲۴۱ ..... فصل بیست و سیم: در خطورات قلبیه و وسوس شیطانیه است
- ۲۴۱ ..... اشاره
- ۲۴۲ ..... (علاج وسوس شیطانیه)
- ۲۴۲ ..... (فضیلت تفکر)

- فصل بیست و چهارم: در مکر و حيله و خدعه است ..... ۲۴۹
- فصل بیست و پنجم: در تهور است ..... ۲۵۰
- فصل بیست و ششم: در جبن است ..... ۲۵۱
- اشاره ..... ۲۵۱
- (شجاعت) ..... ۲۵۱
- فصل بیست و هفتم: در خوف است ..... ۲۵۲
- اشاره ..... ۲۵۲
- (تنبيه) ..... ۲۶۰
- (اسباب خوف ممدوح) ..... ۲۶۰
- (امن از مکر الله) ..... ۲۶۲
- (رجا) ..... ۲۶۳
- (فرق رجا و غرور) ..... ۲۶۴
- (یأس از رحمت الهی) ..... ۲۶۶
- فصل بیست و هشتم: در تهاون و مسامحه و سهل انگاری است در امر به معروف و نهی از منکر ..... ۲۶۸
- اشاره ..... ۲۶۸
- (امر به معروف و نهی از منکر) ..... ۲۶۹
- (شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر) ..... ۲۷۰
- (مراتب امر به معروف و نهی از منکر) ..... ۲۷۲
- فصل بیست و نهم: در هجرت و تباعد است ..... ۲۷۳
- فصل سی ام: در قطع رحم است ..... ۲۷۴
- اشاره ..... ۲۷۴
- (صله رحم) ..... ۲۷۵
- فصل سی و یکم: در عقوق والدین است ..... ۲۷۶
- فصل سی و دویم: در حب دنیا است ..... ۲۷۹
- اشاره ..... ۲۷۹
- (معنای دنیا) ..... ۲۸۸

- ۲۸۹ ..... فصل سی و سیم: در ریا است
- ۲۸۹ ..... اشاره
- ۲۹۴ ..... (اقسام ریا)
- ۲۹۵ ..... (علاج علمی ریا)
- ۲۹۸ ..... (علاج عملی ریا)
- ۲۹۹ ..... (اخلاص)
- ۳۰۳ ..... فصل سی و چهارم: در نفاق است
- ۳۰۵ ..... فصل سی و پنجم: در طول امل است
- ۳۰۵ ..... اشاره
- ۳۰۷ ..... (قصر امل و کوتاهی آرزو)
- ۳۰۸ ..... (یاد مرگ)
- ۳۱۱ ..... فصل سی و ششم: در وقاحت است
- ۳۱۲ ..... فصل سی و هفتم: در معصیت و اصرار بر آن است
- ۳۱۲ ..... اشاره
- ۳۱۸ ..... (تقوا)
- ۳۲۵ ..... (توبه)
- ۳۳۵ ..... (طریق تحصیل توبه)
- ۳۳۶ ..... (مشارطه)
- ۳۳۹ ..... (مراقبه و محاسبه)
- ۳۴۳ ..... فصل سی و هشتم: در جزع و بی تابی است در مصایب و مکاره
- ۳۴۳ ..... اشاره
- ۳۴۳ ..... (صبر)
- ۳۴۴ ..... (صبر یک نیمه ایمان است)
- ۳۴۵ ..... (اقسام صبر)
- ۳۴۶ ..... فصل سی و نهم: در کفران نعمت است
- ۳۴۶ ..... اشاره

۳۴۷ ..... (شکر)

۳۵۱ ..... فصل چهلیم: در عدم اعتماد یا ضعف اعتماد در امور است بر خداوند عالم و وثوق و اعتماد است بر وسایط از مخلوقین

۳۵۱ ..... اشاره

۳۵۲ ..... (توکل)

۳۵۵ ..... (درجات توکل)

۳۵۸ ..... (طریق تحصیل توکل)

۳۶۱ ..... خاتمه: در سخط و انکار و اعتراض است بر واردات الیه و تقدیرات ربانیه

۳۶۱ ..... اشاره

۳۶۳ ..... (رضا و تسلیم)

۳۶۵ ..... (طریق تحصیل رضا)

۳۶۷ ..... درباره مرکز

سرشناسه: تویسرکانی، حسینعلی بن نوروزعلی، - ۱۳۸۶ق.

عنوان و نام پدیدآور: نجاه المؤمنین (در اصول دین و اخلاق) / حسینعلی تویسرکانی؛ تصحیح و تحقیق رحیم قاسمی؛ تهیه دفتر تبلیغات اسلامی شعبه اصفهان.

مشخصات نشر: قم: بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری: ۳۸۰ ص.

فروست: بوستان کتاب؛ ۱۶۶۴. اخلاق اسلامی؛ ۵۶. اخلاق و علوم تربیتی؛ ۱۶۷.

کتاب های دفتر تبلیغات اسلامی شعبه اصفهان؛ ۵.

شابک: ۵۸۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۰۹-۰۱۴۹-۰۶

یادداشت: ص.ع. به انگلیسی: Husayn - Ali Toyserkani. The deliverance of the faithful on the fundamental principles of religion and ethics

یادداشت: ص.ع. به عربی: نجاه المؤمنین فی اصول الدین و الاخلاق.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۳۵۳] - ۳۵۵؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت: نمایه.

موضوع: اخلاق اسلامی

موضوع: اصول دین

شناسه افزوده: قاسمی، رحیم، ۱۳۵۱ -، مصحح

شناسه افزوده: حوزه علمیه قم. دفتر تبلیغات اسلامی. شعبه استان اصفهان

شناسه افزوده: حوزه علمیه قم. دفتر تبلیغات اسلامی. بوستان کتاب قم

رده بندی کنگره: BP۲۴۷/۸/ت ۳۸۷ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی: ۱۷۱۶۱۶۲

ص: ۱

**اشاره**



























اصفهان با سابقای درخشان در علوم اسلامی روزگاری به عنوان تنها مرکز علمی در ایران بلکه جهان اسلام شناخته می شده است. بروز و ظهور علمای بزرگ و فقیهان عالی مقام و دانش مندان بی مانند و شعرا و خطیبان پرآوازه، تذکرها و اولیایی را رقم زده که تذکار آن در تخت فولاد اصفهان نمایان است؛ بزرگانی که ادامه دهنده تمدن عظیم اسلامی بوده و آن را در عرصه های گوناگون به شکوفایی هرچه بیشتر رساندند.

در این میان، سهم اخلاق پژوهان اصفهان در تدوین آثار اخلاقی قابل توجه است. برخی از این آثار به تبیین آیات و احادیث اخلاقی، گروهی به آداب و مواعظ و پند و اندرز و دسته ای به تدبیر منزل و سیاست مدن پرداخته است که در بین آنها می توان به آثار برجسته ای چون آداب العرب و الفرس و طهارها لاعراق فی تحصیل الاخلاق، از احمد بن مسکویه (درگذشت به سال ۴۲۰ ه.ق) الذریعه الی مکارم الشریعه، از ابوالفضل حسین راغب اصفهانی و عین الحیوه، از علامه محمد باقر مجلسی و روادع النفوس، از میرمحمد صالح بن عبدالواسع خاتون آبادی (درگذشته به سال ۱۱۱۶ ه.ق) اشاره کرد.

بی توجهی به آثار گذشتگان که ملهم از کتاب و سنت است نوعی افراطی گری است، چرا که این رویکرد، بی محتوایی و خامی نظریات جدید را به دنبال خواهد داشت. از این رو، بر اخلاق پژوهان است که در این زمان با بصیرتی نو به

مفاهیم بلند اخلاقی کتاب و سنت بنگرند، و با بهره گیری از موارث گذشته و بازنگری دوباره در آن و نیز مطالعه مکاتب اخلاقی جدید و نظریات و آرای نواندیشان معاصر به همراه پژوهش های تازه، به تطبیق مکاتب اخلاقی با یکدیگر بپردازند و امتیازات مکتب اخلاقی اسلام را برجسته نمایند و آن را به زبان روز در اختیار طالبان حق و تشنگان حقیقت قرار دهند.

در این راستا، معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شعبه اصفهان، در رویکرد جدید خود با تأسیس گروه پژوهشی اخلاق و جذب اعضای هیئت علمی، و نیز اجرای چندین طرح پژوهشی در این زمینه، از جمله احیای میراث اخلاقی اندیشمندان مسلمان، گام های آغازین را در این خصوص برداشته است که کتاب پیش رو نمونه ای از این دست است.

امید است این تلاش ها مرضی پروردگار عالمیان و اولیای دین او (علیه السلام) به ویژه حضرت بقیه الله الاعظم - روحی و ارواح العالمین له الفداء - قرار گیرد، و برکات آن راه گشای پژوهش های نو پدید در زمینه اخلاق باشد.

معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان ۱۳۸۶

ص: ۱۴

علم اخلاق اسلامی و توجه به تهذیب نفس و تصفیه روح از علوم مورد توجه عالمان ربانی بوده است. حوزه علمیه اصفهان که از حوزه‌های کهن و دیرپای اسلامی و شیعی محسوب می‌شد نیز به این موضوع خطیر و مهم توجه و افری داشته است. نگاهی به تاریخچه تألیف کتاب‌های، نقش حوزه اصفهان را در این امر مهم به خوبی نشان می‌دهد.

کتاب طهاره الاعراق فی تهذیب الاخلاق نوشته عالم شهیر اخلاقی ابو علی مسکویه احمد بن محمد بن یعقوب خازن رازی، از دانش‌مندان بزرگ سده چهارم هجری در اصفهان، از کتاب‌های مورد توجه در طول قرون و اعصار بوده و ترجمه‌های گوناگونی از آن نگاشته شده است.

چنانچه خواجه نصیرالدین طوسی (قدس سره) در آغاز کتاب اخلاق ناصری اشاره فرموده: خواجه ناصرالدین ابوالفتح عبدالرحیم بن ابی منصور، حاکم اسماعیلی قهستان، از او می‌خواهد که این کتاب را از عربی به فارسی ترجمه کند.

خواجه تمام کتاب الطهاره را از عربی به فارسی نقل کرده و به تقدیم و تأخیر و حذف و ایصال در اخلاق ناصری جای داده است؛ اما حکمت عملی به سه بخش تهذیب الاخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن قسمت می‌شود و کتاب الطهاره استاد ابو علی مسکویه منحصر به قسمت تهذیب اخلاق است. و چون خواجه خواسته

که، اخلاق ناصری مشتمل بر هر سه قسمت حکمت عملی باشد ناچار از کتب حکمای دیگر هم استفاده کرده است (۱).

خواجه می نویسد: به وقت قیام قهستان در خدمت حاکم آن بقعه مجلس عالی ناصر الدین ابو الفتح عبد الرحیم بن ابی منصور در اثنای ذکری که می رفت از کتاب الطهاره که استاد فاضل و حکیم کامل ابو علی احمد بن محمد بن معقوب مسکویه خازن رازی سقی الله ثراه و رضی عنه و ارضاه در تهذیب اخلاق ساخته است و سیاق آن بر ایراد بلیغ ترین اشارتی در فصیح ترین عبارتی پرداخته...

اهمیت کتاب مسکویه به اندازه ای است که علامه طباطبایی (رضوان الله علیه) آن را بهترین کتاب اخلاق در مختصرات می دانستند (۲).

آخرین ترجمه کتاب مسکویه به وسیله بانوی با فضیلت اصفهانی بانوی مجتهده نصرت السادات امین انجام گرفته و به نام اخلاق چاپ شده است.

از طهاره الاعراق مسکویه که بگذریم کتاب الذریعه الی مکارم الشریعه راغب اصفهانی - متوفای اواخر قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم - نیز از کتاب های گران سنگ اخلاق اسلامی است که به وسیله عالمی اصفهانی تدوین شده. این کتاب یکی از مهم ترین منابع و مراجع علم اخلاق شمرده می شود، و بنا بر نقل حاجی خلیفه، غزالی آن را پیوسته همراه خود می داشته و آن را تحسین می کرده است. صاحب روضات الجنات این کتاب را با اخلاق ناصری مقایسه کرده و آن را برتر دانسته است (۳).

ص: ۱۶

---

۱- منتخب الاخلاق ناصری به تصحیح استاد علامه جمال الدین همایی (مقدمه).

۲- مهر تابان (یادنامه علامه طباطبایی) ص ۸۶.

۳- ر.ک: مقدمه الذریعه الی مکارم الشریعه، راغب اصفهانی، تقدیم و تحقیق دکتر سید علی میرلوحی فلاورجانی؛ از انتشارات دانشگاه اصفهان.

از زمان صفویه و با تلاش های پربار عالم و محدث کم نظیر عالم تشیع علامه ملا محمد باقر مجلسی (رضوان الله علیه) احادیث اهل بیت (علیهم السلام) رواج شایانی یافت و کتاب های اخلاقی فراوانی بر پایه تعالیم ائمه معصوم به نگارش در آمد که کتاب عین الحیاه علامه مجلسی از آن جمله است.

در اواخر قرن دوازدهم، اصفهان از مراکز علمی قابل توجه شیعه بوده و طالب علمان فراوانی را در خود پذیرا بود. از جمله دانش آموختگان حوزه علمیه اصفهان در این زمان، عالم ربانی علامه ملا مهدی نراقی (قدس سره) است. وی سال های سال در اصفهان از محضر دو استاد بزرگ وقت، علامه ملا محمد مهدی هرنندی و علامه ملا اسماعیل خواجویی بهره برد و در دوره شکوفایی علمی خود دست به نگارش اثر اخلاقی سترگی به نام جامع السعادات زد. این کتاب زود در مجامع علمی بر صدر نشست و به یکی از منابع اصلی علم اخلاق اسلامی تبدیل گشت. آیه الله سید محمد حسین طهرانی از شاگردان علامه طباطبایی (رضوان الله علیه) در باره استاد ارج مند خود می نویسد:

بهترین کتاب اخلاق را در مختصرات، کتاب طهاره الاعراق تألیف ابن مسکویه می دانستند و بهترین آنها را در متوسطات جامع السعادات تألیف حاج ملا مهدی نراقی و بهترین آنها را در مطولات، کتاب احیاء الاحیاء (محججه البیضاء) تألیف ملا محسن فیض کاشانی می دانستند (۱).

این کتاب مأخذی خوب و قابل اطمینان برای نگارش کتاب های اخلاقی پس از خود بود؛ چنان چه فرزند مؤلف، عالم جلیل ملا احمد نراقی، کتاب مشهور معراج السعاده را بر اساس کتاب پدر نوشت.

کتاب نجاه المومنین آیه الله العظمی آخوند ملا حسینعلی تویسرکانی نیز بر اساس همین کتاب ولی به گونه اختصار نگاشته شده است.

ص: ۱۷

دیگر نگارش های اخلاقی حوزه علمیه اصفهان در دو قرن اخیر عمدتاً بر دو دیدگاه فقهی، حدیثی و دیدگاه عرفانی استوار است. از عارفان بنام و مؤثر اصفهان می توان به دو شخصیت کم نظیر ذیل اشاره کرد که هر دو دارای نفسی قدسی بوده و تأثیر بسیاری بر فضای اخلاقی زمان خود داشته اند. این دو عارف فرزانه عبارت اند از:

۱. حکیم متأله و عارف کامل آقا محمد بید آبادی (م: ۱۱۹۸ ق).

۲. عارف سالک و مذهب نفوس شیخ محمد جواد بید آبادی (م ۱۳۳۳ ق) و جهانگیر خان قشقایی (م ۱۳۲۸ ق) را نیز نباید از یاد برد، که اگر تنها وجود مبارک عالم ربانی و فقیه صمدانی حضرت آیه الله العظمی حاج آقا رحیم ارباب را ثمره تربیت آن دو بزرگ مرد علم و عرفان بدانیم برای شناسایی جایگاه تربیتی آنان کافی است. پرداختن به ابعاد اخلاقی و معنوی حاج آقا رحیم ارباب و جایگاه ایشان در تربیت فضیلتی متخلق به اخلاق اسلامی فرصتی دیگر می طلبد.

با توجه به اهمیت میراث اخلاقی حوزه علمیه اصفهان، و با پیش نهاد معاونت محترم پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان، اقدام به تصحیح و عرضه بخشی از میراث مکتوب اخلاقی عالمان اصفهانی گردید که اکنون یکی از مجلدات آن عرضه می گردد.

این کتاب بر اساس نسخه خطی متعلق به جناب حجه الاسلام و المسلمین آقای دکتر سید احمد تویسرکانی تصحیح و منبع یابی گردید از حسن نظر ایشان تقدیر و تشکر می نمایم.

ترجمه آیات شریف قرآن کریم بر اساس ترجمه شادروان دکتر سید جلال الدین مجتبوی اضافه شد و ترجمه احادیثی که مرحوم مؤلف ترجمه نکرده بود نیز



غالباً به نقل از کتاب علم الاخلاق اسلامی - ترجمه جامع السعادات علامه نراقی به قلم مرحوم مجتبی‌وی - در داخل کروشه اضافه گردید.

در پایان، این اثر را به روح مطهر سه استاد بزرگ اخلاق حوزه علمیه اصفهان آیات عظام: حاج سید ابوالقاسم دهکردی. حاج آقا رحیم ارباب و عالم ربانی و فقیه انسان ساز آیه الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی تقدیم می‌نمایم.

رحیم قاسمی.

ص: ۱۹



## شرح حال مؤلف

آیه الله العظمی آخوند ملاحسینعلی تویسرکانی (۱) عالم ربانی و فقیه محقق صمدانی، از علما و مدرسان بزرگ اصفهان و مراجع تقلید عظام.

سال تولد او به درستی معلوم نیست. وی ابتدا در بروجرد از محضر علامه محقق آیه الله سید محمد شفیع جاپلقی بروجردی - از شاگردان حاج محمد جعفر آباده ای، آقا محمد علی هزار جریبی، سید محمد مجاهد و شریف العلماء مازندرانی - بهره برد و از شاگردان برجسته او محسوب گردید.

سپس به حوزه علمیه اصفهان مهاجرت نمود. مهم ترین استاد ایشان در اصفهان علامه فقیه اصولی محقق مد (قدس سره) شیخ محمد تقی رازی نجفی صاحب هدایه المسترشدین بود.

وی بعد از وفات این استاد بزرگوار به تدریس پرداخت و شمار بسیاری از فاضلان در محضر درس او گرد آمده و بهره ها گرفتند. بسیاری از مردم اصفهان نیز در مسائل فقهی از ایشان تقلید می نمودند.

## اوصاف

علام میرزا محمد باقر خوانساری در روضات الجنات از ایشان چنین

ص: ۲۱

---

۱- برگرفته از کتاب جلوه افلاکیان (مخلوط) نوشته رحیم قاسمی. گفتمی است که اولین شرح حال علامه تویسرکانی را جناب آیه الله سید محمد علی روضاتی در کتاب فهرست نسخه های خطی کتابخانه های اصفهان آورده اند که هم چون تحقیقات ایشان بسیار ارزش مند و خواندنی است؛ حفظه الله تعالی و ابقاء بحرمة محمد و آلہ الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین.

العالم الثانی والجبر الصمدانی و البحر الملتزم فی العالم الانسانی بجواهر الحکم و المعالی و لالی الغرر من الاسرار و المعانی و هو الفقیه المسلم و الاستاذ الاعلم مولانا الحاج ملا حسین علی نوروز علی الملایری التوی سرکانی ثم الاصفهانی، طیب الله مقانی و تربته و رفع فی الجنان العالیه مقامه و رتبه... ان مولانا المذكور من العلماء الفحول و نبلاء الفقه و الاصول فاضلا محققا بارعا متبعا، انتهت الیه نوبه التدیس و الافتاء و الافاده باصفهان، بعد ما فرغ فیها من التحصیل عند علمائها الاعیان، و قد کان معظم قرائته فیها علی شیخ مشایخنا المتقدم المتین، عمده المعتمدين و قدوه المجتهدين، استادنا الاقدم و عمادنا الاجل الافخم، الشیخ محمد تقی... (۱).

آیه الله سید علی اصغر بن محمد شفیع بروجردی در طرائف المقال می نویسد:

الحاج ملا حسین علی التویسرکانی اصلا الاصفهانی، مسکنا، کان عالما فی علمی الاصول و الفقه، مدرسا هناک، قد ترقی عنده جمع من الطلاب، و قد تلمذ عند الوالد، و هو من اجلاء تلامذته (۲).

این بزرگوار نیز در اصفهان ریاست تدریس و فتوا داشتند. بسیاری از علما و فضلا از مجلس درس ایشان برخاستند. و زیادتى منفعت درس ایشان و ممتاز بودن مجلس درس ایشان در شهر مشهور بوده و بسیاری از عوام و خواص نیز تقلید ایشان می کردند. امام جماعت مسجد ایلچی محله احمد آباد بودند و به جهت احتیاط در نماز جمعه جمعه ها را به درجه می رفتند. نماز جمعه می کردند؛ - چون آن جا مزرعه ای داشتند - و عمده تحصیل او نزد مرحوم شیخ محمد تقی - اعلی الله مقامه - بوده، چنان چه از ملاحظه کتاب فصل الخطاب او

ص: ۲۲

۱- روضات الجنات، ج ۸، ص ۲۰۶.

۲- طرائف المقال، ج ۱، ص ۴۸.

معلوم می شود؛ و در تقوا و قدس هم معروف و کامل بود(۱).

در مآثر و و الاثار نیز درباره ایشان چنین آمده:

مجتهدی مسلم و رئیسی اعظم و از محققین فقها و اساتید عظامی علما محسوب می گردید. شهرت علم و صیت ریاستش تا به همه جا رسیده بود و ممالک عرب و عجم جمله را فرو گرفته؛ و اواخر عمر به سوانح چند ابتلا به هم رسانید و به صبر متمسک شد. در اوایل حال چندی خدمت حاج سید شفیع جاپلقی نیز تلمذ نموده بود(۲).

### شاگردان و مجازین

چنان چه گفته شد، علامه تویسرکانی در عهد خود ریاست تدریس فقه و اصول و مرجعیت تقلید و فتوا داشت و حوزه درسش در نزد فضلا به سبب کثرت تحقیق و تعمق بر سایر حوزه های مشابه ترجیح داده می شد.

در این جا به ذکر اسامی برخی از شاگردان ایشان که از تتبع کتب مختلف به دست آمده می پردازیم:

۱. میرزا عبد الغفار تویسرکانی.

۲. میرزا نصر الله قمشه ای.

۳. میرزا حسین همدانی.

۴. میرزا بدیع درب امامی.

۵. آخوند ملا حسین کرمانی.

۶. ملا عبد الجواد حکیم خراسانی.

۷. میرزا یحیی مستوفی بید آبادی.

۸. میرزا محمد علی تویسرکانی.

۹. آخوند ملا محمد کاشانی.

ص: ۲۳

---

۱- تذکره القبور، ص ۵۲.

۲- تذکره القبور، ص ۵۲.

۱۰. حکیم جهانگیر خان قشقایی.
۱۱. شیخ علی محمد دهقانی.
۱۲. سید محمد باقر زنجانی.
۱۳. سید زین العابدین رضوی خوانساری.
۱۴. میرزا محمد رحیم شیخ الاسلام.
۱۵. سید محمد علی خاتون آبادی، امام جمعه اصفهان.
۱۶. سید جعفر خلیفه سلطانی.
۱۷. سید شهاب الدین نحوی.
۱۸. شیخ محمد نبی تویسرکانی، صاحب لثالی الاخبار.
۱۹. آخوند ملا صالح کرمانی.
۲۰. میرزا حبیب الله کرمانی.
۲۱. سید محمد علی خوانساری فرزند، سید محمد صادق.
۲۲. سید محمود خوانساری، برادر آیه الله العظمی سید ابوتراب.
۲۳. میرزا یوسف خوانساری.
۲۴. میرزا مسیح چهار سوقی، فرزند صاحب روضات.
۲۵. میرزا مهدی چهار سوقی، فرزند صاحب روضات.
۲۶. شیخ محمد رضا اردکانی.
۲۷. شیخ محمد اردکانی شیدا.
۲۸. ملا محمد حسین عارفچه.
۲۹. سید علی ساوجی اصفهانی، مقدس.

۳۰. ملا حسین ریزی.

۳۱. ملا محمد باقر قمشه ای.

۳۲. سید ابراهیم بهشتی، دارای اجازه اجتهاد از ایشان.

۳۳. میرزا محمد علی شریف پای قلعه ای.

ص: ۲۴

۳۴. شیخ عبد الحسین تهرانی شیخ العراقین.

۳۵. میرزا محمد بن عبد الوهاب همدانی، امام الحرمین.

۳۶. شهید شیخ محمد تقی همدانی.

چهار شخصیت اخیر تنها اجازه نقل روایت از علامه تویسرکانی دریافت داشته اند.

## تالیفات

۱. کشف الاسراء در شرح شرایع الاسلام

این اثر مهم و سترگ در یازده جلد تدوین گشته و نسخه اصل آن در اختیار عالم فاضل جلیل دکتر سید احمد تویسرکانی قرار دارد.

۲. المقاصد العلیه، حاشیه بر قوانین الاصول.

۳. فصل الخطاب، در اصول فقه.

۴. رساله عملیه.

۵. حاشیه بر جامع عباسی.

۶. الشهاب الثاقب، در رد بر حاج کریم خان کرمانی.

۷. قارعه القوارع، در رد بر ادله رکن رابع.

۸. نجاه المومنین، در اصول دین و اخلاق.

وی این کتاب را در سال ۱۲۷۸ ق به نام فرزندش محمد نگاشته و نسخه های بسیاری از آن در کتاب خانه های مختلف وجود دارد؛ از جمله نسخه کتاب خانه جناب دکتر سید احمد تویسرکانی که بر اساس آن این کتاب تصحیح و تحقیق و عرضه می گردد.

## وفات

وفات آن مرحوم در سال ۱۲۸۶ ق در ایام گرانی صفهان که سال بعد سخت تر



شد، رخ داد، بدن مطهرش در تخت فولاد اصفهان در داخل بقعه علامه آقا حسین خوانساری در پایین پای عالم زاهد آخوند ملا- محمد باقر فشارکی مدفون گردید و به نوشته صاحب روضات، از برای آن مرحوم لحد آماده ساخته پیدا شد. وی در روضات الجنات می نویسد:

وتوقی (قدس سره) فی الیوم الثامن و العشرین من صفر سنه ختمه کتابنا هذا... و حمل نعشه الشریف علی الاکتاف و الاجیاد الی مقبره تخت فولاد، فدفن هناك فی جهه القبله من مرقدی المحققین الخوانساریین من غیر معونه اعمال المعاول فی مقابله ذینک القبرین، لما وجد هنالك من الحفیره المعده لد فن من شاء التمسک بذلك الذیل، و الانصاف ان هذا المتفق له من جمیل الکرامه و عظیم النبل.

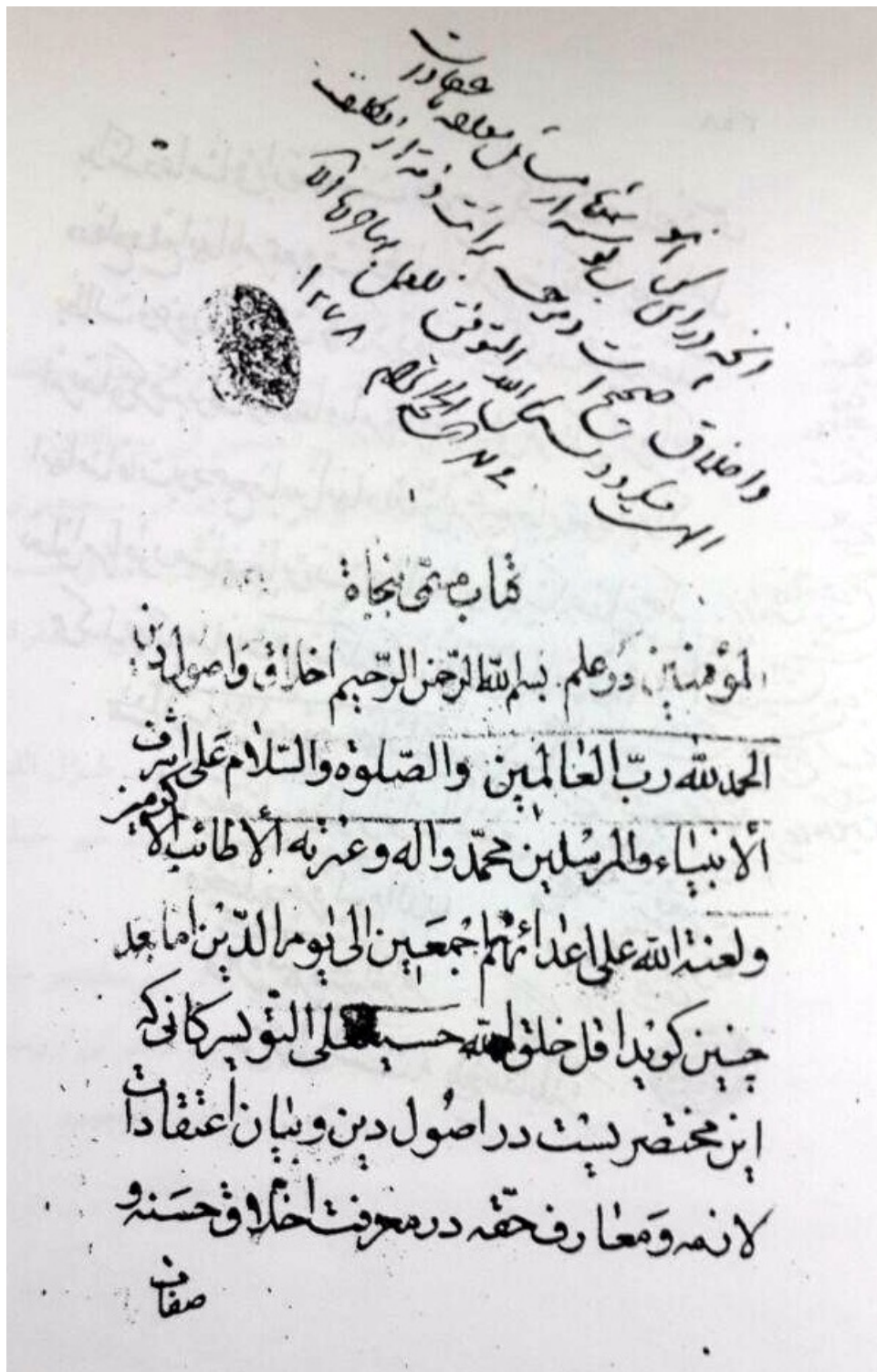
سنگ نوشته مزار مطهر آخوند حاج ملا حسینعلی چنین است:

هو الحی الذی لایموت، هذا مرقد العالم الفاضل الکامل المولی الجلیل و المقتدی النبیل، صاحب الکلمات الفاخره و الکرامات الظاهره، حاوی الفروع و الاصول، جامع المعقول و المنقول، فخر العلماء و المجتهدین، عمده العلماء العالمین، ظهیر الاسلام و نایب الامام، الاقا حاج ملا حسینعلی التویسرکانی و العشرین من شهر صفر سنه ست و ثمانین و مائتین بعد الالف من الهجره النبویه ۱۲۸۶.

میرزا محمد همدانی (امام الحرمین) در وفات این فقیه بزرگ اشعاری سروده است که ماده تاریخ آن چنین است(۱):

فقضى نجه و صار اليها \*\*\* ودعاه اليه ارخ غفور

ص: ۲۶



تصویر صفحه نخست نسخه اصل کتاب نجاه المؤمنین

بدانکه دعائمانا فی ارضائینت وهم چنین کراحت معاوضه سعی  
 در دفع وقع آنها بامر معروف و غبی از منکرم چنانکه طایفه از اهل  
 بطالت و غرور و جهالت کاز کرده اند زیرا که در شریعت مقدسه  
 امر نعلق گرفته برضا و بدعا و بامر معروف و غبی از منکر و اگر ما بین  
 آنها منافات بود جمیع ما بین آنها و نعلق امر جمیع جایز نبود زیرا که  
 نعلق امر با مورد مشابه جایز نیست عقلا علاوه بر اینکه عقل نیز حکم

نهی  
 نهی  
 نهی  
 نهی  
 نهی

می کند بعد کم منافات هم چنانکه بعد از اتمل نام واضح و واضح است و ممکن خدا از خود  
 شد که رسالت الموسوم به نجاه المؤمنین سئل

انا بنفعا به و سایر اخواننا المشفقین  
 و بجملة ذخیره لیوم الدین  
 فی غرة شهر ذیحجه الحرام



من شهر ۱۲۱۲هـ بلغ مقابله

تصویر صفحه پایانی نسخه اصل کتاب نجاه المؤمنین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، و الصلاة و السلام على اشرف الانبياء و المرسلين محمد و آله و عترته الطائب الاكرمين، و لعنه الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين.

اما بعد، چنين گويد اقل خلق الله حسينعلی التويسرکاني که: اين مختصرى است در اصول دين و بيان اعتقادات لازمه و معارف حقه در معرفت اخلاق حسنه و صفات جميله و اوصاف ذميه و رذائل دينه، و در تشخيص معاصى و تفرقه ما بين صغائر و کبائر.

و تاليف نمودم اين رساله را از براى فرزندی قره العينى محمد طول الله عمره، و رزقه خير الدنيا و الاخره، و جعله من العلماء العالمين - بجاه خير خلقه محمد و آله الاطيبين.

اميد که خداوند عالم، آن فرزندی و ساير برادران دينيه را از اين مختصر منتفع و بهره مند فرمايد، و ثواب آن را در يوم لا ينفع مال و لا بنون، عايد اين رو سياه گرداند، بمنه و فضله، انه ذوالفضل العظيم و الجواد الكريم و الرؤوف الرحيم.

و مرتب نمودم اين کتاب را بر يك مقدمه، و دو مقصد و خاتمه.

ص: ۲۹



در بیان حاجت به علم اصول دین و علم اخلاق، و اشاره اجمالی به فایده این دو علم شریف است.

بدان - ارشدك الله تعالى - که بر هر عاقلی واضح و مشخص است که خداوند قادر متعال و حکیم علی الاطلاق افراد انسان را عبث خلق نکرده، و بی فایده و بی ثمر از کتم عدم به عالم وجود نیاورده، بلکه از جهت فایده و ثمری خلق کرده، و از برای علم و عمل طاعت و عبادت از کتم عدم به عرصه وجود در آورده، هم چنان که اشاهر دارد به این مطلب آیه کریمه و افی هدایه: و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون(۱)؛ (و پریان و آدمیان را نیافریدم مگر تا مرا - به یگانگی - پرستند).

و ایضاً بر هیچ صاحب بصیرتی پوشیده و مخفی نیست که تمیز انسان از سایر حیوانات و تفضیل او بر باقی مخلوقات، نیست، مگر به واسطه علم و عمل و طاعت و عبادت، و اتصاف به صفات حسنه و اخلاق جمیله، و تجرد از صفات ذمیمه و اخلاق رذیله، و همین امور است که باعث نجات و موجب سعادت ابدیه است و سبب تقرب به درگاه احدیت است، و به واسطه همین امور است که شخص داخل در حزب ملایکه روحانین می گردد بلکه تفوق بر آنها می گردد، و از جهت همین اشیا است که از زمره اولیاء الله وامنائہ فی ارضه و حججه علی خلقه

ص: ۳۱

محسوب و معدود می شود؛ هم چنان که اضرار این امور، از جهل و معصیت و اتصاف به صفات رذیله موجب شقاوت ابدیه و دوری از درگاه احدیث و دخول در نار جحیم و خلود در عذاب الیم است.

قال الله تعالی: ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم(۱).

(هر آینه نیکان در بهشت پر نعمت اند، و همانا بدکاران و گنه پیشگان در دوزخ اند).

قد افلح من زکها و قد خاب من دسها(۲).

(به راستی رستگار شد هر که آن را پاک گردانید و پاکیزه داشت - از کفر و گناهان - و نومید و بی بهره گشت هر که آن را بیالود - به کفر و گناهان -).

و همین صفات است که حجاب است ما بین خدا و خلق، و مانع است از فیوضات غیر متناهیة الهیه، و به علت همین ملکات است که انسان در مرتبه جمادات و پست تر از حیوان می گردد.

قال الله تعالی: ان هم الا کالا نعم بل هم اضل سبیلا(۳).

(آنها جز مانند چهار پایان نیستند بلکه گمراه تراند).

صم بکم عمی فهم لا یرجعون(۴).

(کران اند از شنیدن حق گنگان اند از گفتن حق کوران اند از دیدن حق و از گمراهی باز نمی گردند).

آدمی زاد طرفه معجونی است \*\*\* از فرشته سرشته و ز حیوان

کر کند میل این شود پس از این \*\*\* و ر کند میل آن شود به از آن

ص: ۳۲

---

۱- انفطار، آیات ۱۲ - ۱۴.

۲- شمس، آیات ۹ - ۱۰.

۳- فرقان، آیه ۴۴.

۴- بقره، آیه ۱۸.

پس بر هر عاقلی لازم و متحتم است که به زیور علم آراسته، و متجلی به اخلاق حسنه، و متخلی از صفات ذمیمه گردد؛ و علمی که تحصیل آن لازم است منحصر است به علم اصول دین و علم اخلاق و علم فقه، و غیر از اینها لازم نیست مگر من باب المقدمه، هم چنان که اشاره دارد به این مطلب قوله (صلی الله علیه و آله و سلم):

انما العلم ثلاثه: آیه محکمه او فریضه عادلہ او سنه قائمه و ما خلاهن قهو فضل(۱).

و چون علم فقه را در رساله ای علی حد متعرض شده ایم لهذا در این جا بیان مسائل فقهیه منظور نیست بلکه مقصود در این جا منحصر است در دو امر:

ص: ۳۳

---

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۲، ح ۱.





مقصد اول: اصول دين

اشاره

ص: ۳۵



در اصول دین است

در آن چند مطلب است:

### مطلب اول: در اثبات واجب الوجود است

و ادله بر این مطلب بسیار است و لکن اکتفا می شود به چند دلیل که به فهم عوام نزدیک تر باشد.

دلیل اول: آن که از بدیهیات عقل است که ممکن به خودی محال و ممتنع است که موجود شود؛ بلکه لابد است که غیر ممکنى او را ایجاد کند و از عدم به وجود آورد، و آن منحصر به واجب الوجود است؛ پس وجود ممکنات دلیل قاطع است بر وجود صانع واجب الوجود.

و فی کل شیء له آیه \*\*\* تدل علی انه واحد

هر گیاهی که از زمین روید \*\*\* وحده لا شریک له گوید

دلیل دوم: آن است که هر که تامل کند موجودات را از آفتاب و ماه و ستارگان و آسمان ها و زمین ها و کوه ها و دریاها و چشمه ها و نهرها و وحوش و طیور و شب و روز و جن و انس و غیر اینها، با آن چه در آنها است از صنایع عجیبه و بدایع غریبه و حکم و مصالح کثیره که عقول عقلا از

ص: ۳۷

ادراک آنها عاجز، و افهام از کیا از احاطه به آنها قاصر، قطع می کند به این که اینها خود به خود از عدم به وجود نیامده اند، بلکه لابد است از برای آنها از صنایع مدبر حکیم.

سنریهم ءایتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق(۱).

(زودا که آنان را نشانه های خویش در کناره های جهان و در جان های خودشان بنماییم تا آن که بر ایشان روشن و آشکار شود که همانا او - یا آن - حق است).

بلکه هر که تامل کند در خلقت خود ملاحظه حکم و مصالح مخلوقه در خود را نماید قطع به این مطلب از برای او حاصل می شود: من عرف نفسه فقد عرف ربه(۲). بلکه تامل و تفکر در اضعف مخلوقات مثل پشه و مگس عسل کافی است در این مطلب.

دلیل سیم: آن کس که هر که تامل کند و تفکر نماید در معجزات و کرامات و خوارق عادات صادره از انبیا و اولیا و اوصیا، و نزول عذاب بر کسانی که اطاعت آنها را نکردند و تکذیب آنها را نمودند. مثل حضرت نوح و هود و صالح و ثمود و لوط و ابراهیم و شعیب و موسی و عیسی و غیر اینها از انبیای سابقین، و جناب محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و عترت طاهره آن جناب، و به دیده بصیرت نظر کند که این امور در قوه بشر نیست و از تخت قدرت ممکنات خارج است، قطع می کند به وجود واجب و به صدق انبیا در وجود واجب.

دلیل چهارم: مستجاب شدن دعای اولیا و صلحا و مومنین است؛ زیرا که

ص: ۳۸

۱- فصلت، آیه ۵۳.

۲- عیون الحکم و المواعظ، ص ۴۳۰ و عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۵۴.

از خواندن خدا و مناجات یا رب الارباب و بر آمدن حاجات، یقین حاصل می شود به وجود خدا.

دلیل پنجم: اتفاق جمیع ارباب عقول کامله است بر وجود صانع، پس باید که صانع عالم موجود باشد؛ زیرا که محال است که جمیع عقلای عالم متفق شوند در خطا و همه اشتباه کنند.

### **مطلب ثانی: در صفات واجب الوجود است**

#### **اشاره**

و در آن دو فصل است؛ و آن هشت است:

#### **فصل اول: در صفات ثبویه است**

اول: این که خداوند عالم، قادر و مختار است و افعال خود، و به هر چیز قدرت و توانایی دارد و عاجز از هیچ چیز نیست.

و دلیل بر این، چند چیز است:

اول آن که: هر که تامل کند در موجودات از آسمان ها و زمین ها و ماه و آفتاب و غیر اینها از مخلوقات عظیمه با آن چه در هر یک از آنها است از مصالح و بدایع و غرایب، قطع می کند به قادر بودن خداوند عالم بر هر چیزی.

دویم: اتفاق جمیع انبیا.

سیم: آن که: قدرت، صفت کمال است و عجز صفت نقص است و عجز بر خدا روا نیست.

و دلیل بر این مطلب، علاوه بر ادله ای که در ثبوت قدرت ذکر شد،

دویم: آن که خداوند عالم است به همه اشیا و هیچ چیز از او مخفی نیست.

و دلیل بر این مطلب، علاوه بر ادله ای که در ثبوت قدرت ذکر شد،

اشتمال مصنوعات و مخلوقات خداوند عالم است بر حکمت ها و مصلحت های لا تعد و لا تحصی، و این بدون علم ممکن نیست.

و دیگر آن که، ثابت شد قدرت خداوند عالم، و این مستلزم علم است؛ زیرا که قادر آن است که افعال او از روی قصد و شعور بوده باشد، و این بدون علم به مقصود متصور نیست.

قال الله تعالى: الا يعلم من خلق و هو اللطيف الخبير(۱).

(آیا کسی که آفریده است نمی داند و حال آن که باریک دان و آگاه است؟).

سیم: آن که خداوند عالم، حی است؛ یعنی فانی نیست.

و دلیل بر این مطلب، علاوه بر اتفاق انبیاء این است که ثابت شد که خداوند عالم، قادر و عالم است به جمیع اشیا، و علم و قدرت بدون حیات ممکن نیست. علاوه بر این که فنا و زوال، نقص و از صفات ممکنات است، و ثابت شد که خداوند عالم واجب الوجود است؛ پس فنا و زوال بر او روا نیست.

چهارم: آن که خداوند عالم، قدیم و ازلی و ابدی است؛ یعنی همیشه بوده و همیشه خواهد بود.

و دلیل بر این علاوه بر اتفاق جمیع انبیاء، این است که فنا و زوال از صفات ممکنات است؛ پس بر خدا روا نیست، زیرا که ثابت شد که خداوند عالم واجب الوجود است.

پنجم: آن که خداوند عالم متکلم است؛ یعنی قادر است بر خلق کلام.

و دلیل بر این مطلب، علاوه بر اتفاق جمیع انبیاء، این است که ثابت شد که خداوند عالم، قادر بر هر چیزی است؛ پس قادر بر خلق کلام نیز خواهد بود.

ص: ۴۰

آن است که خداوند سمیع و بصیر است؛ یعنی می شنود و می بیند هر چیزی را.

و دلیل بر این مطلب، علاوه بر اتفاق جمیع انبیاء آن است که شنیدن و دیدن نوعی است از علم، و ثابت شد که خداوند متعال عالم به جمیع اشیا است.

هشتم: آن است که خداوند عالم، مرید است؛ یعنی آن چه را که می کند به اراده و قصد می کند.

و دلیل بر این، علاوه بر اتفاق جمیع انبیاء، آن است که اراده کمال است و عدم آن نقص است؛ پس لازم است که خداوند عالم مرید باشد؛ زیرا که نقص بر خدا روا نیست.

و مخفی نماند که صفات ثبویه منحصر در این هشت چیز نیست بلکه بیشتر از آنها است. هم چنان که از کتاب الله و اخبار ائمه معصوم (علیهم السلام) مستفاد می شود، لکن متعارف ما بین علما اختصاص این هشت چیز است به ذکر، و شاید که این از جهت وضوح و ظهور آنها است بعد از اعتقاد به این هشت چیز.

و صفات ثبویه بر دو قسم است.

صفات ذاتیه؛ یعنی صفاتی که عین ذات واجب الوجود است، مثل علم و حیات و قدرت.

و صفات فعلیه؛ یعنی صفاتی که فعل واجب الوجود است و عین ذات واجب نیست، مثل خالقیت و رازقیت.

و صفات ذاتیه آن است که ثابت است از برای واجب الوجود بذاته، و سلب آنها نقص است، مثل علم، زیرا که ثبوت آن، کمال است و سلب آن نقص است.



و صفات فعلیه آن است که سلب آنها نقص نیست. و جایز باشد سلب آنها در بعض اوقات، مثل خالقیت؛ زیرا که سلب آن در بعض اوقات صحیح است.

### فصل ثانی: در صفات سلبیه است

و آن هفت چیز است:

اول: آن است که واجل الوجود واحد است و شریکی از برای او نیست و دلیل بر این مطلب بسیار است:

اول: اتفاق جمیع انبیا است و بر این مطلب، و محال است اتفاق همه بر خطا.

دویم: آن است که خداوند عالم خبر داده است به وحدانیت خود و این که غیر از او خدایی نیست، و کذب بر خدا روا نیست.

سیم: آن است که اگر خدایی دیگر باشد باید که از برای او رسولی و پیغمبری باشد که از جانب او خبر بدهد؛ خصوصاً در صورتی که آن دیگری نفی او را نماید؛ و چون رسولی و پیغمبری نفرستاده پس موجود نخواهد بود.

چهارم: آن است که هر کس که تامل کند در عالم آفاق و انفس، می بیند آنها را مرتبط به یک دیگر، به نحوی که به هیچ قسم خلل و نقصان و قصوری و افسادی در آنها نمی بیند. و از این قطع حاصل می شود به این که اینها صادر از شخص واحد شده است.

قال الله تعالی: «لو كان فيهما ءالهة الا الله لفسدتا» (۱).

(اگر در آن دو - آسمان و زمین - خدایانی جز خدای یکتا می بود هر آینه هر

ص: ۴۲

دو تباه می شدند).

دویم، سیم، چهارم، پنجم، ششم، و هفتم: این است که خدا مرکب نیست. و جسم نیست، و جوهر نیست، و عرض نیست، و محل حوادث و عوارض نیست، و حلول در چیزی نکرده است.

و دلیل بر نفی این صفات، علاوه بر اتفاق جمیع انبیا، این است که این امور از صفات ممکنات است و خداوند عالم، منزّه از صفات ممکنات و جمیع نقایص است، و متصف به جمیع صفات کمالیه و جمالیه است؛ پس جایز نیست اتصاف خداوند عالم به این امور.

و مخفی نماند که صفات سلبیه نیز منحصر به این هفت چیز نیست. بلکه جمیع صفاتی که نقص می باشند و از صفات مخلوقین هستند خداوند عالم منزّه از آنها هست، هم چنان که اشاره شد.

### **مطلب ثانی در نبوت است**

#### **اشاره**

و در آن چهار فصل است:

#### **فصل اول: در این است که لازم و واجب است بر خداوند عالم که پیغمبری از جانب خود بر مخلوقین نصب کند و بفرستد**

و دلیل بر این مطلب بسیار است:

اول: آن است که نصب نبی لطف است بر خداوند عالم، و لطف بر خدا واجب است.

دوم: آن است که نصب نبی اصلح به حال عباد است؛ زیرا که مشتمل است بر منافع لا یحصی، و صدور اصلح بر خدا لازم است؛ زیرا که ترک آن مرجوح است، و ترجیح مرجوح بر راجح قبیح است.

ص: ۴۳

سیم: آن است که شکی نیست و شبهه ای که خداوند عالم، مخلوقین را عبث و بی فایده خلق نکرده، بلکه از جهت مصلحتی خلق کرده، و از جهت فایده ای آفریده که آن فایده عاید به مخلوقین است، و آن فایده، نعمت تکلیف است. پس لابد است از نصب کسی را که تکالیف را به عباد برساند، و راه خیر و شر و مصالح و مفاسد را به ایشان بنماید، و چنین کسی پیغمبر است از جانب خدا.

### فصل دوم: در وجود اتصاف انبیا است به صفات کمالیه

مثل: عصمت از خطا و سهو و نسیان، و تواضع و صبر و توکل و زهد در دنیا و افضلیت از رعیت و امثال آنها.

و دلیل بر این مطلب، علامه بر اخبار، آن است که اتصاف انبیا به جمیع صفات کمالیه لطف است؛ زیرا که اتصاف نبی به صفات رذیله موجب نفرت خلق و دوری از اطاعت می شود، هم چنان که اتصاف آن به صفات کمالیه موجب رغبت و اطاعت می شود. و مراد به لطف، چیزی است که مقرب به طاعت و مبعذ از معصیت باشد، و لطف بر خدا واجب است چنان چه ذکر شد.

### فصل سیم: در طریق شناختن نبی است

بدان که نبی شناخته می شود به ثبوت عصمت، و به معجزه، و به نص بنی دیگر، زیرا که عصمت مانع است از کذب و خطا، پس هرگاه شخص معصوم اخبار به نبوت بکند البته صادق است، و لکن اطلاع بر عصمت بدون اخبار خداوند عالم یا معصوم، متعذر یا متعسر است. پس منحصر است طریق شناختن نبی به معجزه یا اخبار معصوم.

و دلالت معجزه بر صدق مدعی نبوت، واضح است، از جهت آن که قبیح است اظهار معجزه بر ید کاذب، علاوه بر این که معجزه امری است خارق عادت، خارج از طاقته بشر، پس دلالت می کند بر این که آن، فعل الله و به مشیت الله است که جاری نموده است او را بر ید نبی، پس باید که صادق باشد.

و فرق میان معجزه و سحر آن است که سحر مستند به اسباب خفیه است، به خلافت معجزه، زیرا که معجزه مستند است به مشیت الله.

و ایضا در سحر تعلیم و تعلم ممکن است و در معجزه ممکن نیست.

و ایضا صاحب معجزه متمکن است از جمیع خوارق عاداتی که از او مطالبه شود از جهت صدق ادعای او، به خلافت ساحر.

### **فصل چهارم: در اثبات نبوت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) است**

و دلیل بر این مطلب بسیار است:

اول: آن که شکی و شبهه ای نیست که محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) ادعای نبوت کرد و مقترن نمود ادعای خود را به معجزه، پس باید که نبی باشد؛ زیرا که معلوم شد که اظهار معجزه بر ید کاذب محال است.

و معجزات آن جناب دو قسم است:

یکی آن است که: در نزد خلق موجود است و همه خلق بر او مطلع می باشند، و آن قرآن مجید است.

و معجزه بودن آن از وجوه متعدده است: مثل: بودنش در اعلا- مرتبه فصاحت و بلاغت، و غرابت نظم و مخالفت اسلوبش با کلام فصحا و بلغای عرب، به نحوی که شبیه به کلام بشر نیست، و هیچ کلامی به این نحو نبوده و به این اسلوب نیامده، و آن چه سعی کردند فصحا و بلغا که مثل قرآن

بیاورند در مدت مدیده نتوانستند، و الا اختیار قتال و جدال با آن جناب نمی کردند، و خود را عبث به کشتن نمی دادند.

و مثل: اشتمالش بر علوم شریفه، و بر قصص و حکایات انبیای سابقین، به نحوی که منطبق است بر سایر کتب سماویه مثل تورات و انجیل، و بر اخبار از مغبیات واقعه در زمان خود آن حضرت از احوال منافقین و غیرها، و هم چنین از امور آینده مثل عدم ایمان ابی لهب و جمعی دیگر، و مثل مذلت یهود تا روز قیامت، و مثل فتح بلاد، و مثل انقطاع نسل بنی امیه و امثال این امور، با امی بودن آن حضرت و تعلیم نگرفتن علم را از احدی، هم چنان که از احوال آن جناب معلم است.

و مثل این که در قرآن می بینیم که به هیچ قسم اختلاف در او نیست، نه از جهت حکم و مضمون، و نه از جهت فصاحت و بلاغت، و اگر از غیر خدا بود خالی از اختلافی نبود.

و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا(۱).

(و اگر از نزد غیر خدا می بود در آن ناسازگاری و ناهم گونی بسیار می یافتند).

علاوه بر تأثیرش در نفوس و در مطالب، هم چنان که مشاهده و مجرب است.

و حاصل کلام این که از ملاحظه این امور با امی بودن آن جناب قطع حاصل می شود به این که قرآن معجزه است، و این که از جنس کلام بشر نیست بلکه کلام الله است. و مخلوق به مشیت و اراده الهی است.

قسم دوم: معجزاتی است که در زمان آن جناب و قبل از بعثت آن حضرت روی داده و به ظهور رسیده و از برای ما نقل شده؛ و این از هزار

ص: ۴۶

متجاوز است، و شکی و شبهه ای نیست که از نقل این همه معجزات علم حاصل می شود به صدور معجزه از آن جناب، اگر چه هر یک از آنها بخصوصه قطعی نباشد.

و هر گاه ضم شود به این معجزات منقوله از آن جناب، معجزاتی که از هر یک از ائمه نقل شده و به ظهور رسیده، بلکه معجزاتی که از قبور مطهره اشان به ظهور رسیده، بلکه از بعض خواص ایشان صادر گردیده، مثل سلمان - رضی الله عنه - دیگر شبهه ای از برای هیچ کس باقی نمی ماند؛ زیرا که معجزات هر یک از آنها دلیل واضحی است بر حقیقت آن جناب؛ پس انکار یهود و نصارا نبوت آن جناب را نیست مگر از جهت عناد و عصبیت و لجاجت و تقصیر در امر دین.

دویم: آن که در کتب سماویه مثل تورات و انجیل و زبور، اخبار به ورود آن جناب شده و اوصاف آن حضرت مذکور گردیده، هم چنان که بعضی از علما، بسیاری از عبارات تورات و انجیل را که مشتمل بر اوصاف آن جناب است نقل نموده اند:

قال الله تعالی: «الذین ءتینهم الکتب یعرفونه، کما یعرفون ابناءهم»<sup>(۱)</sup>.

اهل کتاب آن جناب را می شناسند به جهت اطلاع آنها بر اوصاف آن جناب در تورات و انجیل، هم چنان که پسران خود را می شناسند، که اگر اوصاف آن جناب در تورات و انجیل نبود هر آینه اهل کتاب در مقام اظهار کذب آن جناب بر می آمدند به سبب شدت حسد و عنادی که با آن جناب داشتند.

علاوه بر این که هیچ عاقلی ادعا نمی کند امری را و در مقام اثبات آن امر باشد و خود کذب خود را ظاهر نماید؛ پس اگر اوصاف آن جناب در

ص: ۴۷

تورات و انجیل مذکور نبود چه گونه آن جناب با آن که اعقل عقلا بودند می فرمودند که اوصاف من در تورات و انجیل مذکور است، و اوصاف آن... مذکور نباشد!؟

سیم: آن که هر که تامل کند احکام صادره از آن جناب را و امور متعلقه به این شریعت مقدسه را، از اعتقادات و اخلاق و عبادات و معاملات و سیاسات و آداب و سنن، با آن چه در آنهاست از حکم و مصالح دقیقه متعلقه به معاش و معاد، و ملاحظه نماید می بودن آن جناب را و این که از احدی تعلیم احکام نگرفته و در پیش کسی درس نخوانده، یقین می کند به این که این احکام نمی باشد مگر به وضع الهی و وحی سماوی.

چهارم: آن که هر که ملاحظه کند احوال آن جناب را از اتصاف به اخلاق حسنه و صفات کمالیه و اطوار مرضیه، از امور متعلقه به دین و دنیا، از کمال علم و عمل و حکمت و قناعت و زهد و خوف و معرفت و صبر و توکل و تفویض و شکر و محبت و انس به خدا و اعراض از ماسوی الله و خواندن خلق را به خدا، و امر آنها به معروف، و نهی از منکر و از عبادت جبت و طاغوت، یقین می کند به این که آن جناب صادق است در ادعای خود.

و بالجمله، طریقه آن جناب طریقه انبیای سابقین بوده، و متصف به صفات کمالیه آنها بر وجه اکمل بوده، پس هیچ عاقلی تشکیک نمی کند که شخص با این اوصاف، بنای امرش بر کذب و تدلیس و ریاست باطله نبوده، و این که آن جناب با کمال عقل و قنانت در چنین امر خطیری اشتباه و خطا نکرده.

پنجم: آن که ماه مکه و منی، با قلت اعوان و انصار و اموال، ادعای نبوت کرد در حالی که کفر و ضلالت، عالم را فرو گرفته، و شجاعان قریش

و رؤسای قوم از هر مذهب و ملت متفق بر دفع و اذیت و هلاکت آن جناب شدند، به نهایت تعصب و قوت و استعداد و دولت. و مع ذلک خداوند عالم، آن جناب را مسلط بر آنها کرد به نحوی که جمیع منقاد و مطیع شدند یا آن که به شمشیر آب دار آن جناب کشته شدند. و عقل قاطع است به این که این نمی شود مگر به تایید ربانی و توفیق سبحانی.

ششم: آن که در زمان آن جناب کفر و ضلالت عالم را فرو گرفته. بعضی عبادت اصنام را می کردند. و طایفه ای آفتاب را می پرستیدند، و جمعی آتش پرست بودند، و برخی گاو را عبادت می کردند، و دانستنی که لازم است بر خداوند بعث نبی از جهت هدایت خلق، و قطعی است که در آن زمان کسی نبود که صلاحیت از برای این امر عظیم داشته باشد و در مرتبه آن جناب باشد و متصف به صفات انبیا باشد غیر از آن جناب؛ پس باید آن جناب پیغمبر باشد.

هفتم: آن که آن جناب ادعای نبود کرد، و آورد شریعت تازه ای که ناسخ شرایع سابقه بود، و مردم اطاعت آن جناب را نمودند، و اخذ به طریقه و مناهج آن جناب نمودند از زمان بعثت آن جناب تا زمان ما؛ بلکه قطعی است که این طریقه و این آیین بعد از این نیز باقی خواهد بود. پس اگر آن جناب حق نبود بر خدا لازم بود ردع آن و ابطال بدعت و ضلالت آن، زیرا که مقصود خدا هدایت خلق است نه ضلالت آنها. پس همین که ردع نکرد بلکه روز به روز در قوت است یقین حاصل می شود به این که آن جناب بر حق است.

هشتم: آن که جمیع اهل اسلام از فرق مختلفه و مذاهب متباینه متفق اند بر نبوت آن جناب، و محال است عادات که جمیع آنها متفق بر خطا باشند، خصوصا بعد از ملاحظه این که در جمله متفقین، اشخاصی هستند که



صاحبان کرامت و مقامات عالیه، و معجزات باهره، و بینات ظاهره، مثل اولاد طاهره آن جناب (صلوات الله علیهم اجمعین) و بالجمله، بعد از تامل و تفکر، امر نبوت آن جناب اوضح است از آفتاب.

## مطلب سیم: در امامت است

### اشاره

و در آن چند فصل است:

### فصل اول: (دلایل الزام خدا بر نصب امام)

### اشاره

بدان که امامت ریاستی است عامه در امور دین و دنیا به طریق خلافت از پیغمبر، و مذهب شیعه آن است که بر خدا لازم است نصب امام هم چنان که لازم است نصب نبی، و مذهب سنیان آن است که بر خدا لازم نیست نصب امام بلکه بر رعیت لازم است نصب امام و تعیین خلیفه، پس هر جاهلی را که رعیت نصب کنند، او امام و حجت خدا بر خقل خواهد بود در نزد ایشان.

و لیل ما بر این که نصب امام بر خدا لازم است وجوه بسیار است از عقل و نقل:

### (دلایل عقلی امامت)

و از جمله ادله عقلیه آن است که شبهه ای نیست که مردم محتاج اند در امر دنیا و آخرت به رئیسی که ارشاد کند آنها را به راه حق، و راه نمایی کند ایشان را به نفع و ضرر و مصلحت و مفسده و خیر و شر آنها، و هدایت کند ایشان را به چیزی که مقرب و مبعده به درگاه الهی است؛ و این شخص یا نبی است یا وصی نبی، پس هم چنان که لازم است بر خدا نصب پیغمبر، هم چنین

ص: ۵۰

لازم است بر خدا بعد از پیغمبر خصوصا خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله و سلم) نصب امامی که حافظ شریعت پیغمبر، و مبین حلال و حرام و مصالح و مفسدات باشد، و هادی خلق باشد به طریق نجات و سبیل ثواب، زیرا که علت احتیاج در هر دو یکی است.

و احتمال این که بعد از پیغمبر قرآن کفایت می کند. واضح الفساد است؛ زیرا که مشتمل است قرآن غالبا به احکام اجمالیه و بر ناسخ و منسوخ و عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مبین؛ پس لابد است از برای او از مفسر و مبینی که معصوم از خطا باشد؛ و آن نیست مگر امام.

و دیگر آن که نصب امام لطف است، و لطف بر خدا لازم است، چنان چه ظاهر شد.

و دیگر آن که نصب امام اصلح به حال خلق است، و اتیان به اصلح بر خدا واجب است، چنان چه مشخص شد.

و ایضا بر رعیت خطا جایز است، پس ممکن است که کسی را تعیین کند که از برای امامت قابل نباشد. و مع ذلک چه گونه بر رعیت لازم می شود تعیین امام؟ و چه گونه بعد از تعیین آن شخص واجب الاطاعه می شود؟

### (دلایلی نقلی امامت)

و از جمله ادله نقلیه آیه شریفه است که می فرماید:

«و قالوا لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم اهم یقسمون رحمت ربك نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوه الدنیا - الی قوله تعالی - و رحمت ربك خیر مما یجمعون» (۱).

و مضمون آیه وافی هدایت آن است که کفار گفتند: چرا نازل نشد این

ص: ۵۱

قرآن بر مرد بزرگ از اهل مکه و طایف؟ یعنی صاحب مرتبه نبوت باید مرد بزرگی باشد از اهل مکه یا طایف. خداوند عالم در رد ایشان می فرماید که آیا ایشان رحمت خدا را قسمت می کنند و به هر کس می خواهند. می دهند؟ و حال آن که رحمت خدا بزرگ تر و بهتر است از مال و معشیت دنیا، و ما اختیار آن را به ایشان نگذاشتیم بلکه خود تقسیم نمودیم و به هر کس آن چه خواستیم مقرر داشتیم. پس چگونه رحمت خدا را که بزرگ تر است به ایشان واگذاریم. پس نبوت که اعظم نعمت های الهی و اکبر رحمت های سبحانی است به ایشان، به اختیار ایشان نیست.

و دلالت آیه بر مدعی این است که امامت نیز اعظم رحمت های الهی است بعد از نبوت، بلکه به منزله نبوت است؛ پس آیه دلالت دارد بر این که تعیین آن با خدا است نه با خلق.

و آیه دیگر قوله تعالی است:

«يقولون هل لنا من الامر من شيء قل ان الامر كله، لله» (۱).

کفار گفتند که آیا ما را در کار نبوت و امامت اختیاری باشد و بهره ای رسد؟ بگو به ایشان که تمام کارها با خدا است و شما را هیچ اختیاری نیست. هر که را خواهد نبی و هر که را خواهد امام می گرداند و هیچ کار را بر شما نگذارد، و دلالت این آیه نیز بر مدعی ظاهر است.

و آیه دیگر آیه شریفه است که می فرماید: «ليس لك من الامر شيء» (۲). اختیار هی امر با تو نیست. پس هرگاه اختیار هیچ امر که از آن جمله امامت است با آن جناب نباشد، با رعیت به طریق اولی نخواهد بود.

و دیگر آن که می فرماید:

ص: ۵۲

---

۱- آل عمران، آیه ۱۵۴.

۲- همان. آیه ۱۲۸.

«و ربك يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخيره» (۱).

خداوند عالم خلق می کند و هر چیزی را که می خواهد، و اختیار می کند هر چیزی را که می خواهد، و از برای ایشان اختیاری نیست.

یا آن که معنا این است که خداوند تعالی اختیار می کند از برای ایشان چیزی را که خیر و مصلحت است و با ایشان نیست. در هر صورت دلالت آیه بر مدعی ظاهر است.

### فصل ثانی: در شرایط امام است

بدان که شرط است در امام، عصمت و افضلیت، به دلیلی که در وجوب عصمت نبی و اتصاف آن به صفات کمالیه ذکر شد، علاوه بر آیه شریفه که می فرماید: «لا ینال عهدی الظلمین» (۲)؛ مرتبه امامت به ظالم نمی رسد. و معلوم است که ظالم غیر معصوم است، پس مستحق امامت نیست.

و در جایی دیگر می فرماید:

«کونوا مع الصدقین» (۳)؛ (با راست گویان باشد). و واضح است که غیر معصوم غیر صادق است. پس قابلیت امامت را ندارد.

پس این دو آیه دلالت دارند بر شرط بودن عصمت در امام، و عصمت مستلزم افضلیت است؛ زیرا که معصوم افضل از غیر معصوم است بالضروره، و شرط دیگر آن که امام باید از بنی هاشم باشد، و دلیل عقلی بر این مطلب قایم نیست بلکه از احادیث و اخبار فهمیده می شود.

و عامه هیچ یک از این سه شرط را قائل نیستند و می گویند که

ص: ۵۳

---

۱- قصص، آیه ۶۸.

۲- بقره، آیه ۱۲۴.

۳- توبه، آیه ۱۱۹.

ممکن است که امام غیر معصوم و مفضول و غیر هاشمی باشد. و بطلان این قول از آن چه گفتیم ظاهر شد.

### فصل ثالث: در تعیین امام است بعد از پیغمبر

#### اشاره

و آن به مذهب شیعه اثنی عشریه جناب امیرالمؤمنین صوات الله علیه است و بعد از آن یازده نفر از اولاد اطهار آن جناب، حضر امام حسن، و امام حسین، و علی بن الحسین، و محمد بن علی، و جعفر بن محمد، و موسی بن جعفر، و علی بن موسی الرضا، و محمد بن علی التقی، و علی بن محمد النقی. و امام حسن عسکری و حضر قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف - صوات الله علیهم اجمعین -.

پس در این جا دو مطلب است:

#### مطلب اول: در امامت جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) است

و این که آن جناب خلیفه بلا فصل پیغمبر است.

و دلیل بر این مطلب از هزار متجاوز است و این مختصر گنجایش آنها را ندارد. لکن اکتفا می شود در این جا به چند دلیل کافی باشد از برای کسی که دیده بصیرت داشته باشد. و کسی که دیده بصیرت نداشته باشد و ظلمت قلب او را فرو گرفته باشد. هزار دلیل نیز از برای او ثمر ندارد.

دلیل اول: آن کسی که دانستی که امام باید معصوم باشد، و به اتفاق جمیع مسلمین بعد از پیغمبر هیچ کس غیر از آن جناب و سیده نسا و حسنین (علیه السلام) معصوم نبوده، و قطعی است که در آن زمان حضرت فاطمه و حسنین مدعی امامت نبودند، و این که آن جناب افضل از آنها بود، پس امامت در آن زمان منحصر است در آن جناب، و هو المدعی.

دلیل دوم: آن که مشخص شد که امام باید افضل باشد، و افضلیت جناب

امیرالمؤمنین از خلفای ثلاثه و از سایر صحابه از قطعیات است، و متفق علیه بین الشیعه و اکثر معتزله است؛ زیرا که جهات فضیلت از علم و عمل و زهد و تقوا و ورع و سبقت به اسلام و قناعت و شجاعت و سخاوت و فصاحت و سایر کمالات نفسیه در آن جناب بیشتر بود، و هیچ کس به مرتبه آن جناب نبود، هم چنان که از تتبع قصص و حکایات و اخبار و روایات متواتر بالمعنی ظاهر و مشخص می شود، بکله دوست و دشمن منکر فضایل و کمالات آن جناب نبودند.

و کفایت می کند در فضل آن جناب، آن که خلفای بنی امیه مثل معاویه - علیه الهاویه - با کمال عداوت و نهایت تسلط، کمال سعی و اهتمام نمودند در کتمان فضایل و کمالات و اطفاء انوار مقدسه آن جناب، حتی آن که در سال های بسیار امر نمودند به سب و طعن و لعن آن جناب در مجالس و محافل و منابر، و بنا گذاشتند بر اذیت و قتل شیعیان آن حضرت، تا آن که دشمنان از حسد و عداوت، و دوستان از خوف و تقیه اظهار فضایل آن جناب نمی کردند، و مع ذلک بحمد الله فضایل و کمالات آن جناب عالم را مملو نموده، به نحوی که در هیچ کتاب نمی گنجد، بلکه اگر جمیع آب های دریا مرکب شوند و جمیع درختان عالم قلم گردد و صفحه آسمان و زمین کاغذ شوند و جمیع ملایکه و جن و انس نویسنده شوند، احصای فضایل آن جناب را نمی توانند نمود.

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست \*\*\* که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری

و ایضا در فضل آن جناب همین قدر کفایت می کند که تردید و تشکیک در خدایی اش نمودند، بلکه جمعی قایل به خدایی اش شدند.

و نعم ما قیل:

ص: ۵۵

كفى فى فضل مولانا على \*\*\* وقوع الشك فيه انه الله

گر نگویم من خدایت یا امیرالمؤمنین \*\*\* پس چه گویم در ثنایت یا امیرالمؤمنین

و آیا هیچ عاقلی تشکیک می کند در این که خلیفه پیغمبر، چنین شخصی است که جامع جمیع صفات کمالیه است، یا این که کسی که از جهل به مرتبه ای است که هر را از بر فرق نمی کند، بلکه به اعتراف خود: زنان پس پرده افقه اند از او (۱).

بلکه تردید و تشکیک در اسلام و کفرش شده باشد: مثل خلفای ثلاثه اگر چه ما تشکیک در کفر آنها را نداریم.

و بالجمله، با اتصاف آن جناب به جمیع فضایل و کمالات، و افضلیت او از غیر، عقل تجویز نمی کند که خدا او را امام و رئیس خلق نگرداند، بلکه کسی را تعیین کند که بهره ای از علم و فضل نداشته باشد، یا اگر داشته باشد نسبت به فضایل و کمالات آن جناب چون قطره و دریا باشد، بلکه عقل حکم قطعی می کند به این که آن جناب باید امام و خلیفه باشد و هو المطلوب.

دلیل سوم: نصوص متواتره است که از پیغمبر به ما رسیده، در این که بعد از آن جناب، علی بن ابی طالب خلیفه و جانشین است، و از جمله آنها حدیث منزلت است که فرمود:

یا علی انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی (۲).

تو نسبت به من به منزله هارونی نسبت به موسی.

و از جمله آنها حدیث غدیر است که متفق علیه بین فریقین است، و

ص: ۵۶

---

۱- کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۳۸ و الدر المنثور، سیوطی، ج ۲، ص ۱۲۳.

۲- کنز العمال، ۵، ص ۷۲۳.

در آن جا می فرماید:

من كنت مولاه فهذا علي مولاه(۱).

هر کس که من سید و مولای او هستم علی نیز سید و مولای او است.

دلیل چهارم: آیات قرآنی است، مثل آیه زکات(۲) و آیه تطهیر(۳) و آیه مباحله(۴) و امثال آنها.

دلیل پنجم: معجزات صادره از آن جناب است، و آن از حد و حصر افزون است، و فزون مرتبه تواتر است؛ بلکه معجزات صادره بعد از وفات آن جناب بی نهایت است، و حقیر کتابی دیدم که تمام آن کتاب در معجزات آن جناب بود بعد از وفات آن جناب.

و هرگاه ضم شود به معجزات آن جناب، معجزات و کرامات صادره از اولاد و اتباع آن جناب حیا و میتا با اتفاق جمیع در امامت آن جناب، دیگر شبهه ای و تشکیکی از برای هیچ عاقلی باقی نمی ماند. و السلام علی من اتبع الهدی.

### مطلب دوم: در امامت باقی ائمه است

و ادله بر امت ایشان (علیه السلام) همان ادله ای است که در امامت جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) ذکر شد، از قاعده عصمت و افضلیت و نص بر امامت و صدور معجزات.

بدان که فضایل و کمالات ائمه (علیه السلام) از حد و حصر افزون است، بلکه

ص: ۵۷

---

۱- الجامع الصغير سيوطي، ج ۲، ص ۲۶۲، كنز العمال، ج ۱، ص ۲۳۲ و شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج ۲، ص ۵۹ و... .

۲- مائده، آیه ۵۵.

۳- احزاب، آیه ۳۳.

۴- آل عمران، آیه ۶۱.



ایشان بعد و اصل هر کمالی و فضلی می باشند، و سایر فضایل و کمالاتی که در دیگران هست کالعدم است و قطره ای است از بحر فضایل و کمالات ایشان، هم چنان که مسلم ما بین شیعه است، بلکه اعتقاد ما این است که افضل اند از جمیع ملایکه مقربین و انبیای سابقین.

بالجمله، اعتقاد ما این است که ایشان فوق مرتبه مخلوق و دون مرتبه خالق اند. و بعضی در حق ائمه غلو کرده اند و قایل به خدایی جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) یا بعضی دیگر از ایشان شده اند؛ و این محض کفر و زندقه است.

و بعضی دیگر امر خلق و رزق و حیات و ممات را مفوض به ائمه می دانند، یعنی ایشان خالق و رازق و حیات دهنده و ممات دهنده اند، و اعتقاد به این نیز مشکل است، بلکه از بعض اخبار، کفر این بر می آید.

و عجب است از بعض جهال که در عصر مابیه هم رسیده اند و می گویند که اعتقاد به این واجب است. و این خلاف اجماع مسلمین بلکه بدیهی البطلان است.

### **مطلب چهارم: در عدل است**

به این معنا که صادر نمی شود از خدا افعال قبیحه از ظلم و غیره، و آن چه از خدا صادر می شود همه جمیل و حسن است.

و دلیل بر این، از عقل و شرع واضح است؛ زیرا که ظلم و فعل قبیح، از صفات ممکنات است و صادر نمی شود مگر از عاجز، پس محال است صدور فعل قبیح از واجب الوجود قار علی الاطلاق و واجب است صدور عل حسن؛ زیرا که واجب الوجود قادر علی الاطلاق ترک را راجح نمی کند البته.

یعنی زنده شدن مردم بعد از مردن، در روز قیامت، از جهت جزای اعمال از ثواب و عقاب.

و دلیل بر ثبوت معاد این است که دانستی که خداوند عالم، انسان را عبث خلق نکرده، بلکه از جهت تکالیف عقلیه و شرعیه خلق کرده، و به ازای آن تکالیف وعده و وعید به جزا فرموده، و وفا به وعده بالضروره ضرور است، و معلوم است که دنیا را جزا نیست، پس البته زمانی دیگر و عالمی دیگر جدا باید باشد از برای وفا و جزا، و مراد از معاد، همین زمان و همین عالم (دیگر) است.

و دلیل دیگر، آیات قرآنیه متکثره و اخبار متواتره صادره از نبی و ائمه (علیهم السلام) بکله متفق علیه ما بین جمیع انبیا است. پس شبهه ای در آن نیست.

و مقتضای آیات و اخبار، ثبوت معاد روحانی و جسمانی است، پس انکار معاد جسمانی کفر محض است.

و هم چنین شبهه ای نیست در سوال قبر و عذاب قبر و صراط و میزان و حساب و جنت و نار و سایر چیزهایی که از شریعت مقدسه رسیده است؛ زیرا که اینها از پیغمبر و ائمه معصومین (علیهم السلام) صادر و ثابت شده است به طریق یقین، پس اعتقاد به آنها لازم است.

بدان که مشهور ما بین علما این است که این عقاید خمسه که ذکر شد، بعضی از آنها اصول دین است و بعضی از آنها اصول مذهب، به این معنا که توحید و نبوت و معاد از اصول دین است، و عدل و امامت از اصول مذهب است؛ و بعضی امامت را نیز از اصول دین گرفته اند؛ و بعضی دیگر همه را اصول دین گرفته اند. و تحقیق این مطالب در علم فقه است، و معرفت این که

این عقاید کدام از اصول دین است یا از اصول مذهب لازم نیست، به این معنا که شرایط اسلام و ایمان، دانستن این مسئله نیست بلکه مثل سایر مسائل فقهیه است که جهل به آنها مضر به دین و مذهب نیست.

### (مذهب شیخیه و بطلان آن)

و بعضی از جهال که در عصر ما به هم رسیده اند مذهب تازه این اختراع نموده اند، و آن این است که اصول و ارکان دین چهار است: توحید و معرفت نبی و معرفت امام و معرفت شیعه، به این معنی که هم چنان که بر خدا لازم است نصب نبی یا امام، هم چنین بر خدا لازم است نصب یکی از شیعیان امام (علیه السلام) در عصر غیبت امام (علیه السلام) یا مطلقاً، که حامل علوم امام (علیه السلام) باشد و علوم امام را به خلق برساند، و آن واسطه است ما بین امام و خلق.

و این بر دو قسم است:

یکی آن که حامل علوم امام است و مع ذلك متصرف است در عالم، دیگر آن که حامل علوم هست و لکن متصرف نیست.

و قسم اول را نقبا می گویند، و دویم را نجبا می گویند. و گاهی خداوند عالم، به حسب حکمت و مصلحت، این رکن رابع را مخفی می فرماید و گاهی ظاهر می سازد. و در سابق بر این، مقتضای حکمت و مصلحت مخفی بود، تا در زمان شیخ احمد و سید کاظم، که اینها هر دو رکن رابع بودند و خداوند آنها را ظاهر کرد، و علوم ائمه را ظاهر کرد و به خلق رسانید، و بعد از آنها هم کسی دیگر را ظاهر ساخته، و بر جمیع خلق، معرفت رکن رابع لازم است هم چنان که معرفت ارکان ثلاثه لازم است. و انکار آن مثل انکار آنها است، و موجب کفر و عدم قبول طاعات و عدم وصول ثوابات اخرویه می گردد، بلکه خلود در نار و

عذاب الیم می شود.

این بود خلاصه این مذهب فاسد، و فساد آن از قطعیات است، بلکه خلاف اجماع جمیع مسلمین است، بلکه مخالف ضروری دین است؛ علاوه بر این مخالف اخبار متواتره است که دلالت می کند صریحا بر این که در ایمان، توحید و معرفت نبی و معرفت امام کفایت می کند و چیزی دیگر لازم نیست.

و هم چنین خلاف اجباری است که دلالت می کند بر این که زمین خالی از حجت نیست و بر خدا لازم است نصب حجتی از نبی یا امام ظاهر یا غایب؛ پس بعد از وجود امام غایب عجل الله تعالی فرجه الشریف دیگر بر خدا لازم نیست نصب حجتی از شیعیان.

بلی! محبت شیعه و بغض و تبری از اعدای آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) واجب و از لوازم ایمان است، و اما این که معرفت شیعه لازم است و از اصول و ارکان دین است مثل معرفت امام (علیه السلام)، پس اصلا دلیلی بر این مطلب نیست، بلکه ادله بر خلاف آن قائم است، هم چنان که اشاره شد.

و بر فرض تسلیم این مطلب، می گوئیم: ادعای این که شیخ و سید کاظم رکن رابع و حامل علوم امام و واجب الاطاعه و حجت خدا بودند بر خلق واضح الفساد است: زیرا که دیگران از سابق آنها و لاحق از آنها اگر اعلم و افقه از آنها نبودند کمتر از آنها نبودند و نیستند قطعا.

و بالجمله، شبهه ای در بطلان این مذهب و فساد این طریقه نیست. بلی! چیزی که هست این است که چون تکلیف به احکام شرعیه و به معرفت آنها ثابت است و آن بدون دلیل ممکن نیست. پس من باب المقدمه معرفت دلیل لازم است، و آن کتاب الله و سنت نبویه و اخبار ماثوره از ائمه معصوم (علیهم السلام) و قول ثقات و علما و روایات و محدثین است، به تفصیلی که در علم اصول فقه

مقرر است، و معرفت دلیل، از اصول و ارکان دین نیست بلکه از اصول فقه است، و اخلال به آن موجب اخلال به دین نمی شود.

و ایضا بر مکلفین لازم است معرفت احکام و ادله شرعیه، به طریق وجوب عینی یا کفایی، نه این که بر خدا لازم باشد نصب یکی از شیعیان هم چنان که اهل این مذهب می گویند: پس فرق میان آن چه ما و آنها می گوئیم واضح است.

### (پیدایش بایبه)

و از طرفه حکایات و غرایب امور و عجایب حوادث این است که در این سنوآت، شخصی از شیراز ظاهر شد و ادعا نمود که من رکن رابع و باب علم امام هستم. و خدا قبول نمی کند طاعت و عبادت احدی را مگر به معرفت من، و منکر من مخلد در نار است اگر چه به قدر عمر نوح (علیه السلام) خدا را عبادت کرده باشد ما بین رکن و مقام، و مذکور شد که گفته بود که نطفه منعقد نمی شود مگر به اذن من، و کعبه محترم شد از جهت این که به من ایمان آورد. و آن نوری که در طور سینا بر حضرت موسی تجلی کرد آن نور من بود، و امثال آنها از اکاذیب و دعاوی فاسده.

و مقترن نمود این دعاوی را به ادعای معجزه، و (آن) نوشته جاتی چند بود مشتمل بر لحن و غلطهای بسیار، و مخالف قانون عربیت، و مهمل من حیث اللفظ و المعنی، و جمع کثیری از عوام کالانعام متابعت او را نمودند و استدلال می کردند بر حقیقت او به این نوشته جات ملحونه مهمله، و ندانستند این جماعت حمقا که معجزه خارق عادتی است که مستند به اسباب ظاهره و خفیه نباشد، بلکه به اراده الله و مشیه الله و فعل الله است، و امثال این اغلاط، فعل الله نیست و از خدا صادر نمی شود، و اگر کسی این اعتراض را

بر ایشان می کرد گاهی جواب می گفتند که در قرآن نیز امثال این امور هست، و گاهی جواب می گفتند که نحو و صرف صحیح آن است که موافق با این نوشته جات باشد، و هر چه مخالف است غلط است.

و علاوه بر اینها، احکامی چند در دین اختراع نمودند، مثل حلیت ترک نماز و روزه، و جواز وطی عام و این که یک زن می تواند که هفت مرد یا متجاوز اختیار نماید، بلکه مذکور شد که قرآن را سوزانیدند، بلکه از ثقه ای مسموع شد که سب رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نمودند.

و علاوه بر اینها آن شخص مکرر وعده کرده بود که فلان وقت خروج خواهم کرد و شرق و غرب عالم را مسخر خواهم نمود، و هر وقت که تخلف می کرد می گفتند که بدا شده است. و به سبب این وعده ها جمع کثیری از ولایات جلاء وطن نمودند و از اهل و عیال و اموال قطع نظر کردند و بعضی کتب علمیه را فروختند و شمشیر خریدند از جهت خروج و جهاد فی سبیل الله، و به این جهت کثیری از مسلمانان را کشتند و مفسده عظیمی بر پا کردند، تا آن که به برکت علما و سلطان عصر کشته شدند و منقرض شدند. و نماند از آنها مگر معدود قلبی مخفی در گوشه و کنارها:

فقطع دابر القوم الذین ظلموا. والحمد لله رب العالمین، و صلی الله علیه محمد و آله الطیبین الطاهرین الی یوم الدین.



مقصد ثانی: علم اخلاق

اشاره

ص: ۶۵





و آن مشتمل است بر مقدماتی و فصولی و خاتمه ای.

### مقدمه اولی

بدان که اهم امور بعد از معرفت اصول دین، علم اخلاق است که عبارت است از تحصیل صفات حمیده و اخلاق پسندیده، و استخلاص از صفات مهلکه ردیه و اخلاق ذمیمه، مانند ریا و عجب و تکبر و حقد و حسد، زیرا که اخلاق حسنه موجب نجات و وصول به سعادت ابدیه است، و اخلاق رذیله موجب هلاک و وصول به شقاوت سرمدیه است. پس تحلی به اولی و تخیلی عن الثانیه از اهم واجبات است، و وصول بدون این دو به حیات حقیقیه و سعادات ابدیه از محالات است. پس بر هر عاقل مکلفی واجب است اکتساب فضایل اخلاق و اجتناب از رذایل آنها. و چون این موقوف است بر معرفت آنها و تمیز ما بین اخلاق حسنه و رذیله و صفات مهلکه و منجیه، و متکفل این امر علم اخلاق است؛ لهذا بر هر مکلفی واجب است معرفت علم اخلاق به وجوب عینی، چنان که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

طلب العلم فریضه علی کل مسلم (۱).

و اخلاق حسنه نزد حق تعالی بهتر است از اعمال حسنه، و خلق های بد بدتر است از اعمال سیئه، و اندک عبادتی از صاحب خلق نیک نزد حق تعالی پسندیده تر است از عبادت بسیار از صاحبان خلق بد.

چنان چه از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) مروی است که: در روز قیامت در میزان عمل، چیزی بهتر از حسن خلق نیست (۲).

و در حدیث دیگر فرمود که: بیشتر چیزی که امت من به سبب آن داخل بهشت می شوند: پرهیزگاری از محرمات الهی، و خلق نیکو است (۳).

و در حدیث دیگر از آن جناب مروی است که: توبه صاحب خلق بد مقبول نمی شود، زیرا که اگر از یک گناه توبه می کند به گناهی از آن بدتر گرفتاری می شود (۴).

و ایضا مروی است از آن جناب که فرمود: مومن همواره و نرم و با سماحت و صاحب خلق نیکو است. و کافر درشت و غلیظ و بد خلق و متجبر است (۵).

و در روایت دیگر فرمود: که جبرئیل از جانب پروردگار عالمیان نزد من آمد و گفت: یا محمد، بر تو باد به حسن خلق، و خیر دنیا و آخرت با حسن خلق است (۶).

و گفت: شبیه ترین شما به من کسی است که خلقش نیکوتر باشد و با

ص: ۶۸

---

۱- کافی، ج ۱ ص ۳۰، ح ۱ و دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۸۳.

۲- کافی، ج ۲ ص ۹۹، ح ۲.

۳- همان، ص ۱۰۰، ح ۶.

۴- همان، ص ۳۲۱، ح ۲.

۵- امالی شیخ طوسی، ص ۳۶۶، ح ۷۷۷.

۶- عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۱، ص ۵۵.

اهلش بهتر سلوک نماید(۱).

و از حضرت امیر (علیه السلام) مروی است که فرمود که: شما نمی توانید که همه مردم را به مال خود فراگیرید؛ پس همه را فراگیرید به خوش رویی و نیکو ملاقات نمودن(۲).

و در حدیث دیگر نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود که: خلق خود را نیکو کن تا خدا حسابت را نیکو کند(۳).

و از امام محمد باقر (علیه السلام) مروی است که: از مومنان کسی که ایمانش کامل تر است خلقش نیکوتر است(۴).

و از حضرت صادق مروی است که: هیچ عملی نزد حق تعالی محبوب تر نیست از آن که مردم را فراگیرد به خلق نیکوی خود(۵).

و در حدیث دیگر فرمود که: خلق نیکو آدمی را می رساند به درجه کسی که روزها روزه بدارد و شب ها به عبادت خدا ایستد(۶).

و در روایت دیگر فرمود که: خلق نیکو گناهان را می گدازد چنان چه آفتاب یخ را می گدازد(۷).

و فرمود که: نیکی کردن به خلق، و به خلق نیک با مردم معاشرت نمودن خانه ها را معمور و آبادان می کند، و عمرها را دراز می کند(۸).

و در روایت دیگر فرمود که: حق تعالی بنده را به (سبب) حسن خلق،

ص: ۶۹

۱- همان.

۲- همان، ص ۵۸.

۳- امالی شیخ صدوق، ص ۲۷۸.

۴- کافی، ج ۲، ص ۹۹، ح ۱.

۵- همان، ص ۱۰۰، ح ۴.

۶- همان، ح ۵.

۷- همان، ح ۷.

۸- همان، ح ۸.

ثواب مجاهد فی سبیل الله کرامت می فرماید(۱).

و ایضا از آن حضرت منقول است که: چون با مردم خلطه نمایی اگر توانی چنین کن که با هر که مخالطه کنی دست تو بر بالای دست او باشد، و احسان تو به او زیادتیر باشد از احسان او به تو؛ به درستی که گاه هست که بنده در عبادت تقصیری دارد و خلق نیکویی دارد، خدا او را به آن خلق نیکو به مرتبه و درجه جماعتی می رساند که روزها روزه می دارند و شب ها عبادت می کنند(۲).

و از آن حضرت نیز مروی است که فرمود: بدی خلق فاسد می کند ایمان و عمل را چنان چه سرکه غسل را ضایع می کند(۳).

و فرمود که: کس که خلقش بد است خود را پیوسته در عذاب دارد(۴).

و در روایت دیگر فرمود که: حق تعالی دین اسلام را برای شما شیعیان پسندیده است؛ پس نیکو مصاحبت نمایید با آن به سخاوت و حسن خلق(۵).

و در حدیث دیگر از آن حضرت پرسیدند که: چه چیز است اندازه خلق نیکو؟

فرمود: آن است که پهلوی خود را نرم کنی و کسی از پهلوی تو آزار نیند؛ و سخت را ملایم و نیکو کنی؛ و چون به برادران مومن خود بررسی به خوش رویی و خوش حالی با ایشان ملاقات نمایی(۶).

و در روایت دیگر فرمودند که: چون خبر فوت سعد بن معاذ انصار را به حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) رسانیدند حضرت با اصحابش به جنازه او حاضر شدند،

ص: ۷۰

۱- همان، ص ۱۰۱، ح ۱۲.

۲- همان، ص ۱۰۲، ح ۱۴.

۳- همان، ص ۳۲۱، ح ۱، و عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۱، ص ۴۰.

۴- همان، ص ۳۲۲، ح ۵، امالی شیخ صدوق، ص ۲۷۴ و تحف العقول، ص ۵۸.

۵- همان، ص ۵۶، امالی شیخ صدوق، ص ۳۲۴.

۶- الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۲.

و در هنگام غسل ایستادند نزد او تا از غسل فارغ شدند، و چون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و ردا به طریق اصحاب مصیبت از پی جنازه او روان شدند، و گاهی جانب راست تابوت را می گرفتند و گاهی جانب چپ را، و چون به نزد قبرش گذاشتند حضرت داخل قبرش شدند و به دست مبارک خود او را در لحد گذاشتند و خشت را بر او چیدند و به گل، رخنه های خشت را مسدود کردند، و چون بیرون آمدند و خاک بر قبرش ریختند فرمودند که: می دانم که بدن سعد خواهد پوسید اما حق تعالی دوست می دارد که بنده که کاری بکند، محکم بکند.

و در هنگامی که حضرت قبر او را همواره می کردند مادر سعد گفت: ای سعد، گوارا باشد بهشت تو را.

حضرت فرمود: ای مادر سعد، خاموش باش و جزم مکن بر پروردگار خود، به درستی که به سعد در قبر فشاری رسید.

و چون حضرت برگشتند صحابه پرسیدند که: یا رسول الله در جنازه سعد کاری کردی که در جنازه هیچ کس ندیدم که چنین کنی، در جنازه اش بی کفش و ردا رفتی.

فرمود که ملایکه را دیدم که در جنازه او صاحب تعزیه اند و بی ردا و کفش آمدند، من نیز تاسی به ملایکه کردم.

گفتند که: گاهی جانب راست جنازه را می گرفتی و گاهی جانب چپ را.

فرمود که: دستم به دست جبرئیل بود، هر جا که او می گرفت من می گرفتم.

گفتند که: خود در غسلش حاضر شدی و بر جنازه اش نماز کردی و به دست خود در لحدش گذاشتی و بعد از آن فرمودی که به آن فشار قبر رسید.

فرمود: برای آن فشار قبر به او رسید که با اهلش و یارانش کج خلقی می کرد(۱).

و فرمود که: دو خصلت است که در مسلمانی جمع نمی شود، بنخیل بودن و کج خلق بودن(۲).

## مقدمه ثانیه

بدان که انسان مرکب است از روح و بدن، و از برای هر یک از اینها منافیات و ملایماتی است. و آلام و لذاتی است. و مهلکات و منجیاتی است. و منافیات و آلام و مهلکات بدن، امراض جسمانی است، و ملایمات آن صحت و لذات جسمانی است، و متکفل از برای بیان تفصیل این امراض و معالجات آنها علم طب است.

و منافیات و آلام روح، اخلاق رذیله است که موجب شقاوت و هلاکت ابدیه او می شود. و ملایمات و منجیلات آن، اخلاق حسنه است که موجب نجات و سعادت ابدیه آن است و می رسانند او را به مجاورت اهل الله و مقربین درگاه احدیث، و متکفل از برای بیان آن رذایل و علاج آنها علم اخلاق است.

و شکی نیست که روح که یکی از دو جزء انسان است از سنخ مجردات است و باقی است بعد از مفارقت از بدن، چنان چه در محل خود بیان شده است، و بدن که جزء دیگر است از جمله مادیات است و فانی است بعد از مفارقت از روح. پس هرگاه نفس متصف شد به صفات حسنه، همیشه در بهجت و سعادت خواهد بود، و اگر متصف شد به صفات رذیله همیشه در

ص: ۷۲

---

۱- علل الشرائع، ج ۱، ص ۳۱۰.

۲- الخصال، ص ۷۵.

عذاب و شقاوت خواهد بود.

و تعجب بسیار از غالب اشخاصی است که مبالغه می کنند در حفظ صحت و رفع امراض جسمانیه فانیه زایله، و جد و جهد نمی کنند در تحصیل صحت و رفع امراض روحانیه باقیه، و اطاعت می کنند قول طیب مجوسی را در استعمال دواهای کریهه و در مزاوله اعمال قبیحه از بهجت صحت زایله، و اطاعت نمی کنند امر طیب الهی را در تحصیل صحت و رفع امراض روحانیه، با ادعای ایمان و اعتقاد به خدا و رسول و ثواب و عقاب و جنت و نار. و این محض جهل و نادانی است، و عین خسران و زیان کاری است، و نفس ضلالت و گمراهی است، نعوذ بالله منها.

### مقدمه نالته

### اشاره

بدان که نفس اگر چه چه مجرد است فی حد ذاتها لکن در فعل و عمل محتاج است به جسم و ماده، زیرا که حقیقت نفس آن است که جوهری است ملکوتی که محتاج است به جسم در اعمال، پس حقیقت و ذات انسان همان نفس و روح است، و بدن و اعضا آلت عمل او هستند.

و از برای نفس، اسامی مختلفه است به اعتبارات مختلفه، پس به اعتباری او را روح می گویند. و به اعتباری دیگر او را عقل می نامند، و به حیثیتی دیگر او را قلب اطلاق می کنند، و مراد از اینها همه شیء واحد است که همان جوهر ملکوتی باشد.

و از برای او چهار قوه است:

قوه عقلیه و قوه غضبیه و قوه شهویه و قوه و همیه.

و شان قوه اولی ادراک حقایق امور و تمیز مابین خیرات و شرور، و امر به افعال جمیله و نهی از صفات ذمیمه است.

ص: ۷۳



و شان قوه ثانیه صدور افعال سباع است از غضب و بغضا و ظلم و اذیت و تعدی نمودن.

و شان قوه ثالثه صدور افعال بهایم است از عبودیت فرج و شکم و حرص بر جماع و اکل و نحو آنها.

و شان قوه رابعه استنباط وجود مکر و حيله و توصل بر اغراض است به طریق تلبیس و خدعه.

و قوه عقلیه از صفات ملایکه است، و قوه غضبیه از صفات سبع و درندگان است، و قوه سهویه از صفات بهایم است، و قوه واهمه از صفات شیاطین است، و در ملک، قوای دیگر غیر از قوه اولی خلق نشده است و در سباع و بهایم قوه اولی خلق نشده است.

لهذا انسان هرگاه قوه عاقله در او غالب شد، شبیه به ملایکه خواهد شد بلکه ارجح از آنها خواهد گردید، و اگر قوه غضبیه یا سهویه غالب شد ملحق به سباع و بهایم خواهد بود. و اگر قوه واهمه غالب شد ملحق به شیاطین خواهد شد. و نعم ما قیل:

آدمی زاد طرفه معجونی است \*\*\* از فرشته سرشته و از حیوان

گر کند میل آن شود به از آن \*\*\* گر کند میل این شود پس از این

پس کسی که عاقل باشد و با خود دشمنی و عداوت نداشته باشد باید تامل نماید و فکر کند که چه مرتبه ای را از برای خود می پسندد؟ و چه مقامی را از برای خود اختیار می کند؟ آیا اختیار مقام ملایکه مقربین بلکه افضلیت از آنها انساب است از برای او یا اختیار مرتبه حیوانات و بهایم و سباع و ابالسه را بلکه بدتر بودن از آنها را؟

و منشا و مبدا جمیع صفات حسنه و اوصاف رذیله همین قوا است؛ زیرا که افعال صادره به واسطه این قوا اگر به حد اعتدال و به اشاره عقل و شرع

بوده باشد آن فعل از فضایل خواهد بود، و الا از رذایل خواهد بود.

و بعبارۀ آخری: اگر سایر قوا مطیع و منقاد قوه عاقله باشند افعال صادره فضیلت خواهد بود، و اگر قوه عاقله مقهور و مغلوب سایر قوی باشد افعال صادره رذیله خواهد بود.

### (اجناس و انواع فضایل)

و اجناس و انواع فضایل چهار است:

اول: حکمت است، و آن معرفت حقیقت اشیا است، علی ما هی علی، و آن بر دو قسم است: حکمت نظریه و حکمت عملیه، زیرا که وجود اشیا اگر به قدرت و اختیار ما نباشد پس علم متعلق به آنها را حکمت نظریه می گویند: و اگر وجود آنها به قدرت و اختیار ما باشد پس علم متعلق به آنها را حکمت عملیه می گویند.

دویم: عفت است، و آن ایضا انقیاد قوه شهویه است، قوه عاقله را در هر چیزی که امر و نهی است او را.

سیم: شجاعت است، و آن انقیاد قوه غضبیه است عاقله را.

چهارم: عدالت است، و آن ضبط نمودن قوه غضب و شهوت است در زیر اشاره عقل و شرع.

پس عقل به منزله ناصح، و قوه آن که قدرت است به منزله وزیری که انفاذ و امضا کند امر آن را، و در غضب و شهوت نفوذ امر آن امر می شود و غضب مانند سگ شکار (است) که محتاج است به سوی تادیب و تعلیم که وقتی که اشاره به رفتن می نمایند می رود و هر وقتی که اشاره به باز داشتن می نمایند باز می ماند. و شهوت مانند اسبی اسب که سوار آن می شوند در صید، که گاهی مطیع و منقاد می شود و گاهی نه.

ص: ۷۵

پس هر که در این صفات ثابت بشود به اعتدال، آن را متصف به حسن خلق می نامند مطلقاً، و هر کس بعضی درون بعضی در آن ثابت باشد آن را متصف به حسن خلق به نسبت به آن صفت نامند، مثل آن که می گویند: حسن خلق در شجاعت دارد، یا در کرم و مانند آن.

و به این فضایل و اخلاق حسنه خداوند اشاره فرموده در وصف مومنین در آیه شریفه:

«انما المومنون الذین ءامنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا و جهدوا بامولهم و انفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصدقون» (۱).

(جز این نیست که مومنان کسانی اند که به خدا و پیامبر او ایمان آورده اند و سپس شک نکرده اند و با مال ها و جان های خویش در راه خدا جهاد کرده اند، ایشان اند راست گویان).

و ایمان خدا و رسول بدون شک و ریب، عبارت از قوه یقین است که ثمره عقل است؛ و مجاهده به مال عبارت از سخا است که بر می گردد به ضبط قوه شهوت؛ و مجاهده به نفس عبارت از شجاعت است که بر می گردد به استعمال قوه غضب بر وفق عقل که حالت اعتدال باشد.

و در آیه دیگر مدح فرمودند جمعی را که «اشداء علی الکفار رحماء بینهم» (۲). (بر کافران، سرسخت و در میان خود مهربان اند) و اشاره به این است که از برای هر یک از شدت و غضب و ترحم، موضع مخصوصی است، و کمال و فضیلت در استعمال هر یک است در موضع خود.

و بعد از آن که دانستی که اجناس و انواع فضایل چهار است بدان که اجناس و انواع رذایل هشت است؛ زیرا که رذایل اضداد فضایل اند، و از

ص: ۷۶

---

۱- حجرات، آیه ۱۵.

۲- فتح، آیه ۲۹.

برای هر فضیلتی و صفت کمالیه ای دو ضد است، پس اجناس رذایل هشت چیز خواهد بود.

بیان این مطلب این است که افعال صادره به واسطه این قوا هر گاه به طریق اعتدال باشد او را فضیلت می گویند. و هر گاه از اعتدال خارج شد او را رذیله می نامند؛ و چون خروج از اعتدال گاهی به طرف افراط است و گاهی به طرف تفریط، پس از برای هر نوع فضیلتی دو نوع رذیله ضد خواهد بود.

و چون حکمت، طریق اعتدال قوه عاقله بود پس خروج از آن اعتدال به طرف افراط و تفریط، رذیله و ضد حکمت خواهد بود؛ و اول را جربزه، و ثانی را بله و بلادت می گویند.

و جربزه، استعمال قوه نظریه است در امور دقیقه غیر مطابقه با واقع، و بلاهت و بلادت، ترک استعمال قوه نظریه است در چیزی که باید در او استعمال شود. و قدر جامع مابین هر دو جهل است.

و دو رذیله که به ازای شجاعت است و ضد او است، یکی تهور است و دیگری جبن؛ و اول در طرف افراط است، و آن اقدام نمودن است در چیزی که نباید اقدام نماید، و دویم در طرف تفریط است، و آن عبارت است از ترک اقدام در چیزی که باید اقدام نماید.

و آن دو رذیله که به ازای عفت است یکی را شره می گویند و دیگری را خمود می نامند.

و اول در طرف افراط است، و آن انهماک و فرو رفتن در لذات شهوانیه است به نحوی که مستحسن نباشد شرعا و عقلا، و دویم در طرف تفریط است، و آن ترک اقدام است در طلب آن قدری که مایحتاج بدن از ضروریات تعیش است.

و آن دو رذیله که به ازای عدالت است یکی ظلم است در طرف افراط، و دیگری انظلام و قبول ظلم است در طرف تفریط.

اینها بود اجناس و انواع رذایل، و جمیع اخلاق ذمیمه و افعال سیئه و صفات رذیله از اینها خارج نخواهد بود، نسأل الله الخلاص منها، بمحمد و آله الاطهار.

#### مقدمه رابعه

بدان که خلق، آن حالتی است که صادر می شود افعال از او به سهولت و آسانی، بدون احتیاج به فکری، تاملی. پس آن افعال اگر صفات حمیده و افعال پسندیده است آن خلق را خلق حسن می گویند، و اگر صفات رذیله باشد آن خلق را خلق سیئه و بد می نامند. و اقوا این است که غالب اخلاق حسنه و سیئه قابل تغییر و تبدیل هست. پس ممکن است که ممکن است که خلق سیئه را تغییر داد به خلق حسن و بالعکس، زیرا که اگر اخلاق قابل تغییر و تبدیل نبود ثمری نداشت مواعظه قرآنی و نصایح نبویه و مواعظ معصومیه و تادیبات شرعیه، و چه گونه می توان انکار این معنا نمود و حال آن که تغییر دادن اخلاق بهایم و سایر حیوانات امری است ممکن و واقع و محسوس، مثل آن که می بینیم حیوانات وحشی، اهلی وانسی می شوند، و سگ صیدی، معلم می شود، و بعض طيور حرف می زنند، و مجموع اینها تغییر اخلاق است. پس چه گونه ممکن نیست در حق انسان که اشرف موجودات است و غرض از خلقت او تحصیل کمالات و فضایل است. بلی! تغییر و تبدیل بعض اخلاق متعلقه به قوه عاقله مثل وجود و ذکا و حسن تعقل ممکن نیست، و آن متعلق تکلیف نیست، علاوه بر آن که نادر است، و در غالب ممکن است، چنان که دانستی.

بلی! شبهه ای در عسر و صعوبت آن نیست؛ زیرا که موقوف است بر مجاهده تامه و ریاضات شاقه، لکن مایوس از رحمت خدا نباید بود، پس باید از خواب غفلت بیدار شد و دامن همت به کمر زد و در صدد تغییر اخلاق و تحصیل سعادات بر آمد. قبل از آن که اجل در رسد، و زمان فرصت و مهلت به آخر رسد، و چاره ای به جز خسرت و ندامت نباشد.

## مقدمه خامسه

### اشاره

بدان که در علم اخلاق بحث و گفت و گوی می شود از دو چیز: یکی از چیزی که بر می گردد به حفظ فضایل و کمالات، و دیگری از چیزی که بر می گردد به دفع رذایل و سیئات، چنان چه در علم طب نیز بحث می شود تارتاً از چیزهایی که بر می گردد به حفظ صحت، و اخری بحث می شود از چیزهایی که بر می گردد به دفع مرض. پس علم اخلاق شبیه به علم طب است و انقسام به این دو قسم، و از این جهت است که علم اخلاق را طب روحانی نامیده اند، هم چنان که علم طب را طب جسمانی می گویند.

و از این جا است که جالینوس نوشت به حضرت عیسی (علیه السلام): من طیب الابدان الی طیب النفوس (۱). پس هم چنان که از برای هر یک از حفظ صحت و دفع مرض در طب جسمانی علاج خاصی است هم چنین از برای هر یک از حفظ فضایل و ازاله رذایل معالجات معینه ای است.

### (طریق حفظ فضایل)

اما حفظ فضایل، پس از برای او طرق متعدده ای است: از جمله آنها

ص: ۷۹

اختیار مصاحبت اختیار و معاشرت با صاحبان فضایل خلقیه: و استماع کیفیت سلوک آنها است با خالق و خلق، و اجتناب از مجالسات اشرار و صاحبان اخلاق سیئه، و احتراز استماع قصص و حکایات آنها و آن چه از آنها صادر شده از مزخرفات؛ زیرا که از برای مجالست و معاشرت مدخلیتی است عظیم.

و از جمله آنها استعمال قوا است در اوصاف شریفه و مواظبت بر افعالی است که آنها آثار فضایل و اخلاق حسنه است. مثلاً کسی که می خواهد حافظ ملکه باشد باید مواظبت نماید بر انفاق مال و بذل بر مستحقین و ادا دارد نفس را بر او در وقتی که فهمید میل او را به امساک. و هم چنین است حال سایر صفات، و این به منزله ریاضت جسمانی است در حفظ صحت بدنی.

و از جمله آنها است تقدم تامل و تروی و تفکر در آن چه می خواهد بکند، که مبدا صادر شود از او غفلتاً خلاف مقتضای فضیلتی که می خواهد که حفظ او را نماید؛ و اگر احیاناً صادر شود از او خلاف مقتضای فضیلت، باید تادیب و تعبیر و توییح نماید نفس خود را، و عقوبت نماید او را به ارتکاب خلاف آن چه میل نموده و از او صادر شده. مثلاً (اگر) اکل طعام غیر مناسبی کرده، تادیب کند او را به صوم، و اگر غضب بی جایی کرده در مقامی، باید واقع سازد خود را در مثل آن مقام با صبر نمودن.

و از جمله آنها این است که احتراز نماید از چیزهایی که به هیجان در می آورد شهوت و غضب را، از دیدن و شنیدن و خوردن و امثال آنها: زیرا که به هیجان در آوردن کلب عقور یا اسب چموش است که بعد لابد شود به تدبیر و علاج در استخلاص از اینها.

و از جمله آنها است که فحص و بحث زیاد کند در طلب عیوب خفیه خود، و وقتی که برخورد به عیبی، سعی زیاد نماید در ازاله آن؛ و چون که هر نفسی عاشق و مایل به صفات و افعال خود است پس بسیار می شود که بعض عیوب بر او مخفی می شود و امر بر او مشتبه می گردد؛ لهذا لازم است بر هر کسی که طالب صحت و حافظ آن بوده باشد که این اختیار نماید از برای خود بعض اصدقا و دوستان را از جهت این که متفحص شود از عیوب او و اخبار نماید او را به چیزی که مطلع بر او شده از عیوب. و از این جهت است که گفته اند که دشمن در این مقام انفع است از دوست؛ زیرا که دوست بسا باشد که اخفای عیوب نماید، و دشمن مصر است بر اظهار آن، بلکه بسا هست که تجاوز می کند که به بهتان می رسد.

و از چیزهایی که نافع است این است که احوال و صور ناس را مرآت از برای عیوب خود نماید. و تفقد عیوب آنها را نماید و وقتی که برخورد بر عیبی از آنها و فهمید قبح آن را و این که همین عمل از او هم اگر صادر شود قبیح است، پس باید جد و جهد نماید در ازاله آن.

و سزاوار این است که محاسبه نفس خود نماید در آخر هر روز، و هر شب تامل و تفحص نماید از اموری که از او صادر شده، پس اگر چیزی از قبایح صادر نشده شکر الهی به جا آورد بر این توفیق و نعمت، و اگر چیزی از آنها صادر شده عتاب نماید خود را و توبه کند و سعی کند در این که صادر نشود بعد از این از او مثل این عمل؛ والله الموفق للسداد.

### (طریق رفع رذایل)

و اما رفع رذایل و طریق معالجه آنها پس دو نوع است: علمی و عملی؛ و هر یک از آنها یا به نحو عموم است که در همه امراض قلبیه جاری است



و اختصاصی به بعضی دون بعض ندارد، و یا به نحو خصوص است که مختص است به رذیله خاصه، نظیر طب جسمانی؛ زیرا که در طب جسمانی نیز دو نوع معالجه است: یکی کلی که شامل جمیع امراض می شود، و دیگری جزئی که مختص است به مرضی دون مرضی. و ایضا در طب جسمانی متعرض می شوند هر یک از امراض را، بعد اسباب و علامات هر یک را، بعد معترض می شوند کیفیت علاج هر یک را. لهذا مناسب در طب روحانی نیز است که اولاً بیان می شود حقیقت هر صفت رذیله، و بعد بیان شود اسباب و علامات هر یک، بعد بیان علاج شود.

اما معالجات خاصه ایرانی امراض و رذایل خاصه بیان خواهد شد در نزد تعرض هر یک از آنها؛ ان شاء الله تعالی. و اما علاج کلی علمی آنها پس آن است که ملاحظه نماید آیات و اخبار وارده در مذمت سوء خلق و مدح حسن خلق (را)؛ و اشاره شد به جمله ای از آنها در مقدمه اولی؛ و تدبر و تامل و تفکر نماید که اخلاق سیئه موجب هلاکت و شقاوت و دخول در نار خلق است. قال سید العابدین فی بعض مناجات: انک لا تحتجب عن خلقک و لکن تحجبهم الاعمال دونک (۱) و هم چنان که اخلاق حسنه موجب نجات و سعادت ابدیه و خول در جنت و قرب به درگاه احدیث و دخول در فرقه قدسیان و خروج از زمره ابالسه و بهایم و سباع و حیوانات، و وصول به مراتب عالیه و درک فیوضات الهیه است، چنان چه هر یک از آنها بعد از تامل واضح و هویدا است.

و اما علاج عملی کلی، پس آن این است که باید بداند اولاً که موجب خروج از اعتدال در اخلاق، یا امراض نفسیه است، یا امراض جسمیه است؛

ص: ۸۲

زیرا که بعضی امراض جسمیه موجب اخلاق سیئه می شود مثل: فساد اعتقاد و جبن و تهور و سوء ظن و کج خلقی و امثال آنها به سبب شدت علاقه فیما بین نفس و بدن است.

پس اگر سبب اخلاق رذیله، امراض جسمیه است علاج آنها رجوع به معالجات طبیه جسمانیه است، و اگر سبب آنها امراض نفسیه است پس معالجه کلیه آنها مثل معالجه کلیه در طب جسمانی است. و قانون در معالجه کلیه طب جسمانی این است که اولاً- معالجه می کند هر مرضی را به غذایی که ضد آن مرض است، مثل این که معالجه می نمایند مرض بارد را به غذایی حار، و اگر نفع نکرد معالجه می کنند و دوا، و اگر ثمری نبخشید به سمومات علاج می نمایند، و اگر آن هم اثر نکرد به قطع عضو معالجه می کنند، و آن آخر علاج است.

و قانون کلی در معالجه در این جا نیز به همین نحو است. پس بعد از تحقق صفت رذیله، باید اولاً مبادرت نماید به تحصیل فضیلتی که ضد آن رذیله است، و مواظب نماید به افعالی که از آثار آن است، و این به منزله غذایی است که ضد مرض باشد. مثلاً هم چنان که حصول حرارت در بدن دفع می کند برودت حادثه در بدن را، هم چنین هر فضیلتی که حادث می شود زایل می کند رذیله ای را که ضد او است.

و اگر نفع نبخشید پس توییح و تعبیر کند نفس را بر این رذیله، و عتاب و خطاب کند نفس را به لسان حال و مقال، که این نفس اماره، به تحقیق که هلاک شدی و در معرض سخط و غضب الهی برآمدی، و عن قریب معذب خواهی شد در نار با شیاطین و اشرار.

و اگر این هم تاثیر نکرد پس مرتکب شود آثار رذیله ای را که ضد این رذیله است. مثلاً- هرگاه صاحب جبن باشد علم متهورین را بکند و خود را

در مخاوف و احوال بیندازد تا آن که نزدیک شود زوال جبن، و این به منزله مداوای به سمومات است.

و اگر این هم ثمر نکرد از جهت قوه استحکام مرض، پس باید عذاب کند نفس را به انواع تکالیف شاقه و ریاضات متعبه که موجب ضعف قوه ای است که باعث بر این رذیله است، و این به منزله قطع عضو است و آن آخر علاج است.

### مقدمه سادسه

بدان که هر یک از رذایل و فضایل نفسیه بر دو قسم است: زیرا که فضایل و صفات کمالیه یا واجب است در شریعت مطهره، که بر ترک او عذاب و عقاب است، مثل، ورع و تقوا؛ و یا مستحب است و بر ترک او عقابی نیست، مثل زهد در دنیا.

و هم چنین اخلاق رذیله و صفات ذمیمه نیز یا مکروه است در نزد شرع و عقابی بر فعل آن نیست و بر ارتکاب آن، مثل تکلم به ما لا یعنی؛ و یا آن که حرام است در شرع و جایز نیست فعل آن، و بر ارتکاب آن استحقاق عذاب است، مثل اذیت و ظلم و کذب و نحو آن.

و این قسم هم یا کبیره است که موجب فسق می شود، و یا آن که صغیریه است که موجب فسق نمی شود مگر به اصرار، و ان شاء الله تعالی اشاره به هر یک از آنها در نزد ذکر آنها خواهد شد.

و بعد از آن که این مقدمات را دانستی شروع می کنیم به ذکر رذایل و صفات ذمیمه، و اضداد آنها از صفات حسنه و فضایل، و اسباب عروض آنها، و کیفیت معالجه آنها، و اینها در چند فصل بیان خواهد شد، ان شاء الله تعالی.

بدان که زبان از جمله نعمت های عظیمه و منت های جسیمه جناب اقدس الهی است بر انسان؛ زیرا که مطالب محتاج الیه انسان حاصل می شود به زبان، و هم چنین ذکر و دعا و ثنا و شکر و اظهار رضا و افاده و تعلیم و بسیاری از منافع دنیویه و اخرویه.

و آفات آن نیز بسیار است، نباید از آفات آن غافل شد؛ زیرا که زبان جرمش صغیر است و جرمش کبیر است، و معلوم نمی شود ایمان و کفر مگر به شهادت لسان، و زبان دخل و تصرف می نماید و در هر موجودی و معدومی و خالقی و مخلوقی و معلومی و مظنونی و موهومی، و می تواند هر چیزی را اثبات و نفی نماید به حق یا به باطل، و این خاصیت یافت نمی شود در سایر اعضا و جوارح؛ زیرا که چشم به غیر از اجسام، چیز دیگر را دخل و تصرف نمی تواند نمود، و بر زبان همه چیز آسان است و میدان آن وسیع است. پس باید نهایت احتیاط از آن کرد، بسا باشد که یک کلمه از او صادر می شود که موجب کفر است، و باعث بر عذاب ابدی و عقاب سرمدی است. و به این جهت از شارع مقدس تحریص بسیار و تاکید بی شمار بر احتیاط از زبان وارد شده است. که گاه است که بر آن، مفاسد دنیا و عقبی مترتب می شود، و گاه است در مجلسی حرف شری بگوید که باعث بر قتل چندین هزار نفس محترمه شود، یا آن که فتوای نا حقی بدهد که باعث استحلال فروج محترمه و قتل نفوس محترمه و اکل اموال به باطل شود، و هم چنین ممکن است که کلمه خیری بگوید که باعث خلاصی چندین هزار کس از کشتن شود. و چون مفاسد سخن گفتن بسیار است لهذا در شرع شریف تحریص و تاکید بر خاموشی وارد شده است.

چنان چه حضرت صادق (علیه السلام) فرمود که: حضرت لقمان به فرزند ارج مند خود وصیت فرمود که: ای فرزند اگر گمان کنی که سخن گفتن از نقره است پس بدان که ساکت بودن از طلا است (۱).

و حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود که: نجات مرد مسلمان در نگاه داشتن زبان خود است (۲).

و از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) مروی است که به ابی ذر می گفت که: ای طلب کننده علم، این زبان هم کلید خیر است و هم کلید شر است، پس بر زبان خود مهر بزن چنان چه بر طلا و نقره مهر می زنی (۳).

و حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند که: حضرت عیسی می فرمودند که: آن جماعتی که بسیار سخن می گویند دل های ایشان قساوت دارد و نمی دانند (۴).

و حضرت سجاد فرمودند که: زبان فرزند آدم هر صبح و شام مشرف می شود بر سایر اعضا و جوارح و می پرسد که در چه حال صبح کرده اید؟

واگذاری و به بلایی مبتلا نگردانی. و او را به خدا قسم می دهند و مبالغه می کنند که ما را به بلایی مبتلا مکن. و می گویند که ما به سبب تو ماثب و معاقب می شویم (۵).

و مروی است که شخصی خدمت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و عرض کرد: یا رسول الله، مرا وصیتی بفرما، حضرت فرمودند که: زبان خود را حفظ کن. باز عرض کرد که: یا رسول الله، مرا وصیتی بفرما، باز فرمودند که: زبان

ص: ۸۶

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۱۴، ح ۱.

۲- همان، ح ۹.

۳- همان، ح ۱۰.

۴- همان، ح ۱۱.

۵- همان، ص ۱۱۵، ح ۱۳.

خود را نگاه دار.

باز عرض کرد که: یا رسول الله، مرا وصیتی بفرما، باز فرمودند که: زبان خود را ضبط کن.

و ایضا فرمودند که مگر مردمان را بر روهای خود در آتش می افکنند به غیر از دور کرده های زبان ایشان(۱).

و در حدیث دیگر فرمود که: کسی که کلام خود را از عمل خود حساب نکند گناهان او بسیار و عذاب او مهیا است(۲).

و حضرت صادق (علیه السلام) از جد خود رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت فرموده اند که: جناب اقدس الهی زبان را در جهنم عذابی کند که هیچ عضوی را آن چنان عذابی نکند.

پس زبان خواهد گفت که: خداوندا، چرا مرا زیادت از سایر اعضا عذاب کردی؟ خطاب رسد که یک کلمه از تو صادر شده است و به مشرق و به مغرب عالم رسیده و خون های حرام به سبب آن ریخته شده و مال های بسیار به سبب آن به حرام غارت شده، به عزت و جلال خودم سوگند که تو را عذابی بکنم که هیچ یک از جوارح را آن عذاب نکرده باشم(۳).

و حضرت امیر (علیه السلام) فرمودند که: هیچ چیز سزاوارتر نیست به بسیار حبس کردن از زبان(۴).

و فرمودند: خوشا به حال کسی که زیادت های مال خود را در راه خدا انفاق کند، و زیادتی سخنش را نگاه دارد(۵).

ص: ۸۷

۱- همان، ح ۱۴.

۲- همان، ح ۱۵.

۳- همان، ح ۱۶.

۴- الخصال، ص ۱۴.

۵- تحف العقول، ص ۳۰.

و ایضا فرمودند که: جمیع خوبی ها در سه چیز جمع شده: در نظر کردن، و ساکت بودن، و سخن گفتن؛ پس خوشا به حال کسی که نظرهای او همه عبرت باشد، و خاموشی او همه تفکر در امری باشد که به کار او آید، و سخن او همه یاد خدا باشد، و بر گناهان خود بگریزد، و مردم از شر او ایمن باشند(۱).

و حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند که: خواب، راحت بدن است و سخن گفتن راحت روح است و خاموشی راحت عقل است(۲).

از جمله وصایای حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) به ابی ذر این است که: ای اباذر! حق تعالی در نزد زبان هر گوینده است - یعنی بر گفتار هر کس مطلع است - پس باید که آدمی از خدا بترسد و بداند که چه می گوید که مبادا چیزی بگوید که موجب غضب الهی باشد.

ای اباذر، ترک کن سخن های زیادیت و لغو را، و کافی است تو را از سخن آن قدر که به سبب آن به حاجت خود برسی.

ای اباذر! هیچ چیز سزاوارتر نیست به بسیار محبوس داشتن و زندان کردن از زبان(۳).

و باید دانست که مراد به آن که خاموشی به از کلام است این است که خاموشی بهتر از آن سخنی است که باعث ضرر دنیوی یا اخروی بشود، یا کلام مالا- یعنی و فضول بگوید، و الا اگر زبان خود را به اذکار و ادعیه و تلاوت و سایر امور خیر جاری نماید یقینا که بهتر از خاموشی است.

چنان چه از حضرت سید سجاد (علیه السلام) پرسیدند از سخن گفتن و خاموشی که کدام یک بهتر است؟

ص: ۸۸

---

۱- المحاسن، ج ۱، ص ۵.

۲- الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۲ و امالی شیخ صدوق، ص ۵۲۶.

۳- امالی شیخ طوسی، ص ۵۳۵.

حضرت فرمودند که: هر یک را آفت‌ها است، پس اگر هر دو از آفت سالم باشند سخن گفتن بهتر از خاموشی است؛ زیرا که خداوند عالمیان، پیغمبران و اوصیای ایشان را به خاموشی نفرستاده بلکه به سخن امر فرموده، و مستحق بهشت نمی‌توان شد به خاموشی، و مستوجب محبت نمی‌توان شد به سکوت، و از آتش جهنم خلاصی نمی‌توان یافت به سکوت، جمیع اینها به سخن گفتن می‌شود.

هرگز ماه را به آفتاب برابر و مساوی نمی‌کنم، تو فضل خاموشی را به سخن بیان می‌کنی و فضل سخن را به خاموشی بیان نمی‌توان کرد (۱).

بدان که آفات زبان بسیار است، و بیان آنها در ضمن چند مقصد خواهد شد، انشاء الله تعالی.

### مقصد اول: در امر غیبت است

#### اشاره

و کلام در آن در چند مقام است:

#### مقام اول: در بیان مذمت و حرمت آن است

بدان که خلافت نیست ما بین علمای اسلام در حرمت غیبت، و عقل قاطع نیز حکم به حرمت آن فی الجمله می‌نماید، و کتاب الله و اخبار متواتره نیز بر حرمت آن ناطق است.

قال الله تبارک و تعالی:

«و لا یعتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکر هتموه و اتقوا الله ان الله تواب رحیم» (۲).

ص: ۸۹

---

۱- الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵.

۲- حجرات، آیه ۱۲.



یک دیگر را غیبت نکنید و به بدی یاد نکنید، آیا دوست می دارد احدی از شماها که گوشت مرده برادر مومن خود را بخورد؟ پس به تحقیق از گوشت مرده برادر خود کراهت دارید، پس از غیبت نیز کراهت داشته باشید که در آن مرتبه است، و بترسید و بپرهیزید از عقوبات الهی، به درستی که حق تعالی بسیار قبول کننده توبه ها است، و بسیار مهربان است. و ایضا می فرماید:

ان الذین یحبون ان تشیع الفحشه فی الذین ءامنوا لهم عذاب الیم(۱).

آنان که دوست دارند که فاش شود خصلت های بد و عیب ها در شان کسانی که ایمان آوردند. از برای ایشان عذابی است دردناک.

و حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند که: کسی که بگوید در شان مومنی چیزی را که چشم هایش بد باشد و گوش هایش شنیده باشد پس او داخل است در این آیه شریفه(۲).

و خداوند عالم وحی کرد به حضرت موسی (علیه السلام) که: هر که بمیرد در حالتی که از غیبت توبه کرده باشد پس او آخر از همه کس داخل بهشت می شود. و اگر بدون توبه بمیرد پس اول کسی است که داخل نار می شود(۳).

و از رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) مروی است که فرمودند: غیبت اشد از زنا است؛ زیرا که توبه زانی قبول می شود و توبه غیبت کننده قبول نمی شود تا آن که کسی که غیبت او شده او را ببخشد(۴).

و ایضا از آن حضرت مروی است که: غیبت دین مرد مسلمان را زودتر

ص: ۹۰

---

۱- نور، آیه ۱۹.

۲- کافی، ج ۲، ص ۳۷۵، ح ۲.

۳- مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۱۸.

۴- علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۵۷، و جامع الاخبار، ص ۴۱۳.

فاسد می کند از خوره که در اندرون آدمی به هم می رسد(۱).

و ایضا از آن حضرت مروی است که: هر که روایت کند بر مومنی روایتی را، که خواهد در آن نقل، غیبت او را ظاهر گرداند و مردی اش (را) در هم شکند که از دیدهای مردم او را بیندازد، خدا او را از ولایت خود بیرون کند و به ولایت شیطان داخل کند؛ یعنی او را به شیطان واگذارد و یاری او را نمی کند؛ پس شیطان او را قبول نکند(۲).

و ایضا فرمود که: هر که مسلمانی را غیبت کند روزه اش باطل می شود و وضویش می شکند و در قیامت از او (بوی) گندم ظاهر خواهد شد بدتر از مردار، که اهل محشر همه از گند او متاذی شوند. و اگر قبل از توبه بمیرد مرده خواهد بود بر حالتی که حلال چیزی را که خدا حرام کرده است(۳).

و ایضا از آن جناب مروی است که فرمودند: غیبت، اسرع است در حسنه بنده از آتش در کاه(۴).

و ایضا فرمودند که: غیبت حرام است بر هر مسلمی، و به درستی که (غیبت) می خورد حسنت را هم چنان که آتش می خورد هیزم را(۵).

و ایضا فرمودند ملایکه ای حافظان اعمال باشند که عبادت بنده را مثل آفتاب روشن و نورانی بالا برند و آن را پاکیزه و خوب شمرند، چون به آسمان اول رسند فرشته ای که بر آن آسمان موکل است گوید که این عبادت را بر روی صاحبش زنید، خدا مرا فرموده که اعمال صاحب غیبت را

ص: ۹۱

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۵۷، ح ۱.

۲- همان، ص ۳۵، ح ۱، المحاسن، ج ۱، ص ۱۰۳، امالی شیخ صدوق، ص ۵۷۴ و اختصاص شیخ مفید، ص ۳۲.

۳- الفقیه، ج ۴، ص ۱۵۰ و امالی شیخ صدوق، ص ۵۱۵.

۴- بحالانوار، ج ۷۲، ص ۲۲۹.

۵- مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۱۷ - ۱۱۸.

نگذارم که از پیش من بگذرد(۱).

و ایضا فرمود که: دروغ گفته هر کس که گمان کرده که متولد از حلال است و حال آن که غیبت مردم را می کند؛ پس اجتناب کن از غیبت، به درستی که آن آدم کلاب نار است(۲).

و ایضا فرمودند که: کسی که عمل قبیح و معصیتی را فاش کند مثل کسی است که آن عمل را کرده(۳).

و ایضا فرمودند که: شبی که مرا به معراج بردند جمعی را دیدم که روی خود را با ناخن می خراشیدند. از جبرئیل پرسیدم که: ایشان کیستند؟ عرض کرد که: آنان اند که غیبت مردم می کنند و از پی عیوب ایشان می روند(۴).

و ایضا فرمودند که: ای جمعی که به زبان ایمان آورده اید به دل نیاورده اید. مذمت مسلمین مکنید و از پی عیوب ایشان مروید، که هر که پیروی عیوب مسلمین کند خدا از پی عیب او رود. و هر کس که خدا از پی عیبش باشد رسوایش کند، اگر چه در درون خانه باشد(۵).

و ایضا از بعض اخبار ظاهر می شود که غیبت نقل می کند حسنات غیبت کننده را به سوی کسی که غیبت او را کرده است؛ چنان چه از رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) مروی است که فرمودند که: در روز قیامت نامه اعمال کسی را به دست او می دهند و حسنات خود را در آن جا نمی بیند؛ پس می گوید: الهی، این نامه عمل من نیست؛ زیرا که حسنات خود را در آن جا نمی بینم؛ پس خداوند عالم می فرماید که: پروردگار تو فراموش کار نیست؛ عمل تو رفت، به جهت

ص: ۹۲

---

۱- عده الداعی، ص ۲۲۸.

۲- امالی شیخ صدوق، ص ۲۷۸ و روضه الواعظین، ص ۴۶۹.

۳- الفقیه، ج ۴، ص ۱۵ و امالی شیخ صدوق، ص ۵۱۶.

۴- تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۱۱۵ و عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۲۷۶.

۵- کافی، ج ۲، ص ۳۵۴، ح ۲ و المحاسن، ج ۱، ص ۱۰۴.

آن که غیبت مردم می کردی، بعد دیگری را بیاورند و نامه اعمال او را بدو می دهند. می گوید که: خداوندا، این نامه عمل من نیست، من این اعمال حسنه را نکرده ام. پس می فرماید که: فلان، غیبت تو را کرد و این اعمال حسنه او است که در نامه عمل تو ثبت شده (۱).

و از این نوع اخبار وارده در مذمت غیبت و حرمت آن و ترتب عقاب و عذاب بر آن بسیار است، و از جهت مراعات اختصار، اکتفا به این قدر مذکور نمودیم.

و آن چه مذکور شد اندکی از عقوبت و مذمت جزئی بود که بی واسطه بر غیبت مترتب می شود، و عقاب و عذاب و ضررهای کلی بسیار به واسطه چند جهت دیگر نیز بر آن متفرع می گردد؛ مثل این که هرگاه کسی غیبت کسی کند و دیگری هم غیبت هر دو کند و هم چنین به این سبب، جمعی بسیار غیبت یک دیگر کنند، و اولین چون سبب این شده در گناه همه شریک باشد.

و ایضا هرگاه غیبت شود و کسی منع کند سبب جرات دیگران شود و به این سبب، این معصیت کبیره در میان مومنان شایع گردد، چنان چه در زمان ما شیوع دارد.

و ایضا گاه باشد که غیبت باعث تلف اموال یا هتک اعراض یا قتل نفوس گردد، و ادنی مفسده آن این است که موجب کینه و عداوت گردد، و این موجب ترک اعانت و ترحم گردد، و از ترک اعانت و ترحم مفسد بسیار ناشی گردد، مثل اختلال امر معاش و اهمال در امر به معروف و نهی از منکر و تعطیل حدود الله و امثال ذلک.

و بالجمله، مفسد غیبت به حسب امر دنیا و آخرت به واسطه و

ص: ۹۳

بلاواسطه، لا تعد و لا تحصی است؛ اعاذنا الله منها بحق محمد و آله.

### مقام ثانی: در معنای غیبت است

بدان که جمع کثیری از علما غیبت را تفسیر کرده اند که آن تنبیه کردن است در حال غیبت انسان معین - یا آن که در حکم معین باشد - بر امری که او کراهت داشته باشد که آن امر را نسبت به او دهند، و آن امر در او باشد، و آن امر را به حسب عرف، نقص و عیب شمارند. خواه این تنبیه به گفتن باشد، خواه به اشاره، خواه به کنایه، خواه به نوشتن باشد.

پس هر گاه شخص معینی را غیبت نکنند، مثل آن که بگویند: فلان شخص از اهل فلان بلد فلان عیب را دارد، غیبت نخواهد بود.

و هر گاه جمع محصوری را غیبت نکنند، مثل این که بگویند: یکی از این دو نفر یا یکی از اهل فلان خانه یا فلان مدرسه فلان عیب را دارد، غیبت خواهد بود. و هم چنین هر گاه بگویند: جمیع اهل بلد، فلان عیب را دارند، ظاهراً غیبت خواهد بود.

و هر گاه ذکر کند عیب شخصی را و او کراهت نداشته باشد و بدش نیاید، ظاهراً غیبت باشد.

و هر گاه ذکر کند عیبی را که در او نباشد غیبت نخواهد بود لکن حرام است؛ زیرا که کذب و بهتان است و آن حرام است. و هم چنین هر گاه عیب شخص را در نزد آن شخص بگویند غیبت نخواهد بود لکن حرام است. و هر گاه عیب شخصی را به خود آن شخص بگویند، بدون حضور شخصی دیگر، غیبت نیست و حرام هم نیست ظاهراً.

و هم چنین هر گاه عیب شخصی را در پیش نفس خود بگویند به طریق تصور و حدیث نفس، یا آن که در جای خلوتی بگویند بدون حضور احدی،

یا در حضور طفل غیر ممیزی، با در حضور غیر انسان مثل بهایم. یا در حضور انسانی که او را نمی شناسد، نه غیبت خواهد بود و نه حرام.

و هرگاه غیبت کند کسی را که معین باشد، در نزد کسی که او را ندیده و ملاقات نکرده، ظاهراً غیبت خواهد بود.

و اگر چیزی را که عیب و نقص نباشد در حق کسی بگوید غیبت نیست اگر چه بدش آید، علی الاشکال، و احتیاط در ترک است در این صورت.

و فرق نیست در ذکر عیوب و نقایص ما بین آن که نقص در بدن و خلقت او باشد. مثل آن که بگویی: فلان کور یا کر یا لنگ و نحو آنها؛ و یا آن که در نسب او باشد، مثل آن که بگویی: پسر فلان فاسق یا ظالم یا حمال زاده، یا نانجیب و نحو آن؛ یا در صفات و اقوال او باشد، مثل این که بگوید: بد خلق است یا بخیل یا متکبر یا نحو آنها، و یا آن که در چیزی باشد که متعلق به او باشد از لباس یا خانه یا مرکب، چنان چه بگویی: جامه فلان کس چرکین است، یا خانه او، چنان که بگویی: خانه او خانه یهودان است، یا مرکب او، چنان که بگویی: مرکب او جلف است، و امثال اینها؛ و هم چنین در سایر اموری که منسوب به او باشد و به بدی یاد شود که اگر او را بشنود ناخوش آید.

و ایضا غیبت مختص به گفتن و قول نیست، بلکه به هر چیزی که اظهار عیب و نقص کسی بشود غیبت او است، چنان که اشاره به این مطلب شد.

و ایضا فرق نیست در غیبت، میان آن که آن کسی که غیبت او را می کنند مرد باشد یا زن، بالغ یا غیر بالغ، از ارحام و اقارب بوده باشد یا از اجانب عاقل باشد یا مجنون.

و ایضا فرق نیست در نقص و عیب ما بین آن که از امور شرعیه باشد یا از امور عرفیه.

هم چنان که غیبت حرام است استماع غیبت نیز حرام است.

قال الله تعالى: «ان السمع و البصر و الفواد كل اولئك كان عنه مسولا» (۱).

(چشم و گوش و قلب، عموماً از آن مسئول خواهند بود).

و از جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) مروی است که فرمودند:

سامع الغیبه احد المغتائبین (۲)؛ شنونده غیبت یکی از دو غیبت کننده است.

و از اهل بیت نبوت مروی است که: هر کس غیبت مومنی را بشنود و قادر بر دفع آن باشد و نکند، خدای تعالی در دنیا و آخرت خوارش کند و اعانتش نکند، و گناهش هفتاد بار بیش از گناه آن است که غیبت کرده (۳).

و به این مضمون اخبار بسیار است. و ظاهر این اخبار آن است که شنونده غیبت تا ممکن باشد باید نصرت و یاری برادر خود را نماید و رد غیبت از او نماید. و منع کند غیبت کننده را به توجیه و منع یا قطع کلام به کلام دیگر بر هر نحو که تواند. و اگر قدرت بر اینها نداشته باشد باید از مجلس برخیزد، و اگر قادر بر این هم نباشد باید انکار قلبی داشته باشد و میل قلبی نداشته باشد.

و بعضی علما ذکر کرده اند که کسی که بدگویی کسی کند، بر کسی که می شنود رعایت چند چیز لازم است:

اول: آن که اعتماد بر قول او نکند؛ چه او به همین قول، فسقش ثابت است، اگر چه در واقع راست گوید: و شهادت فاسق در نزد

ص: ۹۶

۱- اسراء، آیه ۳۶.

۲- عیون الحکم و المواعظ، ص ۲۸۳.

۳- کشف الریبه، ص ۲۲.

خدای تعالی مردود است .

دویم: آن که او را باید بد دارد و با او بغض داشته باشد؛ چه خدا فاسق را بغض دارد، و هر که را خدا را بغض دارد، برای خدا باید با او بغض داشت.

سیم: آن که او را منع کند؛ چه نهی از منکر واجب است.

چهارم: آن که تفحص و تجسس آن سخن نکند؛ چه جناب الهی نهی فرموده از تجسس، بقوله تعالی: (ولا تجسسوا)<sup>(۱)</sup>

پنجم: آن که به قول او، به آن مؤمن بد گمان نشود، که گمان بد به مؤمنان معصیت است و ایمان را در دل میگذارد مثل نمک در آب.

ششم: آن که بر خود ایمن نباشد؛ چه هم چنان که امروز بد دیگری را پیش او می گوید، تواند که فردا به اندک تغیر و آزرده گی، بد او را پیش دیگری بگوید.

هفتم: آن که این حرف را از او نقل نکند و نگوید: فلان کس چنین و چنان گفت، که اگر چنین کند او هم مغتاب و نَمّام باشد.

گویند: روزی مردی به دیدن حکیمی رفت و بد کسی را گفت. آن حکیم گفت که دیر آمدی و سه بد سوغات آوردی:

یکی: آن که دوست مرا در نظرم بد کردی.

دویم: آن که خاطر فارغ مرا مشوش کردی.

سیم: آن که خود را که پیش من امین بودی بی اعتبار کردی.

و بعضی از علما گفته اند که هر گاه شخصی غیبت شخصی کند و ما ندانیم که آن شخص استحقاق غیبت دارد یا نه؟ جایز نیست که غیبت کننده را نهی کنیم و حکم به فسقش کنیم؛ زیرا که اقوال و افعال مسلمانان محمول بر صحت است، و گاه باشد که غرض صحیحی در این غیبت داشته باشد و

ص: ۹۷



نهی کردن او ایدای مسلم است، و تا معلوم نشود که آنچه او میکند فسق است، ایدای او جایز نیست.

و بعضی تفصیل قائل شده اند که اگر قائل، شخصی باشد که ظاهر احوال او این باشد که غرض صحیحی ندارد منعش توان کرد؛ و اگر قائل از اهل صلاح و ورع باشد و بنای امورش بر تدین باشد و محامل صحیحه درباره او بسیار باشد؛ اگر ممکن باشد، بر وجه حسنی او را باز دارند که او آزرده نشود؛ به این که توجیهی برای فعل آن شخص عامل پیدا کنند یا به نحو دیگر بکنند و الا ساکت شود و حکم به فسق قائل نکنند، و در این رعایت احتیاط مهماً ممکن بسیار به جا و به موقع است.

و هرگاه غیبتی بشنود و بداند که غیبت کننده اعتقاد به جواز آن ندارد، اعم از این که اعتقاد به عدم جواز آن داشته باشد یا آن که جاهل به جواز و عدم جواز آن باشد، احوط بلکه اقوا، منع است.

### **مقام رابع: در ذکر اسباب غیبت است**

چون معلوم شود که غیبت مرضی است عظیم که مفسد دین و دنیا و آخرت است، پس لازم است سعی و اهتمام در علاج آن، تا به توفیق الهی از آن علت نجات و صحت حاصل شود. و چنان که علاج مرض جسمانی موقوف است او بر شناختن مرض و سببش، بعد از آن بر دانستن دوا و استعمالش، هم چنین بنای مرض و معالجه مرض نفسانی بر این چهار رکن اعظم است.

پس اگر خواهند علاج غیبت را که از جمله امراض مهلکه است نمایند باید در رعایت این ارکان اهتمام تمام به جا آرند تا به توفیق الهی از عهده علاج آن برآیند. و اصل مرض غیبت در مقام ثانی معلوم شد، و اما سبب آن

پس چند چیز است:

اول: تشفی غیظ است؛ چه هرگاه از شخصی آزرده باشی و بروی خشم گیری و او حاضر نباشد، در این وقت به مقتضای طبع، زبان به مذمت او می گشایی تا به آن وسیله غیظ خود را فرو نشانی.

دویم: عداوت و کینه است که با کسی دشمنی داشته باشی و از راه عداوت، بدی او را ذکر کنی.

سیم: حسد است؛ چنان که مردم کسی را تعظیم و تکریم کنند یا او را ثنا و ستایش گویند و تو از راه حسد متحمل آن نتوانی شد، و به این سبب مذمت او کنی و عیوب او را ظاهرسازی.

چهارم: محض مزاح و مطایبه نمودن و اوقات را به خنده و لهو و لعب گذرانیدن به ذکر احوال و افعال مردم، بدون قصد اهانت و خواری رسانیدن.

پنجم: قصد سخریت و استهزاء چنان چه در حضور می شود و در غایبانه نیز می شود.

ششم: فخر و مباهات است؛ یعنی اراده کنی که فضل و کمال خود را ظاهرسازی به وسیله پست کردن غیر؛ چنان که گویی: فلان کس چیزی نمیداند، یا رشدی ندارد، تا به خیال دیگران اندازی که تو از او بالاتری.

هفتم: این که امری قبیح از کسی صادر شده باشد و آن را به تو نسبت داده باشند و تو خواهی از خود دفع کنی، گویی: من نکرده ام و فلان کس کرده.

هشتم: آن که تو را نسبت دهند به امر قبیحی که خواهی قبح آن را برطرف کنی، از این جهت میگویی: فلان شخص هم ربا میگیرد و هم مال حرام می خورد.

نهم: موافقت و هم زبانی با رفیقان؛ یعنی چون هم صحبتان خود را

مشغول غیبت بینی تصور کنی که اگر ایشان را منع کنی یا با ایشان در غیبت موافقت نکنی از تو تنفر کنند و تو را بد گل شمارند. و به این جهت تو نیز هم مشربی ایشان کنی تا به صحبت تو رغبت نمایند.

دهم: آن که چنان مظنه کنی که شخصی در نزد بزرگی، زبان به مذمت تو خواهد گشود، یا شهادتی که ضرر از برای تو دارد، خواهد داد، بنابراین، صلاح خود را در آن دانی که پیش دستی کنی و او را در نزد آن بزرگ معیوب و بی اعتبار و انمایی یا دشمن خود قلم دهی، که بعد از این، سخن او در حق تو بی اثر، و کلام او از درجه اعتبار ساقط باشد.

یازدهم: ترحم کردن است بر کسی؛ چه می شود که شخصی چون دیگری را مبتلا به نقص یا عیبی بیند دل بر او محزون گردد و اظهار تالم و حزن خود را نماید و در آن اظهار صادق باشد، چنان که شخص در نزد بعضی پست و بی اعتباری شده و تو به این جهت محزون شده و آن را نزد دیگران اظهار نمایی.

دوازدهم: آن که معصیتی از کسی مطلع شوی و از برای خدا بر او غضبناک گردی و به محض رضای خدای تعالی اظهار غضب خود نمایی و نام آن شخص و معصیت او را ذکر کنی.

و شاید که از برای غیبت اسبابی دیگر باشد که نزدیک به یکی از اینها بوده باشد.

### **مقام خامس: در معالجه غیبت است**

بعد از آن که مرض غیبت و اسباب آن را دانستی، بدان که علاج مرض غیبت به چند چیز است:

اول: آن که متذکر شود مفاصد دنیویه و اخرویه غیبت را که چه انواع از

ص: ۱۰۰

عذاب و عقاب بر او مترتب می شود و چه مفاسد عظیمه دنیویه از او حاصل می شود. از عداوت و بغض و کینه و ضرب و قتل و تلف اموال و اعراض و نفوس. بعد متذکر شود مصالح دنیویه و اخرویه اضرار آنها را.

دویم: آن که مراقب خود باشد و زبان خود را نگاه دارد و هر حرفی که می خواهد بگوید تامل نماید، اگر متضمن غیبتی است سکوت کند، و خود را مدتی به این طریقه مرضیه و شیوه حسنه مستمر دارد بدارد تا آن که از این مرض مهلک نجات یابد: بفضل و منه.

سیم: آن است که باعث و سبب غیبت را ببیند چه چیز است؟ در مقام رفع آن برآید تا قلع ماده مرض غیبت بشود، و دانستی که باعث و سبب غیبت، دوازه چیز است: پس باید که این اسباب را به معالجات علمیه و عملیه از خود دور نماید.

### **مقام سادس: در بیان مواضعی است که علما استثنا کرده اند از حرمت غیبت**

و آن چند موضع است:

اول: تظلم مظلوم است که ظالم خودش در نزد غیر، به امید آن که رفع ظلم از آن بکند: چنان که در آیه شریفه می فرماید:

«لا یحب الله الجهر، بالسوء من القول الا من ظلم»<sup>(۱)</sup>.

(خدا سخن آشکاری را که زشتی ها را بگوید دوست ندارد، مگر آن که کسی مظلوم واقع شده باشد).

و از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) مروی است که فرمودند:

ان لصاحب الحق مقال<sup>(۲)</sup>؛ از برای صاحب حق هست که بگوید چیزی که به حق خود تعلق دارد.

ص: ۱۰۱

---

۱- نساء، آیه ۱۴۸.

۲- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۳۱.

و در حدیث دیگر فرمودند: لی الواجد یحل عقوبته و عرضه (۱)؛ کسی که در ادای حق مردم مداخله نماید و قدرت بر ادای آن داشته باشد ظالم خواهد بود و عقوبت و غیبت او حلال خواهد بود.

و ایضا مروی است که: زوجه ابی سفیان در نزد آن حضرت رفت و عرض کرد که: زوج من بخیل است و نمی دهد به من، به قدر کفایت من و ولد من، آیا بدون اذن او از مال او بردارم به قدر کفایت؟ حضرت انکار بر او نفرمود و فرمودند که: بردار به قدر کفایت خود و اولادت (۲).

دویم: استعانت بر تغییر منکر و رد کردن عاصی است به اطاعت و صلاح، مثل این که بدی زید عاصی از نقل کند که شاید به این سبب ترک معاصی خود کند.

و آن مشروط است به شرایط نهی از منکر، که بدانند که فعل آن شخص منکر و بد است. و علاوه بر اینها باید قصد او صحیح باشد و غرض او رضای الهی و ترک معصیت خدا باشد، و عداوت ها و کینه ها و حسدها باعث او نباشد که نهی از منکر را وسیله تدارک آن کینه خود کرده باشد و غرض باطل خود را در نظر مردم چنین صورت دهد.

سیم: استفتا است که به عنوان فقرا از عالمی مسئله ای پرسد و در آن ضمن، مذمت کسی مذکور شود: مثل آن که پرسد که پدرم مال مرا برداشته است، آیا من می توانم با او دعوا کنم یا تقاص حق خود را نمایم؟

و این خالی از اشکال نیست، و دلیل معتمدی از برای استثنا به نظر حقیر نرسیده، و باید تا ممکن باشد سعی نماید که اسم نبرد؛ مثل آن که: اگر پدری با فرزندی چنین معامله نماید خوب است یا نه؟

ص: ۱۰۲

---

۱- عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۷۲ و الامالی شیخ طوسی، ص ۵۲.

۲- همان، ج ۱، ص ۴۰۲.

چهارم: نصیحت کردن مستشیر است؛ یعنی اگر کسی از شخصی مشورت کند که مثلاً مال خود را به فلان شخص بدهم به قرض یا مضاربه؟ یا دختر خود به زید بدهم یا نه؟ در این صورت جایز است بر مستشار که آن چه را می داند از خیر و شر بگوید و اگر می داند که اگر اجمالاً بگوید بده و یا مده یا بکن یا مکن قبول می نماید، اکتفا به این نماید، و اگر اکتفا نکند مگر به تفصیل، جایز است بیان عیوب او.

پنجم: بدعت ارباب بدعت است که ضرر به دین مردم رسانند و مردم را فریب دهند و گمراه کنند، و واجب است بر متمکن که بیان بدعت و ضلالت ایشان کند، و لازم است که مردم را منع کند از متابعت ایشان.

چنان چه به سند صحیح از حضرت صادق (علیه السلام) مروی است که: حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود که: هرگاه ببینید اهل ریب و بدعت ها را بعد از من، پس اظهار کنید بیزاری از ایشان را و ایشان را دشنام بسیار بدهید و در مذمت و بطلان ایشان سخن بسیار بگویید؛ بلکه اگر ضرور شود بتهان هم نسبت به ایشان بگویید، تا طمع نکنند در فاسد کردن اسلام، و مردم را از ایشان حذر نمایید، و از بدعت های ایشان یاد نگیرید، تا حق تعالی از برای شما به سبب این رفع بدعت، حسنات بسیار بنویسد و بلند کند درجات شما را در آخرت (۱).

و احادیث در این باب بسیار است، و ضرر هیچ طایفه ای به ایمان و اهل ایمان مثل ضرر ارباب بدعت و مذاهب باطله و عقاید فاسده نیست؛ زیرا که کفار بحت چون کفر آنها معلوم است، مردم فریب آنها را می خورند؛ و اما ارباب بدعت و مذاهب باطله چون در لباس اهل اسلام و علم، به تصنع و ریا خود را از اهل خیر می نمایند مردم فریب ایشان (را) می خورند؛ پس بر

ص: ۱۰۳

علما و غیر ایشان لازم است که اظهار بطلان ایشان بکنند و در خرابی بنیان ایشان سعی نمایند، که اهل جهالت به متابعت ایشان گمراه نشوند.

ششم: بیان خطای اجتهاد مجتهدین است، که اگر مجتهدی رای اختیاری کرده باشد و مجتهدی دیگر رای او را خطا داند جایز است که بیان خطای او کند و دلایل بر بطلان رای او اقامه نماید؛ چنانچه علمای متقدمین و متاخرین بیان خطای سابقین و معاصرین می نمایند و این باعث نقض هیچ یک از ایشان نیست و هر یک به سعی جمیل خود که در احیای دین کرده اند مثاب و ماجورند.

و می یابد که به قدر ضرورت از بیان خطا در آن مسئله اکتفا نماید، و مبالغه در تشنیع و مذمت نکند، و غرض محض بیان حق و رضای الهی باشد، و حقد و حسد و اغراض باطله دیگر باعث نباشد، و در این جا شیطان راه ها و حیل های بسیار دارد.

هفتم: بیان جرح راویان است، چنانچه علمای امامیه در کتاب های رجال، مذمت بعضی از راویان نموده اند. برای حفظ سنت و شریعت، و تمیز میان صحیح و غیر صحیح و معتبر و غیر معتبر از احادیث، و چون غرض دینی متعلق است به این امر، (آن را) جایز دانسته اند.

هشتم: آن که شخصی به وصفی مشهور، و آن صفت در او ظاهر باشد، و برای تمیز و معرفت، او را به آن وصف ذکر کند؛ مثلا: (بگوید) فلان اعرج یا اعمی یا اعور. و بعضی مطلقا تجویز کرده اند، و بعضی تخصیص داده اند به صورتی که تمیز آن شخص منحصر در ذکر آن وصف باشد؛ و احتیاط خوب است، اگر چه قول به جواز مطلقا خالی از قوت نیست، نظر به حدیثی که از حضرت صادق (علیه السلام) مروی است که غیبت آن است در حق برادر خود چیزی بگویی که خدا بر او پوشیده است، اما امری که در او ظاهر باشد

مانند حدت و عجله و غضب، پس آن غیبت نیست؛ و بهتان آن است که چیزی بگویی که در او نیست (۱).

نهم: غیبت جماعتی است که متجاهر در معصیت باشند و گناه را علانیه مرتکب باشند، مانند ارباب مناصب جور که مناصب ایشان فسق است و علانیه مرتکب آنها هستند. و احوط اقتصار است در آن معصیتی که در آن متجاهر است.

دهم: غیبت کسی در نزد کسی است که مطلع بر عیب آن باشد. و بعضی این را جایز نمی دانند، و آن احوط است.

و بعضی چند صورت دیگر ذکر کرده اند، و اقتصار به آن چه ذکر شد احوط است.

### مقام سابع: در کفاره غیبت است

بدان که در کفاره غیبت، بعد از وجوب توبه خلاف است.

جمعی ذکر کرده اند که اگر ممکن است استحلال از صاحب غیبت بدون لزوم ضرر و مفسده، واجب است استحلال از صاحب غیبت، و اگر ممکن نباشد بسیار استغفار کند از برای صاحب آن.

و بعضی ذکر کرده اند که استغفار کفایت می کند، مثل سایر معاصی. و قول اول احوط است.

### مقام ثامن

بدان که غیبت از گناهان کبیره است. چنان چه از آیات و اخبار مستفاد می شود؛ پس کسی که غیبت مسلمان را نمود فاسق می شود و شهادت او

ص: ۱۰۵



مردود است و قابلیت امامت و پیشوایی ندارد، و ترافع در نزد او حرام است، و اگر حکم کند حکم او نافذ و متبع نیست؛ و الله الحافظ.

### مقام ناسع

بدان که غیبت کننده بلکه شنونده غیبت، با عدم رد و نصرت، و عدم منع با تمکن، هر یک مستحق تعزیر می باشند، و آن منوط به رای حاکم است مثل سایر معاصی.

### مقام عاشر

بدان که ضد غیبت کردن، صمت و سکوت و منع و مدح است، و آن ممدوح است به تفصیلی که مذکور خواهد شد؛ ان شاء الله تعالی.

### مقصد دوم: در کذب است

### اشاره

قال الله تعالی:

«فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه، بما اخلفوا الله ما وعدوه و بما كانوا یکذبون» (۱).

(این رفتار بود که نفاق را در قلب هایشان به دنبال داشت، تا آن روزی که خدا را، با کیفر آن خلف وعده ها که کرده اند و آن دورغ هایی که گفته اند، ملاقات نمایند).

و حرمت آن اجماعی بلکه ضروری دین و مذهب است، و عقل مستقل نیز و قبح آن حاکم است، و اخبار مستفیضه بلکه متواتره بر حرمت آن وارد شده است، بلکه از بعضی از آنها مستفاد می شود که از معاصی کبیره است.

ص: ۱۰۶

و در حدیث نبوی وارد شده است که رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند:

ایاکم و الکذب، فان الکذب یهدی الی الجور، و الفجور یهدی الی النار(۱).

بر شماست اجتناب از کذب، به درستی که کذب هدایت می کند دروغ گو را به سوی فجور، و فجور هدایت می کند به سوی آتش.

و هم چنین فرمودند که:

المومن اذا کذب بغير عذر لعنه سبعون الف ملک، و خرج من قلبه نتن حتی يبلغ العرش، و کتب الله علیه بتلك الکذب سبعین ازنیه اهونها کمن یزنی مع امه(۲).

مومن وقتی که دروغ می گوید بدون عذر، لعنت می کند او را هفتاد هزار ملک، و بیرون می آید از قلب او بوی متعفن که به عرش می رسد، و می نویسد خداوند عالم در نامه اعمال او هفتاد زنا که اسهل آنها مثل زنا با مادر است.

و در حدیث دیگر فرمودند:

الا اخبرکم باکبر الکبائر؟ الا شراک بالله و عقوق الوالدین و قول الزور(۳).

آیا می خواهید که خبر بدهم شما را به بزرگ تر از کبایر؟ و آن شرک بالله و عقوق والدین و دروغ گفتن است.

### (موارد جواز کذب)

و در چند موضع دروغ گفتن جایز است:

ص: ۱۰۷

---

۱- جامع الاخبار، ص ۴۱۷.

۲- جامع الاخبار، ص ۴۱۷.

۳- مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۴۱۶.

اول: در جایی که از جهت مصلحت لازم بوده باشد، مثل حفظ نفس محترمه یا مال محترم، پس هرگاه یکی از اینها توقف بر کذب داشته باشد جایز خواهد بود.

دویم: از جهت اصلاح بین الناس اگر موقوف بر کذب باشد.

سیم: در حال حرب.

چهارم: در وعده با اهل و عیال.

و بعضی تجویز کرده اند کذب را از جهت مصلحت غیر لازمه نیز، و این قول خالی از اشکال نیست. و احوط اقتضای است به مواضعی که از شرع رسیده که امور مذکوره بوده است.

و ظاهر این است که مراعات توریه در این امور لازم نباشد اگر چه اولی است م و در جواز توریه در غیر این صور، اشکال است، احوط اجتناب است.

بلی! توریه و تعرض از جهت غرض صحیحی جایز است، مثل مقام مزاح با اطفال و نسوان، هم چنان که معهود از طریقه نبی (صلی الله علیه و آله وسلم) بود که مزاح می فرمودند با نسوان.

و فرق نیست در حرمت کذب ما بین این که به قول و گفتن باشد، یا به کتابت و نوشتن باشد، یا به ایما و اشاره بوده باشد.

و هم چنین فرق نیست ما بین این که دروغ گفتن به جدی باشد یا به طریق شوخی و مزاح بوده باشد.

و گاهی کذب متحقق می شود در افعال، به این نحو که فعلی می کند که باطن نباشد. مثل این که عملی کند که دلالت کند بظاھر بر خوبی آن، و در باطن چنین نباشد، و هکذا.

ص: ۱۰۸

بلکه بعضی تصریح کرده اند که هرگاه اقرار را به شهادتین نماید و فی الواقع عمل به لوازم ایمان نکند - از خوف و رجا و طاعت و امتثال و توکل و تسلیم و صبر و رضا و شکر و غیر آنها از لوازم ایمان - در ادعای ایمان کاذب خواهد بود. و این نوع از کذب نیز حرام است اگر داخل در عنوان یکی از محرّمات باشد. مثل ریا و نفاق و مکر و حیل و تدلیس و تلبیس و نحو آنها.

### (علاج کذب)

و طریق معالجه کذب این است که تامل کند در آیات و اخباری که وارد شده است در حرمت کذب، و این که باعث هلاکت ابدیه می شود. و هم چنین تامل کند در این که کذب موجب بر نسیان و فراموشی می شود. و بسا هست که چیزی گفته و به فراموشی خلاف او را می گوید: و مفتضح می شود ما بین مردم، چنان ه از حضرت صادق (علیه السلام) منقول است که (فرمودند): خداوند عالم، فراموشی را بر دروغ گویی گماشته است (۱). و مشهور هم هست که دروغ گو حافظه ندارد.

از کتاب حبیب السیر منقول است که سلطان حسین پادشاه خراسان و رابلستان بود. امیر حسن ایوردی را به ایلچی گری نزد سلطان یعقوب میرزا پادشاه آذربایجان و عراق فرستاده و امر کرد که سوغات و هدایای بسیار با او همراه نمایند، و مقرر نمود که از کتابخانه، کتب نفیس به او سپارند که به جهت سلطان یعقوب ببرد، از آن جمله امر کرد که کلیات جامی را در آن وقت تازه و بسیار مطلوب و در نظرها مرغوب بود به او دهند.

و در وقتی که ملا عبدالکریم کتاب ها را به امیر حسن تسلیم می نمود

ص: ۱۰۹

سهو کرد، فتوحات مکی را که در جلد و حجم به کلیات مذکور مشابهت داشت و امیر حسن داد، و امیر این کتاب ها را احتیاط نکرده مضبوط نموده روانه شد، و چون به تبریز رسید و در حضور سلطان رفت، سلطان تفقد بسیار به او فرمود و از رنج و زحمت راه پرسید و گفت در این راه ملول گشته خواهی بود.

امیر حسن چون اشتیاق سلطان یعقوب را به کلیات جامی شنیده بود جواب داد که بنده را در راه مصابحی بود که در هر منزل به آن مشغول بودم و ملالی پیرمون خاطر نمی گشت. سلطان از حقیقت استفسار نمود. امیر گفت: کلیات مولانا جامی که حضرت سلطان حسین هدیه به جهت سرکار پادشاه فرستاده، چون اندک ملالی روی می نمود به مطالعه آن مشغول بودم.

پادشاه از وفور اشتیاق گفت: بگو بروند و کلیات را بیاورند. امیر حسن کس فرستاد آن مجلد را آورند. چون گشودند معلوم شد که فتوحات مکی است نه کلیات جامی، و در عرض راه مطالعه کلیات جامی اتفاق نیفتاده؛ و به این سبب امیر منفعل و رسوا (شد) و از درجه اعتبار افتاد.

پس بعد از آن که شخص ملاحظه این گونه مفاسد دنیوی و اخروی کذب را نمود، علاوه بر ملاحظه مصالحتی که در صدق است و این که نجات در صدق است، اگر با خود عداوت و دشمنی نداشته باشد البته ترک کذب را خواهد نمود.

و اما علاج علمی آن، آن است که تامل کند در سخنی که می خواهد بگوید؛ اگر صدق است بگوید، و اگر کذب نگوید. و اجتناب کند از مجالست فساق و اهل کذب، و مجالست نماید با صلحا و اهل صدق.

بدان که مجاز و استعاره و سایر تشبیهات داخل در کذب نیست؛ بلی! در

جواز بدون ذکر قرینه متصله یا منفصله حالیه یا مقالیه، به نحوی که مستفاد از او در عرف و عادت معنی حقیقی باشد اشکال است و احوط ترک است.

### (صدق)

بدان که ضد کذب صدق است، و آن از اشرف مقامات است.

قال الله: کونوا مع الصدقین (۱)؛ با راست گویان بوده باشید.

و از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) مروی است که شش خصلت از برای من قبول کنید تا من بهشت را از برای شما متقبل شوم: هر گاه یکی از شما خبری دهد، دروغ نگوید؛ و چون وعده کند تخلف نرزد، و چنان چه امانت قبول کند در آن خیانت نکند؛ و چشم های خود را از نامحرم بپوشاند؛ و دست های خود را از آن چه نباید در آن دراز کند، نگاه دارد؛ و فرج خود را محافظت نماید (۲).

و از صادقین (علیهما السلام) مروی است که: به درستی که مرد به واسطه راست گویی به مرتبه صدیقان می رسد (۳).

و از حضرت صادق (علیه السلام) منقول است که: هر که زبان او راست گو باشد عمل او پاکیزه است؛ و هر که نیت او نیک باشد روزی او زیاد می شود؛ و هر که با اهل خانه نیکویی کند عمر او دراز می گردد (۴).

و فرمود که: نظر به طول رکوع و سجود کسی نکنید و به آن غره مشوید؛ چه می شود که این امری باشد که با آن معتاد شده باشد و به این جهت نتواند که ترک کند؛ و لین نظر کنید به صدق کلام و امانت داری و از این

ص: ۱۱۱

---

۱- توبه، آیه ۱۱۹.

۲- الخصال، ص ۳۵۴ و الامالی شیخ صدوق، ص ۱۵۰.

۳- کافی، ج ۲، ص ۱۰۵.

۴- کافی، ج ۲، ص ۱۰۵.

دو صفت خوبی او را دریابید(۱).

بدان که صدق هم چنان که در سخن و گفتار می شود هم چنین در کردار و اخلاق و مقامات دین نیز می شود، به نحوی که در کذب اشاره به آن شد. و معلوم است که صدق واجب است مگر در جایی که در آن مفسده ای مترتب شود که در این جا حرام است. و هم چنین در هر جایی که کذب مستثنا بود و حرام نبود صدق واجب نیست؛ والله العالم.

### مقصد سیم: در سخریه و استهزا است

و آن عبارت است از بیان کردن گفتار مردم یا کردار ایشان یا اوصاف ایشان به قول یا به فعل یا به ایما و اشاره به کنایه. بر وجهی که سبب خنده دیگران گردد. و این از رذل ترین اوصاف است، و عقل صریح در حرمت آن حکم صریح می کند، و اجماع و کتاب و سنت نیز بر حرمت آن شاهد و ناطق است.

قال الله: «لا یسخر قوم من قوم عسی ان یكونوا خیرا منهم»(۲).

(گروهی، گروه دیگر را مسخره نکنند؛ شاید آنان از اینان بهتر باشند).

و از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مروی است که: در روز قیامت اهل سخریه و استهزا را می آورند و از برای یکی از ایشان یک در بهشت را می گشایند و از طرف دیگر دری را می گشایند و به او می گویند: تند بیا و داخل شو؛ چون به نزد آن در می رسد در را می بندند. و هم چنین به این بلیه گرفتار خواهد بود و از هیچ دری داخل نخواهد شد(۳).

ص: ۱۱۲

---

۱- همان، ص ۱۰۴.

۲- حجرات، آیه ۱۱.

۳- کنز العمال، ج ۳، ص ۶۵.

و ظاهر این است که این نیز از معاصی کبیره است؛ زیرا که آن داخل در عنوان اذیت و اشاعه فاحشه است، و هر یک از اینها از کبایر است. بلکه خنده ای که به واسطه استهزا می شود آن هم حرام است.

و ابن عباس در تفسیر آیه کریمه:

«یولتنا مال هذا الکتب لا یغادر صغیره و لا کبیره الا احصها» (۱).

(ای وای بر ما این چه نامه ای است که هیچ کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته مگر آن را در شمار آورده است) گفته که صغیره، تبسم به استهزای به مومن است، و کبیره، قهقهه به آن است (۲).

و علاج این صفت رذیله به این می شود که تفکر و تأمل کند در قبح آن عقلا و عرفا و شرعا و این که این شخص در نزد عقلا در عدد اراذل و اوباش است، و به اضداد صفت (یعنی) صمت و سکوت.

### مقصد چهارم: در کشف عیوب است

یعنی: عیوب مردم را ظاهر نمودن و در نزد مردم. و شبهه ای در حرمت و در کبیره بودن آن نیست.

قال الله تعالی: «الذین یحبون ان تشیع الفحشه فی الذین ءامنوا لهم عذاب الیم» (۳).

(آنان که پیمان خدای را پس از بستن و استوار کردن آن می شکنند و آن چه را که خدا به پیوند آن فرمان داده می گسلند، و در زمین تباهی می کنند

ص: ۱۱۳

---

۱- کهف، آیه ۴۹.

۲- الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۲۶.

۳- نور، آیه ۱۹.



اینان اند زیان کاران).

اصل تجسس و تفحص کردن از عیوب مسلمانان حرام است، اگر چه اظهار آن عیوب را نکند، هم چنان که صریح آیه شریفه: و لا تجسسوا(۱) است. و از اخبار هم معلوم می شود، علاوه بر این که محل خلاف هم نیست؛ و دور نیست که این هم کبیره باشد.

### مقصد پنجم: در افشای سر است، اگر چه آن سر از عیوب نباشد

و این عمل عقلا و شرعا معلوم و مذموم است، و اخبار متکثره در منع از آن وارد شده است.

از آن جمله حدیثی است که عبدالله بن سنان به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کرد که: عورت مومن بر مومن حرام است؟ فرمود: بلی! عرض کرد که: مراد عورتین است؟ فرمود: نه چنین است بلکه فاش کردن سر آن است (۲).

و از بعض اخبار مستفاد می شود

که سر، امانت است و افشای آن خیانت است؛ و مقتضای آن این است که افشای سر از معاصی کبیره است. و دلالت بر این مطلب می کند و نیز این که افشای سر اهانت و اذیت مسلم است. و آن از کبایر است.

و ضد افشای سر، کتمان سر است، و آن ممدوح است عقلا و نقلا.

بدان که هم چنان که افشای سر غیر، مذموم است هم چنین افشای سر خود نیز مذموم است، لکن سر خود هر گاه از معاصی نباشد افشای آن حرام نیست مگر آن که مستلزم مفسده و ضرری باشد.

ص: ۱۱۴

---

۱- حجرات، آیه ۱۲.

۲- کافی، ج ۲، ص ۳۵۹، المحاسن، ج ۱، ص ۱۰۴ و کتاب المومن، ص ۷۰.

یعنی: از کسانانی خبری بشنود در حق کسی و برود از برای آن کس نقل کند یا بنویسد یا به رمز ایما و اشاره به آن کس بفهماند. و این از ارذل اوصاف است، و اشنع افعال است، و صاحب این صفت از جمله ارذل ناس و خبیث النفس است؛ بلکه از کلام الهی استفاده می شود که هر نماز و سخن چنین ولد الزنا است.

«هماز مشاء بنمیم مناع للخیر معتد ائیم عتل بعد ذلک زینم» (۱)؛

(و هر بسیار سوگند خورنده خوار و بی ارزشی را فرمان مبر، که عیب جو، بدگو، رونده به سخن چینی، باز دارنده نیکی، از حد در گذرنده، گنه پیشه، و پس از این همه، سخت دل و درشت خو؛ بی تبار است).

و ایضا می فرماید:

«ویل لکل همزه لمزه» (۲)؛ وای بر هر سخن چین غیبت کننده ای.

و فی الحدیث:

ان ابغضکم الی الله المشاؤون بالنمیمه (۳)؛

مبغوض ترین شما در نزد خداوند عالم، کسی است که نما می کند.

و در حدیث دیگر وارد شده که: هیچ سخن چینی وارد بهشت نمی شود. (۴)

و مروری است که: ثلث عذاب قبر به واسطه سخن چینی است (۵).

ص: ۱۱۵

---

۱- قلم، آیات ۱۱-۱۳.

۲- همزه، آیه ۱.

۳- مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۵۰.

۴- مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۵۰.

۵- جامع السعادت، ج ۲، ص ۲۱۳.

و اخبار در منع آن بسیار است، و عقل صریح نیز بر آن حاکم است، و مفساد کثیره و مهلکات عظیمه از غیبت و نفاق و فساد و مکر و خیانت و حسد و کینه بر آن مترتب می شود، و شبهه ای نیست در این که از معاصی کبیره است.

آورده اند که مردی بنده ای فروخت، به خریدار گفت که این بنده هیچ عیب ندارد جز سخن چینی. خریدار گفت: راضی شدم. پس آن را خرید و برد. و چند روزی که از این گذشت روزی آن غلام به زن آقای خود گفت که من یافته ام که آقای من تو را دوست نمی دارد و می خواهد زنی دیگر بگیرد. و اگر قدری از موی زنج او را به من دهی من به آن افسون می خوانم و او را مسخره تو می گردانم. زن گفت: چه گونه می زنج او را به دست آورم؟ گفت: چون بخوابد تیغی بردار و چند موی از آن جا بتراش و به من برسان.

بهد از آن به نزد آقا رفت و گفت که زن تو با مرد بیگانه ای طرح دوستی افکنده و اراده کشتن تو کرده است، و چنان که خواهی صدق من بر تو روشن شد خود را به خواب وانمای و ملاحظه کن.

مرد به خانه رفت و چنین کرد. دید زن با تیغ بر بالین او آمد. یقین به صدق غلام کرده، از جا برخاست و زن را به قتل رسانید. غلام، خود را به خویشان زن رسانیده، ایشان را از قتل زن اخبار نمود. ایشان آمده شوهر را کشتند و شمشیر در میان قبیله زن و شوهر کشیده شده، جمع کثیری به قتل رسیدند.

و علاوه بر همه این مفساد، سخن چین بی چاره اکثر اوقات در بیم و اضطراب این (است) که مبادا رسوا شود، و بیشتر وقت ها خجل و شرمسار، و با وجود اینها در نزد آن کس که سخن چینی خفیف و بی وقع و (وی)

او را خبیث و دو به هم زن شناخته است اگر چه بر روی او اظهار نکند.

آورده اند که: در زمان حضرت موسی (علیه السلام) در بنی اسرائیل قحط و خشک سالی شد و موسی چندین مرتبه به دعا بیرون رفت و اثری نبخشید. حضرت کلیم الله در ابن باب مناجات کرد. وحی رسید که در میان شما سخن چینی هست و من به شومی آن، دعای شما را مستجاب نمی نمایم (۱).

ای برادر عزیز، بین که صاحب این صفت از رحمت الهی چه قدر دور است که از شامت همراهی او دست رد بر سینه مدعای حضرت کلیم الله نهاده، پس هرگاه شخص عاقل باشد و با خود دشمنی نداشته باشد باید درصدد رفع این صفت خبیثه و علاج این مرض مهلک باشد.

و علاج او به این است که تدبیر و تفکر نماید در قبح این صفت، و در مفساد دنیوی و اخروی که بر او مترتب می شود، و در آیات و اخباری که در مذمت او وارد شده است. البته اگر اعتقاد به خدا و پیغمبر و روز جزا دارد ترک خواهد نمود. و اقوا علاجی از برای این صفت و غیر آن از آفات اللسان، اختیار کردن و مواظبت نمودن صفت سکوت و عدم تکلم است الا بعد از آن که بداند که خالی از مفساد است.

#### مقصد هفتم: در سعایت است

و آن، خبربری است در نزد کسی که خوف ضرر در او باشد بالنسبه به کسی که از جانب او خبر برده شده است. و آن یک نوع از تمامی بلکه اشد انواع او است، لهذا جمیع آیات و اخبار داله بر مذمت نیمه دلالت بر مذمت و حرمت سعایت نیز دارد، علاوه بر اخباری که در خصوص آن وارد شده است. مثل حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله وسلم) که فرمودند که: کسی که سعایت مردمان را نماید

ص: ۱۱۷

**مقصد هشتم: در افساد میان مردم است.**

و آن اعم از سخن چینی است؛ زیرا که افساد بدون سخن چینی نیز متحقق می شود. و قبح این صفت و رذالت و شقاوت و زیان کاری صاحب این صفت، غنی از بیان است.

قال الله تعالی: و یفسدون فی الارض اولک هم الخسرون (۲).

(و در زمین تباهی می کنند، اینان اند زیان کاران).

و آن از اعظم معاصی و اقبیح قبایح است. و کفایت می کند در قبح این صفت این که صاحب او در مقام ضدیت با خدا و رسول بر آمده؛ چه بسیاری از قواعد شرعیه که خداوند عالم قرار داده، از حضور جمعه و جماعت و مصافحه و زیارت و آمد و شد و ضیافت و نهی از ظن و غیبت، همه از برای حصول الفت میان مردمان است. و هیچ چیز در نزد خداوند عالم و پیغمبر چنین مطلوب نیست که میان مردمان الفت و یگانگی باشد. این خبیث ملعون بدنفس که فساد می کند، در مقام خلاف خدا و رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) بر می آید، و آن چه را آنها خواسته اند او رد می کند، و شکی نیست که چنین کسی بدترین ناس و رذل و خبیث ترین ایشان است؛ و مستحق انواع این است، فعليه لعنه الله و الملائکه و الناس اجمعین.

و ضد این صفت، اصلاح بین الناس است. و آن از اخلاق حسنه و از فضایل صفات است. و از این جهت در کتاب و سنت مدح او وارد شده و امر به او تعلق گرفته.

ص: ۱۱۸

---

۱- جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۱۵.

۲- بقره، آیه ۲۷.

قال الله تعالى: «اصلحوا ذات بينكم» (۱). (و میان خود، آشتی و سازش کنید).

«فاصلحوا بین اخویکم» (۲)؛ (پس میان برادرانتان آشتی افکنید).

و فی جمله من الاخبار: ان المصلح لیس بکذاب (۳)؛ مصلح، دروغ گو نیست؛ یعنی: حکم دروغ که حرمت باشد به او تعلق نمی گیرد.

بین که شارع مقدس چه گونه اعتنای به اصلاح فرموده که دروغی که از معاصی کبیره است (را) در مقام اصلاح تجویز فرموده.

### مقصد نهم: شماتت کردن است

و آن عبارت است از گرفتن این که فلان بلا یا مصیبت که به فلان کس رسیده و از بدی او است. و غالباً منشأ او عداوت یا حسد است، و علامت آن این است که با فرح و سرور باشد، و بسا باشد که منشأ او خباثت نفس و جهل به مواقع قضا و قدر است.

و تجربه و اخبار شاهدان بر این که کسی که شماتت به مسلمی نماید در مصیبتی، بیرون نمی رود از دنیا تا این که مبتلا شود به مثل آن مصیبت، و غیر شماتت او را، علامه بر این که ممکن است که آن بلا یا مصیبت که به این شخص رسیده کفاره گناهان او باشد، یا آن که باعث رفع درجات او گردد در آخرت، هم چنان که ملاحظه احوال انبیا و اوصیا و اولیا شاهد بر این است که بلا یا و محنی که به آنها رسیده از بدی آنها نبوده.

پس بر هر عاقلی لازم است که در این مراتب تأمل کند، و ابتدا بر خود

ص: ۱۱۹

۱- انفال، آیه ۱.

۲- حجرات، آیه ۱۰.

۳- کافی، ج ۲، ص ۲۱۰، ح ۵.

بترسد و از گرفتاری خود احتراز نماید، و بعد از آن بداند که شماتت، ایذای برادر مسلم و باعث عذاب آخرت است. پس تدبیر کند که بلا و گرفتاری دلالت بر بدی و خواری در نزد حضرت باری نمی کند، بلکه رایحه قرب درگاه از آن به مشام ارباب بصیرت می رسد. خود را از این صفت نجات دهد و از این مهلکه خلاص نماید.

### **مقصد دهم: در تعبیر و ملامت کردن است**

و حرمت آن نیز عقلا و نقلا معلوم است.

از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) مروی است که: هر که تعبیر کردن، مومنی را به چیزی، نمی میرد تا آن که مرتکب شود او را (۱).

و از حضرت صادق (علیه السلام) مروی است که: هر که ملامت کند مومنی را خداوند ملامت کند او را در دنیا و آخرت (۲).  
و ظاهر این است که این نیز از کبایر باشد.

و علاج این نیز مثل سایر آفات لسان است، از تدبیر در قبیح این صفت، و از این که از دنیا نمی رود تا آن که خود مبتلا به همان خواهد شد، و از این که در آخرت هم مورد ملامت و مواخذه خدایی خواهد گردید.

### **مقصد یازدهم: دوازدهم و سیزدهم: مرا و جدال و خصومت است**

و مرا: طعن و اعتراض در کلام غیر است از جهت اظهار خللی و نقصی در او، از جهت تحقیر و اهانت رسانیدن (به) آن شخص و اظهار بزرگی و فطانت خود، بدون باعث دینی و فایده اخروی.

ص: ۱۲۰

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۵۶، ح ۳؛ کتاب المومن، ص ۶۶ و تحف العقول، ص ۴۷.

۲- کافی، ج ۲، ص ۳۵۶، ح ۴.

و جدال: مرا است در مسائل علمیه.

و خصومت: لجاجت در کلام است از جهت استیفای مالی یا حقی، اعم از این که لجاج به ابتدای کلام باشد یا به اعتراض در کلام باشد.

و اخبار در منع و مذمت آنها بسیار وارد شده:

از آن جمله حدیثی است که از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) مروی است که فرمودند که:

ما اتانی جبریل قط الا وعظنی، فاخر قوله لی: ایاک و مثاره الناس، فانها تکشف العوره و تذهب بالعز(۱).

هرگز جبریل نزد من نیامد مگر این که مرا موعظه کرد، و آخر کلامش این بود که زنهار اعتراض کن از مخاصمه با مردم، که آن عیب آدمی را ظاهر، و عزت او را تمام می کند.

و از جناب امیرالمومنین (علیه السلام)، مروی است که فرمودند که:

ایاکم و المراء و الخصومه، فانهما یرمضان القلوب علی الاخوان و ینیب علیها النفاق(۲).

بر شما باد حذر کردن از مرا و خصومت، القلوب علی الاخوان و ینیب برادران، و نفاق می رویاند.

و از حضرت صادق (علیه السلام) مروی است که فرمودند:

لاتمارین حلیمما و لاسفیها، فان الحلیم یقلیک و السفیه یوذیک(۳). مرا و مجادله مکن با صاحب حلمی و نه سفیهی؛ چه صاحب حلم دشمن تو می شود و سفیه تو را اذیت می کند.

ص: ۱۲۱

---

۱- همان، ص ۳۰۲، ح ۱۰.

۲- همان، ص ۳۰۰، ح ۱.

۳- همان، ص ۳۱۰، ح ۴ و تحف العقول، ص ۳۷۹ (فان الحلیم یغلیک و السفیه یردیک).



و ایضا از آن جناب مروی است که فرمودند که:

ایاکم و الخصومه، فانها تشغل القلب و تورث النفاق و تکسب الضغائن(۱)

حذر کنید از خصومت که آن قلب را مشغول می کند و موجب نفاق و کینه می شود.

و استفاد از این اخبار، کبیره بودن این سه صفت است.

بدان که مرا حرام است مطلقا. و اما جدال، پس اگر به حق باشد حرام نیست چنان که اشاره دارد به این، آیه شریفه:

و لا تجدلوا اهل الکتب الا بالتی هی احسن(۲)؛

(و با اهل کتاب جز به شیوه ای که نیکوتر است مجادله نکنید).

و مراد به جدال به حق، این است که متعلق باشد به اثبات یکی از مطالب علمیه به قصد هدایت و ارشاد، یا فهمیدن و استرشاد.

و هم چنین خصومت حقه جایز است. و آن این است که غرض او استیفای مال یا حق ثابت بوده باشد و موقوف بر خصومت باشد؛ به شرطی که قصد عناد و لجاج و ایذا نداشته باشد و اقتصار نماید به قدر حاجت، و متضمن کلمات موزیه نباشد. و اگر به این شرایط نباشد حرام است.

و مفسد این سه صفت، علاوه بر اخبار وارده بر مذمت آنها، فی حد ذاتها بسیار است؛ زیرا که بر آنها مترتب می شود اذیت و عداوت و تباغض و تباعد و تنافر و زوال محبت و الفت و قطع التیام و وحدت و غیر اینها. و شبهه ای نیست که اینها خلاف غرض و حکمت الهی است از خلق انسان؛ زیرا که غرض الهی محبت و الفت و التیام و وحدت است، و هر چیزی که

ص: ۱۲۲

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۱، ۳، ح ۸.

۲- عنکبوت، آیه ۴۶.

منافی غرض الهی است حرام است بالضروره. پس عاقل بعد از ملاحظه نواهی شرعیه و مفسد مترتب بر آنها مرتکب آنها نمی شود، و در مقام رفع این امراض مهلکه از خود بر می آید؛ این است علاج علمی این اوصاف.

و اما علاج عملی، پس مواظبت نماید به ضد آنها که خوش کلامی و دل جوئی بوده باشد تا آن که این صفت ملکه او بشود؛ و هر که فواید خوش کلامی و لذت او را فهمید و رسید، ظاهر این است که هرگز از او تعدی نکند.

از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) مروی است که: سه چیز است که هر که خدا را به آنها ملاقات کند داخل بهشت می گردد از هر دری که خواهد: حسن خلق، و خوف خدا، و ترک جدال اگر چه محق باشد(۱).

و نیز از آن سرور مروی است که: در بهشت غرفه هایی است که از کثرت درخشندگی آنها بیرون آنها از اندرون دیده می شود، و اندرون از بیرون؛ خداوند عالم، آنها را آماده کرده از برای کسانی که اطعام به مردم کنند و با مردم خوش کلامی نمایند(۲).

مروی است که خوکی از نزد عیسی بن مریم گذشت. حضرت عیسی (علیه السلام) به او گفت: بگذر به سلامت. شخصی عرض کرد که: یا روح الله، به خوکی چنین می گویی؟ فرمود: نمی خواهم زبانه به شر عادت کند(۳).

و بعض حکما گفته که: کلام نرم می شویند کینه های پوشیده در جوارح را.

ص: ۱۲۳

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۰۰، ح ۲.

۲- امالی شیخ صدوق، ص ۴۰۷ یسکنها من اطاب الکلام و اطعم الطعام و افشى السلام و صلی باللیل و الناس نیام.

۳- جامع السعادات، ج ۲ ص ۲۲۰.

و آن نیز حرام و منهی عنه، بلکه از کبایر است، هرگاه مشتمل بر کذب یا اهانت و اذیت و نحو آنها بوده باشد، و الا افراط در آن مذموم و مکروه و مرجوح است؛ زیرا که موجب سبکی و بی وقاری و سقوط از قلوب و انظار می گردد. و قلیل از آن، که خالی از مفاسد باشد عیبی ندارد بلکه راجح و ممدوح است؛ زیرا که موجب ادخال سرور در قلب می گردد، و هم چنین است مزاح در سفر.

و از جمله مفاسد مزاح این است که سبب خنده می شود و آن منهی عنه است.

قال الله تعالی:

«فلیضحکوا قلیلا و لیکوا کثیرا» (۱)؛

(پس باید - منافقان - اندک بخندند و بسیار بگریند به سزای آن چه می کردند).

و قال النبی صلی الله علیه و آله :

لو علمتم ما اعلم لبکیتم کثیرا و لضحکتکم قلیلا (۲)؛

اگر بدانید آن چه را که من می دانم، هر آینه می گریستید بسیار و کم خنده می کردید.

و از این مشخص می شود که خنده بسیار، علامات غفلت از آخرت و مرگ است.

یکی از بزرگان با خود خطاب کرد و گفت: ای نفس! می خندی و حال

ص: ۱۲۴

---

۱- توبه، آیه ۸۲.

۲- الترغیب و الترهیب، ج ۴، ص ۲۶۴.

آن که شاید کفن تو، حال در دست گازر باشد و گازی آن کند؟

یکی از بزرگان شخصی را دید که می خندد، گفت: آیا به تو رسیده که بر آتش جهنم وارد خواهی شد (۱)؟ گفت: بلی! گفت: آیا دانسته ای که از آن می گذری؟ گفت: نه. گفت: پس چرا می خندی؟

گویند: آن شخص را دیگر کسی خندان ندید.

و مخفی نماند که خنده مذموم، قهقهه است که خنده با صدا باشد، و اما تبسم که خنده بی صدا باشد مذموم نیست بلکه ممدوح است. و تبسم نمودن آن حضرت معروف است. و هم چنین مزاح نمودن آن جناب و جناب امیرالمؤمنین - صلوات الله علیهما و علی اولادهما الطاهرین.

**مقصد پانزدهم و شانزدهم: مدح کسی است که مستحق مدح نیست، و ذم کسی است که مستحق ذم نیست.**

و حرمت و قبح و کبیره بودن آنها معلوم است از شریعت مطهره؛ زیرا که هر یک از آنها کذب است، علاوه بر این که مذمت، مشتمل بر غیبت و بهتان و اذیت است.

و جایز است مذمت کسی که مستحق مذمت باشد به شرایطی که در غیبت ذکر شد. و هم چنین مدح کسی که مستحق باشد جایز است، به قدری که در او است از اوصاف و کمالات. و تعدی جایز نیست.

و باید که مباح مراعات چند چیز را نماید:

اول: آن که در آن چه می گوید صادق باشد و بداند که این مدح در ممدوح است.

ص: ۱۲۵

---

۱- اشاره به آیه شریف: و ان منکم الا واردها. مریم. آیه ۷۱.

دویم: آن که مرآئی و منافق نباشد، به این که غرض او از مدح، اظهار محبت و دوستی نسبت به ممدوح باشد و در واقع دوستی نداشته باشد.

سیم: آن که متعلق مدح او فاسق و ظالم نباشد؛ زیرا که مدح فاسق و ظالم جایز نیست بنا بر فتوای بعضی اصحاب.

چهارم: این که ملاحظه کند که مدح او موجب کبر یا عجب یا فتور در عمل در ممدوح نشود و الا جواز آن معلوم نیست.

و هر گاه خالی از این مفاسد باشد عیبی ندارد بلکه ارجح است، چنان که از اخبار معلوم می شود.

و سزاوار از برای ممدوح نیز آن است که حال او به مدح ممدوح تفاوت نکند، و ملتفت بشود به عیوبی که ممدوح بر آن ها مطلع نیست، بلکه اظهار نماید که نیست به آن نحو که ممدوح می گوید.

مروی است که جناب امیر المومنین (علیه السلام) بعد از مدح فرمودند:

الهم اغفرلی ما لا یعلمون، و لاتواخذنی بما یقولون و اجنبنی ما یظنون(۱).

و ظاهر این است که سرور و انبساط به مدح، عیبی نداشته باشد؛ زیرا که انسان مجبول است بر سرور و انبساط به مدح، لکن سزاوار این است که اگر چه داشته باشد سرور و انبساط را؛ زیرا که مقتضای عقل فرح و سرور است به وجود کمال در شخص، نه به نسبت کمال به او. و هم چنین مقتضای عقل محزون شدن است به فقد صفت کمالیه نه به مذمت غیر. پس سزاوار از برای عاقل این است که سرور نشود به مدح غیر و محزون نشود به ذم غیر؛ والله الموفق للثواب.

ص: ۱۲۶

---

۱- در تحف العقول، ص ۱۲ به نقل از: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) آمده: یا علی! اذا اثنی علیک فی وجهک فقل: اللهم اجعلنی خیرا مما یظنون و اغفرلی.

و آن نفی نقایص است از نفس، و اثبات کمالات است از برای او. و قبح آن ظاهر و مشخص است؛ زیرا که هر که حقیقت خود را شناخت و به قصور و نقصان که لازم ذات انسان است آگاهی یافت. دیگر زبان به مدح خود نمی گشاید، علاوه بر این که این امری است که در نظر همه مردم قبیح، و هر که مدح خود نماید در نظرها بی وقع و پست و بی مقدار و بی اعتبار می گردد. و از این جهت بود که جناب امیرالمومنین (علیه السلام) فرمودند که:

تزکیه المرء لنفسه قبیح (۱): مدح کردن انسان خود را، قبیح است.

و هر گاه تزکیه نفس، متضمن کبر یا ربا یا عجب یا کذب باشد از کبایر است، و الا حرمت آن معلوم نیست، اگر چه ظاهر آیه وافی هدایه:

«فلا تزکوا أنفسکم هو اعلم بمن اتقی» (۲)؛ (پس خود را مستایید که او داناتر است به آن که پرهیزکاری کرده است) حرمت آن است، و احتیاط طریق نجات است.

بلی! هر گاه اثبات امری از امور شرعیه موقوف بر تزکیه باشد عیبی ندارد.

و ضد تزکیه نفس، عدم تبرئه نفس است از عیوب بلکه اقرار به آنها و اثبات نقایص است فیما بین خود و خدا. و اما اظهار نقایص و عیوب خود در نزد خلق، پس جواز آن نیز معلوم نیست، مگر این که مقصود او شکسته نفسی و عدم خروج از حد تقصیر از طاعه الله باشد؛ والله الموفق للصالح و السداد و الثواب.

ص: ۱۲۷

---

۱- اللمعه البیضاء، ص ۹۹.

۲- نجم، آیه ۳۲.

و در حرمت آنها اخبار متعدده وارد شده است؛ و از آن جمله حدیثی است که فرموده اند:

الجنة حرام علی کل فاحش ان یدخلها(۱)؛ حرام است بر هر فحش دهنده ای که داخل بهشت شود.

و در حدیثی دیگر می فرماید:

سباب المومن فسوق و قتاله کفر(۲)؛ سب کردن مومن فسق است و قتال با آن کفر است.

و از این قبیل اخبار بسیار است، و عقل قاطع نیز بر حرمت آنها حاکم است. علاوه بر این که خلافتی هم نیست در آن ما بین علاما(رضوان الله علیهم).

بدان که مراد به فحش، تعبیر کردن از اموری است که مستقبح است ذکر آنها، به عبارات و الفاظ صریحه در آنها، مثل الفاظ وقاع و جماع و آلائی آنها و چیزهایی که متعلق است به آنها؛ پس بیان این امور به عبارات صریحه در آنها داخل در فحش است؛ بلکه سزاوار است تعبیر از آنها به طریق کنایه، مثل لمس و مس و امثال آنها.

و هر گاه فحش مشتمل بر سب و دشنام دادن باشد حرام است قطعاً، بلکه درو نیست که از کبایر باشد.

و اما اگر مشتمل بر دشنام دادن نباشد، بعضی حرام ندانسته اند. و بعضی حرام دانسته اند، بعضی الفاظی را که بسیار فاحش باشد اگر چه در مقام دشنام و اذیت نباشد، مثل این که بگوید: فرج امراتک ضیقه ام لا؟ و این

ص: ۱۲۸

---

۱- الفقیه، ج ۴، ص ۱۳۵۵؛ تحف العقول، ص ۴۴: حرم الله الجنة علی کل فاحش بذی

۲- الکافی، ج ۲، ص ۳۶۰، ح ۲ و المحاسن، ج ۱، ص ۱۰۲.

قول احوط، بلکه اقوا است.

### مقصد نوزدهم: لعن و طعن و نفرین است

و اخبار متعدده بر منع از آنها وارد شده، از آن جمله حدیث نبوی است که:

المومن لیس بلعان(۱)؛ مومن لعنت کنند نیست.

و از حضرت باقر (علیه السلام) مروی است که فرمودند:

اللعه اذا خرجت من فی صاحبها ترددت بینهما، فان وجدت مساعا والا رجعت علی صاحبها(۲)؛

چون لعنت از دهان شخصی بیرون می آید، میان او و آن شخصی که به او لعنت شده تردد می کند؛ اگر آن شخص مستحق لعن باشد به او متعلق می شود، و اگر نباشد به صاحبش بر می گردد.

و از این حدیث مستفاد می شود که لعن بر کسی که سزاوار لعن نباشد بر می گردد به لعن کننده؛ پس باید نهایت احتراز نمود و لعنت نکرد کسی را مگر این که از صاحب شریعت مقدسه تجویز لعن ایشان شده باشد.

و از آیات و اخبار مستفاد می شود جواز لعن بر اهل کفر و ظلم و فسق و عناد، و بر اهل بدع و ضلالت. و شبهه ای نیست در جواز لعن بر آنها عموماً، مثل این که بگوید: لعنه الله علی الکافرین، یا علی الظالمین، یا: علی الفاسقین.

و در جواز لعن بر شخص معینی که متصف به یکی از صفات مذکوره بوده باشد خلاف است؛ اقوا جواز است، هم چنان که از اخبار و آثار و ادعیه

ص: ۱۲۹

---

۱- جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۷۹.

۲- کافی، ج ۲، ص ۳۶۰، ح ۶؛ قرب الاسناد، ص ۱۰ و عقاب الاعمال، ص ۲۴۰.



و زیارات مأثوره از ائمه اطهار (علیه السلام) مستفاد می شود؛ و لکن باید یقین به اتصاف به صفات مذکوره حاصل شود، و مجرد ظن و تخمین کفایت در جواز لعن نمی کند.

و هم چنان که لعن بر زنده جایز نیست هم چنین لعن بر مرده جایز نیست، مگر این که ثابت شود که استحقاق لعن را دارد.

بلکه بعضی از علما ذکر کرده اند که گناه لعن بر اموات بیشتر است از لعن بر احیا.

و در بعضی از اخبار منع از لعن بر حیوانات و جمادات نیز وارد شده است (۱).

و هم چنان که لعن بر مسلم جایز نیست هم چنین (است) نفرین کردن بر او؛ بلکه بعضی از علما ذکر کرده اند که جایز نیست نفرین کردن به مسلمانان حتی ظلمه، مگر در صورتی که از شر و ضرر او آدمی مضطر و ناچار گردد.

و این قول اگر چه احوط است لکن قول به جواز نفرین بر مستحقین لعن، خالی از قوت نیست؛ و الله العالم.

بلکه دعای خیر برای کافرین و فاسقین و ظالمین و محبت بقا و حیات آنها خالی از اشکال نیست؛ بلکه ظاهر، حرمت دعا و محبت بقای آنها است بر وصف ظلم و فسق. بلی! جایز است دعا از برای هدایت و توفیق آنها بر اطاعت.

و اما دعای خیر از برای برادران دینی، پس آن از افضل طاعات است، هم چنان که از اخبار متواتره مستفاد می شود.

و اما طعن زدن بر مسلمین، آن نیز از افعال ذمیمه و صفات رذیله است، و در حدیث است که هیچ کس بر مومن طعن نمی زند مگر آن که می میرد به

ص: ۱۳۰

### مقصد بیستم: تکلم به باطل و به ما لایعنی و به فضول است

و تکلم به باطل حرام است، مثل: امر به معصیت و نهی از طاعت و نحو آنها؛ و تکلم به ما لایعنی و به فضول مکروه است.

و چون ضد جمیع این آفات، صفت صمت و سکوت است لهذا علاج عملی آنها مواظبت این صفت است. و از این جهت است که اخبار بسیار در فضیلت و رجحان صفت صمت وارد شده. و در حکم صمت است، تکلم به چیزی که در او فایده و ثمره دنیوی یا اخروی باشد. پس کسی که عاقل باشد و با خود دشمنی نداشته باشد و بخواهد که از آفات مذکوره سالم باشد باید که اختیار صمت و سکوت نماید و تکلم نکند مگر به چیزی که بداند که خیر و صلاح دنیا یا آخرت در او باشد.

و اگر ملاحظه این را نکند لازم است که بداند خلو آن را از آفات مذکوره. و الا تکلم او عین خسران و زیان کاری است، و موجب ندامت و هلاکت و مفسد دنیوی و اخروی است؛ اعاذنا الله منها بحق محمد و اله الطاهرین.

### فصل دویم: در شهوت بطن و فرج است

#### اشاره

و در آن دو مطلب است:

#### مطلب اول: در شهوت بطن است

بدان که از اعظم مهلکات بنی آدم شهوت شکم است که باعث شد بر

ص: ۱۳۱

اخراج آدم و حوا از بهشت برین، که دار خلد و عزت و قرار است، به دار دنیا، که دار ذل و افنا و افتقار است. و شکم منبع شهوات و اصل آفات است؛ زیرا که از آن متولد می شود شهوت فرج و رغبت به مال و جاه، و توسعه نمودن در مطاعم و مشارب و مناکح، و بعد متولد می شود منافسه و حسد و ریا و کبر و حقد و عداوت و بغضا و منکر و فحشا؛ و مجموع آنها از اهمال شکم است، و اگر انسان اختیار شکم خود را داشته باشد به این آفات مبتلا نمی شود.

چنان چه در حدیث نبوی وارد شده است که: فرزند آدم پر نکرده است ظرف و وعایی بدتر از شکم خود (۱)، و بس است او را چند لقمه که قوت لایموت او باشد، و اگر لا محاله خواهد بود پس بایست ثلث شکم خود از برای طعام باشد و ثلث دیگر از برای شراب، و ثلث دیگر از برای نفس، و آن چه زیاده بر این باشد اسراف است.

و از جمله مفاسد، کثرت اکل آن است که قلبی را که خداوند عالم رئیس قرار داده و سایر اعضا را خدام و تابع گردانیده، باعث این می شود که قلب ضعیف و تابع خدام و رعیت خود گردد. چنان چه حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود که: نمیرانید دل ها را به کثرت طعام و شراب؛ به علت آن که دل به منزله زراعت است، می میرد از کثرت آب (۲).

و در حدیث دیگر فرمود که: کسی که گرسنگی اش بیشتر و تفکرش بیشتر است، قرب و منزلت او در نزد حق تعالی بیشتر است؛ و کسی که اکل و شرب و خوابش بیشتر است ممقوت تر و مبعوض تر است (۳).

و از حضرت صادق (علیه السلام) مروی است که فرمودند که: به تحقیق شکم،

ص: ۱۳۲

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۲۱۰.

۲- روضه الواعظین، ص ۴۵۷.

۳- جامع السعادات، ج ۲، ص ۳.

یاغی از خوردن، و بهترین همه حالات در نزد حق تعالی حالتی است که شکم انسان سبک باشد از اکل، و دورترین حالات حالتی است که شکم او پر باشد(۱).

و از وصایای لقمان به فرزند خود این است که: ای فرزند، هرگاه معده از اکل پر می شود قوه متفکره می خوابد، و حکمت خاموش می شود، و اعضا و جوارح از عبادت سست می شود(۲).

و تقلیل اکل فواید بسیار و منافع بی شمار دارد، از آن جمله: باعث می شود بر صفا و رقت قلب، و لذت بردن از عبادات و طاعات، و شکست صولت نفس اماره از معصیت، و شکست صولت فرج، و متذکر نمودن گرسنگی روز قیامت، و باعث رفع کثرت خواب که باعث بر کللال و ملال طبیعت است و موجب تضییع عمر و فوات قیام و تهجد در لیل است، و موجب امراض بدن و موات قلب و روح است.

و کثرت اکل، حرام است هرگاه قطع به ضرر یا خوف از ضرر باشد والا مکروه است.

و هم چنان که کثرت اکل مذموم است هم چنین گرسنگی مفرط نیز مذموم است؛ بلکه گاهی حرام است، و مطلوب و ممدوح حد وسط است، و آن این است که این قدر بخورد که سنگینی معده و الم جوع محسوس نشود؛ زیرا که مقصود از اکل، زندگانی و قوت بر عبادت است، و ثقل معده و جوع مفرط مانع از آن است.

قال الله تعالی: «کلوا و اشربوا و لا تسرفوا»(۳)؛

(بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید).

ص: ۱۳۳

---

۱- کافی، ج ۶، ص ۲۶۹ و المحاسن، ج ۲، ص ۴۴۶.

۲- جامع السعادات، ج ۲، ص ۴.

۳- اعراف، آیه ۳۱.

وفی الحدیث: المعده بیت الداء و الحمیه راس کل دواء، واعط بدنک ما عودته (۱)؛

(معه خانه هر درد است و حمیت راس درمان ها است و با بدنت به گونه ای رفتار کن که به آن عادت کرده است).

و در حدیث دیگر وارد شده است که: معنای حمیت از چیزی، تقلیل از آن است نه اجتناب از آن (۲).

و می بایست مقصود شخص عاقل از اکل، زندگانی باشد نه آن که مقصود از زندگانی اکل باشد.

### مطلب ثانی: در شهوت فرج است

بدان که شهوت در انسان آفریده است به جهت فوایدی چند، مانند بقای نسل و دوام وجود، و آن که متنبه شوند از این لذت فانی به لذت اخروی باقی؛ زیرا که اعظم لذات دنیوی این لذت است اگر دوامی داشت؛ و لکن آفاتی بسیار دارد اگر ضبط نکنند و به حد اعتدال نرسانند، و از دو طرف افراط و تفریط مستخلص نمایند.

و طرف افراط این است که شهوت مستولی بر عقل شود و مرتکب فسق بهیمی و فجور و افعال بهایم شود. و چاره آن تزویج حلال است، و اگر ممکن نشود، روزه داشتن، چنان چه در حدیث نبوی وارد شده است.

و طرف تفریط، آن است که ترک تزویج حلال نماید بالمره، که رفع توالد و تناسل شود.

و بعضی از علما ذکر کرده اند که غذاها را در اعمال و آثار و قرب و بعد

ص: ۱۳۴

---

۱- ر.ک: طب الاثمه، ص ۶؛ عوالی اللثالی، ج ۲، ص ۳۰ و الخصال، ص ۵۱۲.

۲- کافی ج ۸، ص ۲۹۱.

به خدا مدخلیت عظیمی است؛ زیرا که قوت های بدن آدمی از روح حیوانی است، و روح حیوانی بخاری است که از خون به هم می رسد؛ پس چون غذای حلال قوت آن به اعضا و جوارح در آمد هر یک را به کاری که پسندیده است می دارد و همه آن قوت صرف عبادات می شود. و لقمه حرام که در بدن آمد و قوت آن به اعضا و جوارح سرایت کرد آن قوت ها از حرام به هم رسیده، حرام زاده اند، و از حرام زادگان (کار) خوب نمی آید. و چون سر از دریچه چشم به در می کند چشم را به معاصی می دارد و هزار فساد می کند، و اگر سر از دریچه گوش به در می کند او را به شنیدن انواع باطل ها (وا) می دارد، و هم چنین در اعضا و جوارح، و اگر نطفه می شود فرزندی که از او حاصل می شود به یک معنا حرام زاده است و مایل به بدی ها می شود.

و در حدیثی که وارد شده است که: کسی که راغب است به غیبت مسلمانان، حلال زاده نیست (۱)، شاید بر این معنا محمول باشد. و لقمه حلال، همه نور و عبادت و معرفت می شود، و موجب قرب به خدا می شود، و دل را منور می کند.

و حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند که: بیشتر چیزی که امت من به سبب آن داخل جهنم می شوند دو چیز است: شهوت شکم و فرج (۲).

و بدان که زنا بر اعضا و جوارح منقسم می شود؛ زنا فرج معلوم، و زنا چشم نگاه کردن به پسران و نامحرمان از زنان است، و زنا گوش شنیدن آوازی است که باعث شهوت شود، و زنا دست بازی با نامحرم است، و هم چنین در سایر اعضا.

چنان چه از صادقین (علیه السلام) مروی است که فرمودند: هیچ کس نسبت مگر

ص: ۱۳۵

---

۱- امالی شیخ صدوق، ص ۲۷۸.

۲- کافی، ج ۲، ص ۷۹ و الخصال، ص ۷۸.

آن که بهره ای از زنا می یابد، زنا را چشم نظر کردن است، و زنا را دهن بوسیدن، و زنا را دست لمس کردن است، خواه فرج تصدیق این اعضا بکند یا نکند(۱). یعنی: خواه زنا را فرج متحقق شود و خواه نشود.

و حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند که: بدترین مردم در عذاب روز قیامت، مردی است که نطفه خود را در رحمی قرار دهد که بر او حرام باشد(۲).

و نیز فرمودند که: از برای زناکار شش خصلت می باشد؛ سه در دنیا و سه در آخرت.

اما آن چه در دنیا است: نور او را می برد، و (او را) فقیر می کند، و فنا و نیستی را نزدیک می کند.

و آن چه در آخرت است: غضب پروردگار است؛ و دشواری حساب، و خلود در جهنم(۳).

و نیز از آن حضرت مروی است که: مروی که بر پشت مردی می رود عرش الهی می لرزد. و مردی که می گذارد چنین عملی (با او) بکنند خدا او را بر روی جسر جهنم حبس نماید تا از حساب خلق فارغ گردد. پس بفرماید که او را در جهنم افکنند، و او را در هر طبقه عذاب کنند تا به طبقه زیرین جهنم برسد، و از آن جا به در نیاید(۴).

و حضرت امیر (علیه السلام) فرمودند که: لواطه آن است که در پایین تر از دبر مباشرت کند. و مباشرت کردن در دبر کفر است به خدا(۵).

و حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) فرمودند که: خداوند عالم می فرماید که به

ص: ۱۳۶

---

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۵۹.

۲- همان، ص ۵۴۱ و المحاسن، ج ۱، ص ۱۰۶.

۳- همان، ص ۵۴۱؛ ج ۱، ص ۱۰۶؛ الفقیه، ج ۳، ص ۵۷۳ و جامع الاخبار، ص ۴۰۸.

۴- کافی، ج ۵، ص ۵۴۴.

۵- کافی، ج ۵، ص ۵۴۴.

عزت و جلال خودم سوگند می خورم که بر استبرق و حریر بهشت نمی نشیند کسی که مردم در دبر او وطنی کنند.

و حضرت صادق (علیه السلام) فرمود که: چون قیامت قائم شود بیاورند زنانی را که با مثل خود مساحقه کرده اند، جامه ها از آتش در بر، و مقنعه ها از آتش بر سر، و زیر جامه ها از آتش پوشیده، و عمودی از آتش در جوف ایشان داخل کنند و ایشان را به جهنم اندازند(۱).

و حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند که: هر که پسری را به شهوت ببوسد، حق تعالی در روز قیامت لجامی از آتش بر سر او کند(۲).

و از آن حضرت (علیه السلام) پرسیدند از: عشق؟ حضرت فرمودند که: دل هایی که از یاد حق تعالی خالی است، حق تعالی محبت غیر خود را به آن دلها می چشاند(۳).

و از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) مروی است که فرمودند: زنهار که حذر کنید و بپرهیزید از نظر کردن و صحبت داشتن با فرزندان ساده اغنیا و پادشاهان، که فتنه ایشان بدتر است از فتنه دختران که در پرده ها می باشند(۴).

و حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند که: نظر کردن تیری است از تیرهای زهر آلود شیطان، و هر که ترک کند نظر حرامی را از برای خدا نه از برای غیر او، حق تعالی ایمانی به او کرامت فرماید که طعم و لذت (آن) ایمان را بیابد(۵).

و (فرمود): از برای فتنه آدمی و فیفته شدن او همین نظر کردن کافی است(۶).

ص: ۱۳۷

---

۱- همان، ص ۵۴۸.

۲- همان، ص ۵۴۸.

۳- علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۴۰ و امالی شیخ صدوق. ص ۷۶۵.

۴- کافی، ج ۵، ص ۵۴۸.

۵- الفقیه، ج ۴، ص ۱۸ جامع الاخبار، ص ۴۰۷.

۶- الفقیه، ج ۴، ص ۱۸.



و در حدیث دیگر فرمود که: ایمن نباشند آن جماعت که نظر بر پشت زنان مردم می کنند از این که مردم نیز نظر به عقب زنان ایشان کنند(۱).

## فصل سیم: در عجب است

### اشاره

و آن بزرگ شمردن و عظیم دانستن خود است از جهت چیزی که در خود اعتقاد می کند از صفات کمالیه، مثل: علم و عمل و مال و جاه و امثال آنها.

و آن از مهلکات عظیمه است، و اخبار در مذمت آن به حد استفاضه است.

از جمله آنها حدیث نبوی است که رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) فرموده اند:

ثلاث مهلکات: شح مطاع، و هوی متبع، و اعجاب المرء بنفسه(۲)؛

سه چیز است که مهلک آدمی است: بخلی که اطاعت کرده شود. و هوا و هوسی که متابعت کرده شود، و عجب کردن مرد به خود.

مروی است که: روزی موسی (علیه السلام) نشسته بود که شیطان وارد شد و بر او برنسی(۳) رنگارنگ بود. و چون نزدیک رسید برنس را کند و ایستاد و سلام کرد. موسی (علیه السلام) گفت: تو کیستی؟ گفت ابلیس، آدمم سلام بر تو کنم، چون مرتبه تو را در نزد خدا می دانستم.

موسی (علیه السلام) گفت: این برنس چیست؟ گفت: این را به جهت آن دارم که دل های فرزندان آدم را به آن به سوی خود کشم. موسی گفت که: کدام گناه است که چون آدمی مرتکب آن شود تو بر او غالب می گردی؟ گفت: هر وقتی که عجب نمود و طاعتی که کرده به نظر او بزرگ آمد و گناهانش در

ص: ۱۳۸

۱- همان، ۱۹.

۲- الخصال، ص ۸۳.

۳- به معنای کلاه.

نزد او حقیر نمود(۱).

پروردگار عالم به داود (علیه السلام) وحی فرستاد که: مژده ده گناه کاران را و بترسان صدیقان را.

عرض کرد که: چه گونه عاصیان را مژده دهم و مطیعان را بترسانم؟

فرمود: عاصیان را مژده ده که من توبه را قبول می کنم و گناهان را عفو می کنم؛ و صدیقان را بترسان که به اعمال خود عجب نکنند که هیچ بنده ای نیست که من با او محاسبه کنم مگر آن که هلاک شود(۲).

حضرت باقر (علیه السلام) فرمودند که: دو نفر داخل مسجد شدند، یکی عابد و دیگری فاسق؛ چون از مسجد بیرون رفتند فاسق از جمله صدیقان بود و عابد از جمله فاسقان. و سبب این آن بود که عابد داخل مسجد شد و به عبادت خود می بالید و در این فکر بود، و فکر فاسق در پشیمانی از گناه و استغفار بود(۳)؛ الی غیر ذلک.

بدان که عجب با وجود این که از معاصی کبیره و از صفات خبیثه است منشا و سبب آفات و صفات خبیثه دیگر نیز می شود، مثل کبر و فراموشی از گناه و حقیر شمردن معصیت و عظیم شمردن طاعت و غیر آنها از مفاسد.

### (علاج عجب)

و از برای مرض عجب دو معالجه است: اجمالی و تفصیلی.

و معالجه اجمالی این است که پروردگار خود را بشناسد و بداند که عظمت و کمال و مجلال مختص او است، و معرفت به حال خود به هم رساند و بداند که از هر ذیلی ذلیل تر و از هر قلیلی قلیل تر، و به جز ذلت و خواری و مسکنت و خاک ساری در خور خود نیست؛ پس او را با عجب و بزرگی

ص: ۱۳۹

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۱۴.

۲- کافی، ج ۲، ص ۳۱۴.

۳- کافی، ج ۲، ص ۳۱۴.

چه کار؟ زیرا که او یک ممکن بیش نیست و هر ممکنی به خودی خود عدم محض است، و خود و کمال و آثار و افعال او همه از واجب الوجود است.

پس شخص عاقل باید خالق خود را عظیم و بزرگ بداند، و خود را کوچک و ذلیل و خوار و پست و محتاج بداند، و چه گونه چنین نباشد و حال آن که ابتدای او نطفه نجس پلیدی بوده و آخرش جیفه گندیده متعفن؟ و در ما بین حالتین، حامل نجاسات متعفنه و جوالی است پر از کثافات متعدده، و از آن جا نیز بیرون آمده دو مرتبه از ممر بول گذشته.

اگر بصیرتی باشد، یک آیه قرآن او را از خواب عجب بیدار می کند و پشت او را می شکند، می فرماید:

«قتل الانسن ما اکفره و من ای شیء خلقه و من نطفه خلقه و فقدره و ثم السبیل یسره و ثم اماته و فاقبره» (۱)؛

کشته شود انسان، چه چیز او را به کفر و سرکشی داشت؟ نمی داند از چه چیز خلق شده؟ از قطره آبی او را آفریده، و مقدر گردانیده او را، و راه بیرون آمدن را از برای او آسان کرده - یا آن که راه اطاعت و بندگی را از برای او آسان کرده - پس او را میرانده، پس او را داخل در قبر کرده.

و اگر انسان اندک تاملی نماید می داند که چه قدر خوار و پست و ذلیل است، ابتدای او عدم صرف بوده، و ماده خلقتش از همه چیز نجس تر، و آخرش از همه اشیا متعفن تر، و خوراک کرمان و جانوران و حیات و عقارب خواهد گردید، و در شکم آنها سرگین می گردد، به نحوی که متنفر می شود از او هر انسانی. و آن مسکین بی چاره در این میان عاجز و ذلیل، نه از خود اختیاری و نه او را قدرت بر کاری؛ نه خبر دارد که بر سر او چه می آید و نه مطلع است که فردا روزگار برای او چه می زاید؟ مرض های

ص: ۱۴۰

گوناگون مزمنه بر او مسلط (و او) غیر قادر بر دفع آنها، و احوالات مختلفه از صحت و مرض و جوع و الم و هم و غم و فقر بر او وارد، بدون تمکن از رفع آنها، و نمی داند که عاقبت امر او منجر به کجا خواهد شد و خاتمه امر به چه چیز ختم خواهد شد؟ نمی داند که آخر، کافر از دنیا خواهد رفت یا مسلم، مطیع خواهد رفت یا عاصی، مستحق عذاب ابدی خواهد بود یا رحمت؟ و نمی داند که در عالم برزخ بر او چه خواهد گذشت و از پل صراط چه گونه خواهد گذشت؟ و مطلع نیست که نامه اعمال او به دست راست او داده خواهد شد یا به دست چپ؟ و اگر به دست چپ او داده شود وای بر او، و تمنا می کند این که خاک باشد یا آن که کلب و خنزیر؛ زیرا که آنها معذب نیستند و این انسان بی چاره معذب است به عذابی که اگر اهل دنیا او را به آن حال ببینند مدهوش خواهند گردید از خلقت و قبح صورت آن. و اگر استشمام رایحه او را نمایند هر آینه از نتن و تعفن او خواهند مرد. و اگر قطره شرابی که به او می دهند بر دریاهاى دنیا ریخته شود هر آینه تمام آب دریاها متعفن تر خواهد شد از جیفه متعفن. و نیست کسی که گناهی از او صادر نشده باشد، و همین که گناهی کرد مستحق عقوبت خواهد شد، و نمی داند که از او عفو خواهد شد یا نه؟ باید همیشه خائف و محزون و ذلیل در نزد خود باشد. و چه کار است این شخص را با عجب و خودبینی و بزرگ شمردن خود؟

و اما معالجه تفصیلی عجب، پس آن است که تفحص کند از آن چه سبب عجب او شده و چاره او را کند؛ و اسباب عجب: علم است و معرفت و طاعت و عبادت و غیر اینها از کمالات نفسانیه مانند: ورع و تقوا و شجاعت و سخاوت و نسب و حسب و کمال و مال و قوت و تسلط و جاه و اقتدار و بسیاری اعوان و انصار و زیرکی و ذکا و فهم و امثال آنها.

و اما عجب به علم، پس علاج آن این است که بدانند که علم حقیقی آن است که آدمی را به خود شناساند، و او را به خطر و تشویش و خاتمه امر دانا نماید، و او را از عظمت و عزت و جلال خداوندی آگاه کند، تا بداند که سزاوار بزرگی و کبریا، او است و بس؛ و به غیر از او هر چه هست هیچ و نابود بوده و کمال و صفات جلال از او مفقود است.

و شکی نیست که این علم، خوف و مذلت و خواری و مسکنت را زیاد می کند، و آدمی را معترف به قصور و تقصیر خود می سازد. و علمی که آدمی را متنبه نسازد و خائف نگرداند علم حقیقی نیست بلکه از علوم دنیویه است که از حرف و صنایع است، یا آن که صاحب آن خبیث النفس است، و بدون این که دل خود را از اخلاق رذیله صاف نموده باشد مشغول علم شده؛ لہذا ثمره آن به جز خیانت نخواهد بود.

مانند بارانی که از آسمان فرود می آید در نهایت صافی و خوش گواری؛ پس اگر درختی که میوه آن تلخ است از آن آب بخورد تلخی میوه اش افزون می شود، و اگر درختی که میوه اش شیرین است از آن آشامد، شیرین تر خواهد شد. و هم چنین هر گاه در صدف ریزد مروارید غلطان گردد، و اگر در دهان افعی رود سم قاتل خواهد شد.

هم چنین علم هر گاه در قلب خالی از زذایل وارد شود ثمره او خوف و خشیت و ذلت و خاک ساری خواهد بود. و اگر در محل او خبیث باشد و از زذایل پاک نشده باشد ثمره او عجب و خودبینی و کبر و بزرگی خواهد بود.

قال الله تعالی:

«انما یخشی الله من عباده العلماء» (۱)؛

(از بندگان خدا فقط دانشوران از او می ترسند).

ص: ۱۴۲

«و البلد الطیب یخرج نباته و باذن ربه ی و الذی خبث لا یخرج الا نکدا»<sup>(۱)</sup>؛

(و سرزمین پاک، گیاهش به خواست پروردگارش، بیرون آید - یعنی فراوان و پر بار - و زمین ناپاک گیاهش بیرون نیاید مگر اندکی).

پس سزاوار عالم آن است که خود را به نوعی بدارد که مولای او می طلبد، و بداند که امر بر عالم شدیدتر و محنت بر او محکم تر است. از جاهل می گذرند آن چه را که عشر آن را از عالم نمی گذرند؛ زیرا که اگر قدم عالم لغزید قدم جمعی می لغزد.

و باید بداند که علم بدون عمل ثمر ندارد بلکه موجب حسرت و ندامت است در روز قیامت. اگر محض علم ثمر داشت و موجب بزرگی می شد، می بایست شیطان از همه کس بزرگ تر و جلیل تر باشد.

خداوند عالم در قرآن بلعم بن باعورا را تشبیه به کلب نموده<sup>(۲)</sup>، و علمای یهود را به حمار مثال زده<sup>(۳)</sup>.

و در حدیث نبوی مروی است که در روز قیامت عالمی را می آورند و به جهنم می افکنند به نوعی که روده های او بیرون می افتد، و بر دور آنها می گردد چون خری که بر دور آسیا گردد؛ پس او را گرد دوزخ می گردانند تا همه اهل جهنم او را مشاهده کنند. پس او را گویند که تو را چه شده است؟ گوید: من مردم را به خوبی می خواندم و خود نمی کردم، و از بدی منع می کردم و خود مرتکب آن می شدم<sup>(۴)</sup>.

ص: ۱۴۳

---

۱- اعراف، آیه ۵۸.

۲- همان، آیه ۱۷۶.

۳- جمعه، آیه ۵.

۴- جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۸۶.

و در اخبار و احادیث متعدده وارد شده که کسی که وصف نماید صفت خوبی را و بیان کند که فلان صفت خوب است و خود متصف به آن صفت نباشد، آن شخص اشد ناس است در روز قیامت از حیث حسرت و ندامت (۱).

پس شخص عالم عاقل بعد از تأمل در اینها می داند که علم بدون عمل نافع نیست بلکه مضر است، پس چه گونه به او عجب می کند و او را سبب بزرگ دانستن و عظیم شمردن خود می گرداند؟

و اما عجب به طاعت و عبادت و سایر صفات نفسیه از ورع و تقوا و صبر و شکر و سخاوت و شجاعت و نحو آنها، پس علاج آنها این است که تأمل نماید که اینها هیچ یک با عجب نفعی ندارد و عجب مبطل آنها است. پس چه گونه شخص عاقل اعتماد می کند بر چیزی و عملی که باطل و باطل و از درجه قبول ساقط و هابط است؟

و ایضا باید شخص عاقل تأمل نماید که این اموری را که سبب عجب و خودستایی قرار داده، یا افعال و اعمالی است که به قدرت و اختیار او است، یا از اموری است که از تحت قدرت و اختیار او خارج است؛ بلکه این اشیا در آن حلول کرده و او محل و مقام آنها است، مانند: حسن و جمال و حسب و نسب و صحت اعضا و نحو آنها.

اگر از قبیل قسم ثانی است، عجب به او عین حماقت است؛ زیرا که عجب به امر غیر اختیاری، معقول نیست و از طریقه عقل و دانش خارج است.

و اگر از قبیل قسم اول است، باید فکر کند و تأمل نماید که این اعمال و افعال اگر چه به قدرت و ارادت و مشیت او است، و لکن اینها به اختیار او

ص: ۱۴۴

نیست؛ بلکه خداوند عالم از جود و فضل و کرم و عنایت خود اینها را در انسان خلق کرده و انعام فرموده، بدون استحقاق بلکه به مجرد فضل و کرم، و با وجود اینها نیز مستقل در امر نیست بلکه موقوف است به امضا و اراده و مشیت الهی، و بدون اینها محال است صدور فعلی از افعال؛ پس هر گاه توفیق عطا فرمود آن نیز نعمتی است بدون استحقاق بلکه به مجرد فضل و احسان.

و اگر گمان کند که این توفیق به جهت اتصاف او است به بعضی صفات باطنیه محموده مثل محبت و نحو آن، گوییم که همین عمل و محبت نیز نعمتی است از جانب خداوند عالم بدون استحقاق؛ پس باید عجب نماید به فضل و کرم الهی که چه گونه به او انعام فرموده و تفضل فرموده بدون سبق استحقاقی. پس معنا ندارد که عالم به علم خود عجب نماید، و عابد به عبادت خود، و صالح به صلاح خود، و مال دار به مال خود، و قوی به قوت خود عجب نماید؛ زیرا که مجموع این امور از تفضلات باری است. پس باید مشغول شود به شکر و ذکر و حمد پروردگار خود، و بداند که این شکر، نعمت دیگری است که موجب شکر دیگری می شود، و هکذا تا آن که بداند که خودش عاجز و قاصر است در این درگاه؛ و الله الموفق.

تنبيه: (در شکسته نفسی است)

بدان که ضد صفت عجب و خودنمایی، شکسته نفسی و خود را حقیر شمردن و ذلیل و پست دانستن است. و این از بهترین صفات و کمالات است، و فایده آن در دنیا و آخرت بی حد و حصر، و هر که به مرتبه ای رسید به این صفت رسیده، و هیچ کس خود را ذلیل نشمرد مگر این که خدا عزیزش گرداند، و احدی خود را نیفکند مگر این که خدا برداشت او را؛ زیرا

ص: ۱۴۵



که خدا در نزد قلوب منکسره است.

و اخبار در مدح این صفت بسیار است، و از آن جمله در حدیث نبوی می فرماید که: با هر کسی دو ملک است که اگر آن شخص خود را بزرگ شمرد می گویند: خداوندا او را ذلیل کن، و اگر خود را وضع و خوار شمرد می گویند: خداوندا او را بردار(۱).

مروی است که: خدا به موسی بن عمران وحی فرستاد که: ای موسی، هیچ می دانی چرا تو را برگزیدم و اختیار کردم به سخن گفتن با من؟ عرض کرد که: به چه سبب بود؟ فرمود که: من ظاهر و باطن بندگان خود را دیدم، هیچ یک را ندیدم که ذلت ایشان از برای من چون تو باشد. ای موسی! تو هر وقت نماز می کردی رخسار خود را بر زمین می گذاردی(۲).

و در بعضی از روایات وارد شده که: چون خداوند عالم به کوه ها وحی کرد که من کشتی نوح را بر کوهی خواهم گذاشت، همه کوه ها گردن کشیدند و خود را بلند کردند مگر جودی که خود را حقیر شمرد و با خود گفت که با وجود این کوه ها کجا بر من قرار خواهد گرفت؟ پس کشتی بر آن قرار گرفت(۳).

و از جمله فواید شکسته نفسی آن است که در نزد همه مردم بزرگ محترم می باشد و همه دل ها او را دوست می دارند، به خلاف کسی که خود را بزرگ می شمارد، البته از دل ها دور و مردم از او در نفورند.

و ظاهر این است که انکسار نفس و استحقار آن واجب نباشد اگر چه از کمالات است؛ زیرا که آن قدر که از ادله فهمیده شده حرمت عجب است نه

ص: ۱۴۶

۱- بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۲۵.

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۲۳.

۳- همان، ص ۱۲۴.

## فصل چهارم: در کبر و تکبر است

### اشاره

بدان که کبر عبارت است از این که آدمی خود را بالاتر از دیگری ببیند و اعتقاد برتری خود را به غیر داشته باشد.

و فرق این از عجب آن است که (در عجب باید) آدمی خود را بزرگ بداند و عظیم بشمارد و شخصی داند و خودپسند باشد، اگر چه پای کس دیگر در میان نباشد؛ و در کبر باید که پای غیر نیز میان آید تا خود را از آن برتر داند و بالاتر ببیند.

و این کبر صفتی است در نفس و باطن، و از برای این صفت در ظاهر آثار و ثمراتی چند است، و اظهار آن آثار را تکبر گویند. و آن آثاری است که باعث حقیر شمردن دیگری و برتری بر آن می گردد، مثل مضایقه داشتن از هم نشینی با او یا هم خوراکی با او و امتناع از پهلو نشستن او یا رفاقت او و انتظار سلام کردن او و توقع ایستادن در نزد او و پیش افتادن از او در راه رفتن و تقدم بر او در نشستن و امثال اینها.

و از جمله آثار کبر است خرامان و دامان کشان راه رفتن. و بعضی از این افعال گاهی از حسد و کینه یا ریا نیز صادر می شود اگر چه آدمی خود را بالاتر هم نداند، و این آثار و افعال را تکبر می گویند. پس کبر سبب تکبر است، و تکبر مسبب از کبر است غالباً.

و آیات و اخباری که دلالت بر حرمت کبر و تکبر می کند بسیار است.

قال الله تعالی: «یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار» (۱)؛

(و این گونه خدای بر دل هر گردن کش خودکامه ای مهر می نهد).

ص: ۱۴۷

و قال: «انه و لا يحب المستكبرين» (۱)؛

(همانا او گردن کشان را دوست ندارد).

و قال: «سأصرف عن ايتي الذين يتكبرون» (۲)؛

(به زودی کسانی را که در زمین به ناحق بزرگ منشی می کنند از آیات خویش بگردانم).

و قال: «و الملائكة باسطوا ايديهم اخرجوا انفسكم - الی قوله - و كنتم عن ايته تستكبرون» (۳)؛

(در حالی که فرشتگان دست های خویش گسترده و به آنها گویند: جان های خویش بر آرید امروز، به سزای آن سخنان ناروا که درباره خدا می گفتید و در برابر آیات او گردن کشی می کردید به عذاب خوارکننده کیفر داده خواهید شد).

و قال: «ادخلوا ابوب جهنم خلدین فیها فبس مئوی المتکبرین» (۴)؛

(به دروازه های دوزخ در آید، در آن جا جاویدان باشید، پس بد است جایگاه گردن کشان).

و قال: «فالدین لا یومنون بالآخره قلوبهم منکره و هم مستکبرون» (۵)؛

(پس کسانی که به سرای واپسین ایمان ندارند، دلهاشان ناشناسنده است و آنان گردن کشان اند).

ص: ۱۴۸

۱- نحل، آیه ۲۳.

۲- اعراف، آیه ۱۴۶.

۳- انعام، آیه ۹۳.

۴- زمر، آیه ۷۲.

۵- نحل، آیه ۲۲.

و قال: «ان الذين يستكبرون عن عبادتي سيدخلون جهنم داخرين» (۱)؛

(همانا کسانی که از پرستش من سرکشی کنند زودا که خوار و سرفکننده به دوزخ در آیند).

و قال: «ان في صدورهم الاكبر ما هم ببلغيه» (۲)؛

(در سینه هاشان جز بزرگ منشیی که بدان نرسند نیست).

و از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مروی است که داخل بهشت نمی شود هر که به قدر یک دانه خردل کبر در دل او باشد (۳).

و فرمودند: هر که خود را بزرگ شمارد و تکبر کند در راه رفتن، ملاقات خواهد کرد پروردگار را در حالتی که بر او غضبناک باشد (۴).

و فرمودند که: خداوند عالم فرمودند که: کبریا و بزرگی از برای من است، و عظمت و برتری سزاوار من است؛ هر که خواهد در یکی از آنها با من برابری کند او را به جهنم خواهد افکند (۵).

و ایضا فرمودند که: متکبرین را در روز قیامت محشور خواهند کرد به صورت مورچه های کوچک، و پامال همه مردم خواهند شد به جهت بی قدری که در نزد خدا دارند (۶).

و ایضا فرمودند که: در جهنم وادی (ای) است که او ار هبهب گویند، و بر خدا ثابت است هر جبار متکبری را در آن جا جای دهد (۷).

ص: ۱۴۹

۱- غافر، آیه ۶۰.

۲- غافر، آیه ۵۶.

۳- کافی، ج ۲، ص ۳۱۰.

۴- الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۵۶۹.

۵- کنز العمال، ج ۳، ص ۵۲۶.

۶- ثواب الاعمال، ص ۲۲۲.

۷- جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۰۳.

و از حضرت باقر (علیه السلام) مروی است که: از برای متکبرین در جهنم وادی (ای) است که آن را سقر نامند، و از شدت حرارت خود به خدا شکایت کرد و رخصت طلبید که یک نفس بکشد، پس یک نفس کشید و از نفس آن جهنم سوخت (۱).

و فرمود: متکبرین را در روز قیامت به صورت مورچگان محشور خواهند کرد تا مردم از حساب فارغ شوند (۲).

و فرمود: هیچ کس نیست که تکبر کند مگر این که در خود پستی می یابد که می خواهد آن را به تکبر بیوشاند (۳).

و فرمود که: در آسمان دو ملک موکلند به بندگان که هر که تواضع کند او را بلند مرتبه کنند، و هر که تکبر کند او را پست رتبه نمایند (۴).

و فرمود که: جبار ملعون کسی است که به حق جاهل باشد و مردم را حقیر شمارد (۵)، الی غیر ذلک من الاخبار.

### (اقسام تکبر)

#### اشاره

بدان که تکبر بر چند قسم است:

قسم اول: تکبر بر خداوند عالم است، مثل تکبر فرعون و نمرود؛

قسم دوم: تکبر بر انبیاست، مثل تکبر کفار؛

قسم سیم: تکبر بر عباد الله است.

و قسم اول افحش است از کل، و قسم ثانی افحش است از ثالث: و دو

ص: ۱۵۰

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۱۰ و المحاسن، ج ۱، ص ۱۲۳.

۲- کافی، ج ۲، ص ۳۱۱ و المحاسن، ج ۱، ص ۱۲۳.

۳- همان.

۴- همان، ص ۱۲۳.

۵- همان، ص ۳۱۱.

قسم اول کفر است و قسم ثالث معصیت کبیره است.

و ایضا از برای کبر چند درجه و مرتبه است:

اول: آن است که کبر مستقر در قلب هست و اظهار برتری هم می کند و آثار و افعال هم از او صادر می شود؛ مثل این که در مجالس بالاتر نشیند و خود را بر امثال و و اقران خود مقدم بدارد و روی خود را از ایشان بگرداند و عبوس کند و چین بر جبهه افکند. و کسی که کوتاهی در تعظیم او نماید بر او انکار و اظهار و مفاخرت و مباهات نماید و درصدد غلبه بر ایشان باشد در مسائل علمیه و افعال عملیه.

دویم: آن که کبر در قلب او مستقر و ثابت است و کردار متکبرین از او صادر می شود اما به زبان نیاورد و اظهار بزرگی نکند.

سیم: آن است که اصل کبر در قلب او مستقر هست اما در گفتار و کردار اصلا اظهار ننماید.

و ظاهر آیات و اخبار حرمت هر سه مرتبه است، اگر چه اول افحش از ثانی است، و ثانی افحش از ثالث است. بلی! هر گاه صاحب مرتبه ثالثه در مقام مجاهده باشد، به نحوی که در این جهت بر خود غضبناک باشد و احیانا گاهی بی اختیار میل به برتری نماید گناهی بر او نیست و خدا توفیق نجات به او کرامت می فرماید: بمنه و لطفه.

و اگر در قلب او اصلا کبر نباشد و لکن اظهار بزرگی نماید به گفتار یا به رفتار و آثار کبر از او ظاهر شود، مثل: تقدم در نشستن و راه رفتن و امثال اینها؛ پس اگر باعث او حسد یا عداوت و کینه یا ریا و نحو آنها از امور محرمه بوده باشد دور نیست حرمت آن. و اگر باعث او از امور مباحه بوده باشد ظاهرا عیبی ندارد، هم چنان که دلالت می کند بر این مطلب بعض اخبار، علاوه بر سیره مستمره بین الاخیار در جمیع اعصار و امصار.

ص: ۱۵۱

و ممکن است قول به این که بزرگی و تفوق و ترفع بر غیر مطلقاً حرام است؛ زیرا که آن تکبر است و تکبر حرام است مطلقاً، نظر به عموم ادله از کتاب و سنت و غیرهما؛ لکن مجرد تقدم در نشستن و راه رفتن و امثال آنها مستلزم تکبر و ترفع بر غیر نیست، بلکه قدر مشترک است ما بین آن و غیر آن از امور مباحه. و ممیز در امثال آن امور، نیت و قصد است؛ پس اگر صدور این امور از جهت این است که خود را بهتر و بزرگ تر از غیر بدانند تکبر خواهد بود، و اگر از این جهت نباشد بلکه از جهت اغراض مباحه باشد تکبر نخواهد بود.

پس حقیقت تکبر اظهار عظمت و بزرگی به خود بستن است، و حقیقت کبر خود را بهتر و بزرگ تر دانستن (است) از غیر فی الواقع و نفس الامر.

پس هرگاه متصف به صفتی از صفات کمالیه باشد که شخصی دیگر متصف به آن صفت نباشد، مثل این که خود متصف به صفت علم باشد و دیگری نباشد یا مثل آن نباشد، پس محض اعتقاد به این که من اعلم از غیر هستم کبر نیست. و اگر در این صورت، خود را به واسطه این صفت، بهتر و بزرگ تر از غیر بدانند کبر است، و اگر خود را بهتر از غیر ندانند بلکه بگویند: مدار در خوبی و بدی بر عاقبت امر و نجات و عدم نجات و تقرب عند الله و عدم تقرب است، و شاید که در آن غیر، صفتی باشد که موجب نجات او باشد و در من صفتی باشد که موجب هلاکت من گردد، این کبر نخواهد بود؛ ان شاء الله.

و به آن چه ذکر شد بعضی علما اشاره فرموده اند به قول خود که فرموده (۱): حکم به بهتری خود از دیگری از غایت جهل و سفاهت است؛ زیرا که می تواند که اخلاق کریمه ای در آن غیر باشد که این متکبر آگاه

ص: ۱۵۲

نباشد که مرتبه او در نزد خدا بالاتر و بیشتر باشد، و چه گونه صاحب بصیرت جرأت می کند که خود را بر دیگری ترجیح دهد با وجود این که مناط امر، خاتمه است و خاتمه کسی را بهتر از خدا نمی داند، با وجود این که همه کس آفریده یک مولا و بنده یک درگاه اند. پس لازم است بر هر کسی که به احدی به نظر عداوت و بد نظر نکند بلکه کل را به چشم خوبی و دوستی ملاحظه کند.

هان تا نگرایی کجا رواست عالم پرهیزگار، نهایت انکسار از برای فاسق شراب خوار به جا آورد و او را از خود بهتر داند با آن که او را آشکار به فسق و فجور مشغول می بیند، و به تقوا و ورع خود یقین دارد؛ و نیز چرا جایز است که مرد متدین، گمراه کافری یا فاسق فاجری را دوست داشته باشد با آن که خدا او را دشمن دارد، و احادیث بر بغض فی الله و ترغیب دشمنی در راه خدا متواتر است؛ زیرا که گوییم که تواضع و فروتنی این نیست که نهایت ذلت و انکسار به عمل آورد، و نه این که از برای خود هیچ مزیتی بر غیر نبیند؛ چه ممکن نیست که دانای به علمی، خود را در این علم برتر از جاهل به آن نبیند؛ بلکه حقیقت تواضع آن است که خود را فی الواقع بهتر و خوب تر و در نزد خدا مقرب تر نداند، و هم چنین نداند که به خودی خود مستحق برتری است بر دیگری، و آثار تکبر را به ظهور نرساند؛ زیرا که مناط امر، خاتمه است و هیچ کس به خاتمه دیگری عالم نمی تواند شد. شاید که کافر هفتاد ساله با ایمان از دنیا برود و عابد صد ساله خاتمه امرش به خیر نباشد.

و بالجمله، ملاحظه خاتمه، و فهمیدن این که برتری و کمال نیست مگر به قرب خداوند سبحان و سعادت در آخرت، نه آن چه در دنیا ظاهر می شود از اعمال به آن چه را اهل دنیا کمال تصور می کنند، مقتضی نفی کبر و



تواضع است.

و اما مقده بغض فی الله و دشمنی از برای خدا. پس جواب آن این است که هر کسی را باید دوست داشت از راه این که مخلوق خدا و آفریده او است، و به این جهت و جهتی که مذکور شد خود را از آن بالاتر ندانست. و اما دشمنی با او و غضب بر او به جهت کفر و فسق ضرر ندارد، و منافاتی نیست میان خشم و غضب از برای خدا بر یکی از بندگان او به جهت معصیتی که از او صادر شده، و میان بزرگی نکردن بر او؛ زیرا که خشم تو از برای خدا است نه از برای خود، و خدا تو را در هنگام ملاحظه معاصی، امر به غضب فرموده است، و تواضع و کبر نکردن نسبت به خود تو است؛ یعنی: خود را از اهل سعادت و بهشت و او را از اهل شقاوت و جهنم ندانی، بلکه ترس بر خود به جهت گناهان پنهانی که از تو صادر شده بیش از ترس بر آن شخص باشد از این گناهی که از او ظاهر گشته.

پس لازم بغض فی الله و غضب بر او این نیست که بر او تکبر و برتری کنی و قدر و مرتبه خود را از او بالاتر دانی. و این مانند آن است که بزرگی را فرزندی و غلامی باشد و غلام را موکل بر فرزند خود نماید که او را ادب بیاموزد، و چون که خلاف قاعده از او سرزند تادبیش کند و بزند؛ پس آن غلام چنان چه خیرخواه و فرمان بردار باشد باید هر وقت آن چه را از آن فرزند که لایق او نیست ببیند او را بزند و به جهت اطاعت آقای خود بر آن غضب کند، اما چون فرزند آقای او است او را دوست داشته و تکبر و برتری بر او نکند بلکه تواضع و فروتنی کند و قدر را در پیش آقا بالاتر از آن فرزند نداند.

بدان که از اقسام تکبر، افتخار است؛ یعنی: مباحات به لسان به چیزی که توهم می کند او را کمال؛ مثل افتخار به نسب و امثال آن؛ هم چنان که از

ص: ۱۵۴

اقسام کبر، بغی است؛ یعنی: صعوبت انقیاد تابعیت از برای کسی که لازم است انقیاد و تابعیت آن. و گاهی تفسیر کرده شده است به مطلق علو و استطاله، اعم از این که محقق شود در ضمن عدم انقیاد و متابعت از برای لازم الاطاعه، یا در ضمن ظلم و تعدی بر غیر، یا در ضمن یکی از افعال و آثار کبر.

### تنبیه:

بعد از آن که دانستی که کبر و تکبر از مهلکات عظیمه است، پس لازم است که کمال سعی و جد و جهد در رفع آن نمایی. و گاهی می شود که شیطان امر را مشتبه می کند بر شخص و اعتقاد می کند که خالی از کبر و تکبر است و در واقع و نفس الامر خالی نیست؛ پس باید که در مقام امتحان برآید تا خاطر جمع شود که از این مرض مهلک خالی است. و امتحان به این طور می شود که رجوع نماید به علامات و امارات کبر و تواضع. اگر علامات کبر در او موجود است معلوم است که خالی از کبر نیست، و اگر علامات تواضع در او موجود است و علامات کبر از او منتفی است مشخص می شود که خالی از کبر و متواضع است.

### (علامات کبر)

و علامات کبر چند چیز است:

اول: آن که چون در مسئله ای از مسائل گفت و گو کنند و حق با خصم باشد، قبول او و اعتراف به حقیقت و اظهار شکرگزاری بر او مشکل و گران باشد.

دویم: آن که چون به مجالس و محافل وارد شود گران باشد بر او تقدم

ص: ۱۵۵

امثال و اقران بر او. هم چنین در وقت راه رفتن گران باشد بر او تنها رفتن یا پیاده رفتن با عقیب غیر راه رفتن.

حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: (از نشانه های تواضع این است که) آدمی در مکانی که پست تر از جای او باشد بنشیند، و به جایی که پایین تر از جای دیگر است، راضی شود، و ترک مجادله نماید اگر چه حق با او باشد، و نخواهد که او را بر تقوا و پرهیزگاری مدح کنند(۱).

و بعضی از متکبرین طالب صدر که می خواهد امر را مشتبه کند عذر می آورد که مومن باید خود را ذلیل نکند، و بعضی از متشبهان به اهل علم متمسک می شوند که علم را نباید خوار کرد.

و این از فریب شیطان لعین است. ای بی چاره مسکین! بعد از آن که در مجلسی جمعی از اقران و امثال تو باشند چه ذلتی است در زیر دست آنها نشستن؟ و چه خواری از برای علم است؟ سخن در کسانی است که آنها نیز مثل تو هستند یا نزدیک به تو، این عذر اگر مسموع باشد در جایی است که مومنی در مجمع اهل کفر باشد، یا صاحب علمی در مجمع فساق و ظلمه حاضر شود. علاوه بر این که اگر عذر تو این است چرا اگر اتفاقاً در جایی زیر دست نشینی متغیر الحال و مضطرب می شوی؛ بلکه گاه است که خود را چون کسی تصور می کنی که عیبی از آن ظاهر شده باشد؛ به یک بار زبردست نشستن ذلت ایمان و علم نمی رسد. هزار مسلمان و عالم را می بینی که انواع مذلت به ایشان می رسد چنان متغیر نشوی که به یک گز زمین جایت تفاوت کند، و چنان می دانی که این حرمت علم و ایمان است. نه چنین است، بلکه آن شایبه شرک و جهل است که در باطن تو است.

و بعضی از متکبرین هستند که چون وارد مجمعی می شوند و در صدر،

ص: ۱۵۶

---

۱- کافی، ج ۲ ص ۱۲۳.

جایی نمی بینند، در صف نعال می نشینند، با وجود این که میان صدر و صف نعال مکان خالی بسیار می باشد، یا بعضی اراذل را میان خود و میان کسانی که در صدراند می نشانند که بفهمانند که این جا که ما نشسته ایم نیز صدر است یا این که ما خود از صدر گذشته ایم. و گاه است در زاویه ای که صدر قرار داده اند جا نیست، زاویه دیگر مقابل آن را در صف نعال رو به خود می کنند و می نشینند. و بسا باشد در راه رفتن چون میسر نشود که مقدم بر همه شود اندکی خود را پس می کشد تا فاصله میان او و میان پیش افتادگان حاصل شود.

و اینها همه نتیجه کبر است و اثر خباثت نفس و اطاعت شیطان. و این بی چاره این اعمال را می کند به جهت عزت خود و نمی داند که زیرکان به خباثت نفس او بر می خورند.

علامت سیم: آن است که سبقت گرفتن در سلام بر او دشوار و گران باشد.

علامت چهارم: آن که گران باشد بر او اجابت فقرا و بی چارگان در مهمانی و در سعی حوایج آنها و در هم نشینی با آنها. و هم چنین گران باشد بر او آمد و شد نمودن در کوچه و بازار از جهت خریدن آب و نان و گوشت و یا سایر مایحتاج و حمل نمودن آنها را به خانه.

مروی است که حضرت صادق (علیه السلام) مردی را دیدند از اهل مدینه که چیزی از برای عیال خود خریده بود و می برد، چون حضرت را دید، شرم کرد. حضرت به او فرمود که: از برای عیالت خریده و برداشته ای؟ به خدا قسم که اگر اهل مدینه نبودند هر آینه دوست داشتیم که من نیز از برای عیال خود چیزی بخرم و بردارم (۱).

ص: ۱۵۷

و ظاهر آن است که چون در آن وقت از امثال آن بزرگواران این نوع رفتار متعارف نبود و در نظر مردم قبیح می نمود و موجب عیب کردن مردمان و غیبت نمودن و مذمت کردن ایشان می شد به این جهت آن حضرت اجتناب می فرمودند.

و از این جا مستفاد می شود که چنان که امری ارتکاب او در عرف قبیح و باعث این شود که مردم ملامت کنند و به غیبت کردن صاحب آن مشغول شوند نکردن آن بهتر است. و این به حسب اشخاص و اوقات و و اعصار و امصار فرق می کند و مختلف می شود؛ و مدار و مناط این است که آن عمل در حق آن شخص به حد ملامت و ذلت در نزد مردم نرسد، پس باید نیک ملاحظه نماید تا فریب شیطان را نخورد.

علامت پنجم: آن که گران باشد بر او پوشیدن جامه های سبک و کهنه و درشت، و در بند جامه های نفیس باشد، و بر تحصیل جامه فاخر حریص باشد و آن را شرف و بزرگی داند.

و از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) مروی است که فرمود: من بنده ای هستم که روی خاک می نشینم، و با بندگان چیز می خورم، و جامه پشمینه می پوشم، و شتر را می بندم، و انگشتان خود را می لیسم، و چون بنده ای مرا بخواند اجابت کنم؛ پس هر که طریقه مرا ترک کند از من نیست (۱).

علامت ششم: آن که با بندگان و خدمت کاران خود در یک سفره طعام خوردن بر او دشوار و گران باشد.

علامت هفتم: آن که بخواهد که در پیش روی او بایستند، و تنها راه رفتن بر او مشکل باشد، بلکه بخواهد که عقیب او راه بروند. و بعضی از متکبرین را قرار این است که جمعی در پیش آنها راه می روند، و جمعی در عقب آنها.

ص: ۱۵۸

و علامات کبر بسیار است و منحصر در امور مذکوره نیست از اقوال و افعال و اطوار.

بدان که این امور مذکوره در وقتی علامت و دلیل بر کبر می باشند که منشأ آنها بزرگ دانستن خود باشد، و اما اگر این باعث نباشد بلکه سایر امور مباحه باشد دلیل بر کبر نخواهد بود.

و چون که منشأ کبر، عجب است، و اسباب و بواعث آن همان اسباب و بواعث عجب است، لهذا علاج کبر همان علاج عجب است اجمالا و تفصیلا.

و از معالجات مختصه به کبر این است که متذکر شود آیات و اخبار وارده در ذم او و مدح تواضع را.

و ایضا تامل نماید در این که مدار خیریت بر حسن عاقبت است، و با جهل به خاتمه چه گونه می توان حکم کرد به خیریت خود از شخص دیگر؟ با این که محتمل است که در آن شخص دیگر اخلاق کریمه و اعمال صالحه خفیه ای باشد که موجب نجات او باشد و در خود این شخص صفات رذیله ای باشد که موجب هلاکت او گردد؛ و مع ذلک چه گونه می تواند قطع کند به این که خود بهتر از دیگران است؟ و الله العالم.

قال الله تعالی: «و عباد الرحمن الذین یمشون علی الأرض هونا» (۱)؛

(و بندگان رحمان آنان اند که بر زمین با فروتنی و نرمی راه می روند).

و قال ایضا: «و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین» (۲)؛

(و بال خویش را برای کسانی از مؤمنان که تو را پیروی کردند فرود آر).

ص: ۱۵۹

---

۱- فرقان، آیه ۶۳.

۲- شعراء، آیه ۲۱۵.

بدان که ضد صفت کبر، تواضع است، و آن عبارت است از شکسته نفسی که نگذارد آدمی خود را بالاتر از دیگری ببیند، و لازم آن، کردارها و گفتار چند است که دلالت بر تعظیم دیگران و اکرام ایشان می کند.

و اخبار در فضل آن لاتعد و لاتحصی است از آن جمله حدیث نبوی است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند که: هیچ کس تواضع نکرد مگر آن که خدا او را بلند گردانید(۱).

مروی است که خداوند عالم به موسی (صلی الله علیه و آله وسلم) وحی کرد که من قبول می کنم نماز کسی را که از برای عظمت من تواضع کند، و بر مخلوقات من تکبر نکند، و در دل خود خوف مرا جای دهد، و روز را به ذکر من به پایان رساند، و به جهت من خود را از خواهش های نفس باز دارد(۲).

مروی است که روزی پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به اصحاب خود فرمود که: چرا من حلاوت عبادت را در شما نمی بینم؟ عرض کردند که چه چیز است حلاوت عبادت؟ فرمود: تواضع(۳).

و از آن حضرت مروی است که چهار چیز است که خدا کرامت نمی کند مگر به کسی که خدا او را دوست داشته باشد؛ یکی: صمت و خاموشی، و آن اول عبادت است؛ دویم: توکل بر خدا؛ سیم: تواضع؛ چهارم: زهد در دنیا(۴).

ص: ۱۶۰

۱- امالی شیخ طوسی، ص ۵۶.

۲- التحصین فی صفات العارفين، ص ۵ و الجواهر السنیه، ص ۷۵.

۳- تنبیه الخواطر ج ۱، ص ۲۰۱.

۴- کتاب التواضع و الخمول ابن ابی الدنيا، ص ۱۶۶.

و نیز از آن جناب مروی است که هر که فروتنی کند از برای خدا، خدا او را بر می دارد؛ و هر که تکبر کند خدا او را می افکند؛ و هر که قناعت کند خدا او را روزی می دهد؛ و هر که اسراف کند خدا او را محروم می گرداند؛ و هر که بسیار یاد مرگ کند خدا او را دوست می دارد. و (فرمود) هر که بسیار یاد خدا کند خدا او را در بهشت در سایه خود جای دهد(۱).

و اخبار به این مضمون بسیار وارد شده، و همین قدر کافی است از برای ارباب بصیرت و دانش.

بدان که هم چنان که کبر مذموم است، ذلت و پستی نیز مذموم است، و صفت تواضع حد وسط است میان طرفین افراط و تفریط که تکبر، و ذلت و خوار و ذلیل کردن خود باشد.

قال الله تعالی: «و لله العزه و لرسوله للمؤمنین»(۲).

و اخبار در منع از ذلت و خوار کردن خود نیز بسیار وارد شده؛

فقی الحدیث: لیس للمؤمن ان یذل نفسه(۳)؛ جایز نیست از برای مؤمن که ذلیل نماید خود را.

و این به حسب مقامات و اشخاص فرق می کند؛ پس عاقل باید با بصیرت باشد که به دام شیطان نیفتد، و الله الموفق للصواب و السداد.

## فصل پنجم: در غضب است

### اشاره

و آن حالتی است نفسانیه که باعث حرکت روح حیوانی می شود از داخل به جانب خارج از برای غلبه و انتقام.

و بیان این مطلب آن است که آدمی مرکب است از عناصر اربع که یکی

ص: ۱۶۱

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۲۲.

۲- منافقون، آیه ۸.

۳- این عبارت مضمون حدیث است که در جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۱۴ به آن اشاره شده.



از آنها آتش است که عبارت از حرارت است، و از برای انسان که اسباب غضب روی دهد آن حرارت در قلب او مشتعل می شود و آن خونی که در قلب او است می جوشد و منتشر می شود در عروق، و متصاعد می شود در اعلا- بدن؛ به این جهت سرخ می شود رو و چشم او؛ چون که بشره صفا دارد، مانند شیشه می ماند که در توی آن می نماید، و این در صورتی است که غضب بر ادنای خود بکند و بداند که بر او قادر می باشد وی می تواند تشفی کند.

و اما اگر غضب کند بر کسی که اعلائی از خود باشد و مایوس باشد از انتقام و تشقی، خون منجمد و منقبض می شود از ظاهر بدن تا جوف قلب، و به این جهت زرد رنگ می شود. و اگر غضب کند بر مثل و نظیر خود و شک کند در این که قدرت بر انتقام دارد یا نه؟ آن خون مردد می شود ما بین انقباض و انبساط، و به این جهت گاهی سرخ و گاهی زرد می شود. و شهوت این قوه غضبیه و لذتش در تشفی و انتقام است.

بدان که مذموم از قوه غضبیه حد افراط و تفریط آن است، و حد افراط از آن، آن است که از اطاعت عقل و شرع خارج باشد، مثل غضب اکثر مردم بر یک دیگر؛ و حد تفریط آن است که در مقام غضب، غضب نکند، و جزء ناری در او ضعیف باشد و حمیت و غیرت نداشته باشد، و در وقتی که منکرات ار مشاهده می نماید سکوت کند و متغیر نشود، و شاید به مرتبه ای برسد که بر حلال و محارم خود غیرت ندارد و این از اقبیح خصال است، و مذموم است عقلا و شرعا.

قال الله تعالی: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ» (۱)؛

ص: ۱۶۲

(ای پیامبر، با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر و درشتی نما).

و قال ایضا: «اشد آء علی الکفار رحماء بینهم» (۱)؛

(بر کافران سرسخت و در میان خود مهربان اند).

و ممدوح از آن، آن است که در مقام غضب، غضب کند؛ مانند جهاد و امر به معروف و نهی از منکر، و در غیر مقام غضب ساکت باشد. و بالجمله، از حکم عقل و شرع خارج نباشد.

و بعضی گفته اند که غضب منحصر است در قسم اول. و قسم ثانی غضب نیست بلکه ضد آن و از نتیجه جبن است. و قسم ثالث شجاعت است و ضد غضب است فی الحقیقه.

و بالجمله، قوه غضبیه هرگاه از اطاعت عقل و شرع خارج باشد مذموم است به حکم عقل و شرع.

قال الله تعالی: «و الکظمین الغیظ و العافین عن الناس» (۲)؛

(و فرو خوراندگان خشم و در گذرندگان از مردم).

و فی النبوی صلی الله علیه و آله: الغضب یفسد الایمان کما یفسد الخل العسل (۳)؛

غضب ایمان را فاسد می کند هم چنان که سرکه عسل را فاسد می کند.

و عن الصادق (علیه السلام): الغضب مفتاح کل شر (۴)؛

غضب کلید هر شری است.

و نیز از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) مروی است که: هرگز حق تعالی کسی را به جهل و تندخویی عزیز نکرده است، و هرگز کسی را به حلم و بردباری

ص: ۱۶۳

---

۱- فتح، آیه ۲۹.

۲- آل عمران، آیه ۱۳۴.

۳- کافی، ج ۲، ص ۳۰۲.

۴- همان، ص ۳۰۳.

ذلیل نکرده است (۱).

و اخبار در منع و مذمت آن به حد تواتر است.

### (مفاسد غضب)

و مخفی نماند که غضب علاوه بر این که از مهلکات و صفات خبیثه است، لوازم و آثاری چند نیز بر او مترتب می گردد که همه آنها مهلک و قبیح است؛ چون دشنام و فحش و اظهار بدی مسلمین و شماتت ایشان و سر ایشان را فاش کردن و پرده ایشان را دریدن و سخریه و استهزا به ایشان کردن و غیر اینها از اموری که از عقلا سر نمی زند.

و از جمله مفاسد غضب آن است که البته آدمی بعد از تسکین نائره آن، نادم و پشیمان و افسرده خاطر و غمناک می گردد، و باعث دشمنی دوستان و شماتت دشمنان می گردد، و موجب سخریه و استهزای اراذل و اوباش و تالم قلب و تغیر مزاج و بیماری تن می گردد. و بالجمله، مفاسد مترتبه بر آن لاتعد و لاتحصی است. و تعجب آن است که بعضی چنان توهم می کنند که شدت غضب از مردانگی است، با وجود این که افعالی که از غضبناک صادر می شود افعال اطفال و مجانین است نه کردار عقلا و مردان؛ چنان که مشاهده می شود که کسی که شدت غضب بر او مستولی شد حرکات قبیحه و افعال ناشایسته از دشنام و هرزه گویی و سخن های رکیک از او سر می زند، و بسا باشد که دشنام به جمادات و حیوانات می دهد و کاسه و کوزه می شکنند و جامه خود را می درد و بر سر و صورت خود می زند و پدر و مادر خود را دشنام می دهد. و گاهی چون مستان و مدهوشان به هر طرف می دود و بسا باشد که بی هوش و مدهوش می شود و بی حال می افتد. و چه گونه امثال این

ص: ۱۶۴

امور نشانه مردانگی و علامت شیردلی می باشد؟ و حال آن که پیغمبر ما (صلی الله علیه و آله وسلم) فرموده که: شجاع کسی است که در حالت غضب خود را تواند نگاه داشت (۱).

### (علاج غضب)

و بعد از آن که معلوم شد که غضب از صفات خبیثه و از امراض مهلکه است پس بر هر عاقلی لازم است که درصدد معالجه او برآید؛ و علاج او به چند امر می شود:

اول: آن که سعی کند در ازاله اسبابی که باعث هیجان غضب می شود؛ مثل فخر و کبر و عجب و غرور و لجاج و مرا و استهزا و حرص و دشمنی و حب جاه و مال و امثال اینها از صفات ردیه که هر یک خود مرضی است مهلک، و لابد است از ازاله آنها در رفع صفات خبیثه غضب.

دویم: آن که ملاحظه اخبار و آثاری کند که در مذمت غضب وارد شده، چنان که بعضی از آنها ذکر شد.

سیم: آن که ملاحظه کند اخبار و آثاری که در مدح و فضیلت و ثواب نگاه داشتن خود از غضب وارد شده، و فواید آن را به نظر آورد؛ مثل حدیث نبوی که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: که هر که نگاه دارد غضب خود را از مردم، خداوند عالم، او را نگاه می دارد از عذاب روز قیامت (۲).

و از حضرت باقر (علیه السلام) مروی است که: در تورات نوشته شده که ای موسی! نگاه دار غضب خود را از کسانی که من تو را صاحب اختیار آنها کرده ام، تا من نیز غضب خود را از تو باز دارم (۳).

و از حضرت صادق (علیه السلام) مروی است که: خداوند عالم، به بعض از

ص: ۱۶۵

---

۱- عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۱۰۷.

۲- کافی، ج ۲، ص ۳۰۵.

۳- همان، ص ۳۰۳.

پیغمبران وحی فرستاد که: ای فرزند آدم! در وقتی که غضبناک گردی مرا یاد کن تا من هم تو را در وقت غضب یاد کنم و تو را هلاک نسازم (۱).

و نیز از آن حضرت مروی است که مردی از اهل بادیه به خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آمد و عرض کرد که من مردی هستم بادیه نشین، مرا کلمه ای یادده که جامع خیر دنیا باشد. آن حضرت فرمود که: هرگز غضب مکن.

و سه مرتبه آن اعرابی همان عرض را کرد، همان جواب را شنید (۲).

و نیز از آن بزرگوار مروی است که هر که غضب خود را باز دارد از کسی، خداوند عیوب او را می پوشاند (۳).

و اخبار در این خصوص بی حساب است.

چهارم: آن که ملاحظه کند اخباری را که در فضل و فواید حلم وارد شده، چنان که بعضی از آنها ذکر خواهد شد؛ ان شاء الله. پس خود را خواهی نخواستی بر حلم بدارد، و حلم و بردباری را بر خود بیند، و غضب و خشم را ظاهر نسازد، اگر چه در دل خشمناک باشد. و اگر کسی مدتی چنین کند به تدریج عادت می شود و حسن خلق از برای او ظاهر می شود و غضب برطرف می شود.

پنجم: آن که هر قول یا فعلی که از او صادر می شود در آن فکر کند و تدبر نماید و ببیند که اگر مخالف عقل یا شرع است از آن احتراز نماید.

ششم: آن که اجتناب کند از مصاحبت کسانی که قوه غضبیه ایشان غالب، و از فضیلت حلم خالی هستند، و مصاحبت و مجالست نماید با صاحبان حلم و وقار و کسانی که مانند کوه پابرجا از هر باد ضعیفی از جا در نمی آیند؛ زیرا که در این طریقه مدخلیتی است عظیم از برای تحصیل اخلاق حسنه.

ص: ۱۶۶

---

۱- همان، ص ۳۰۳.

۲- همان، ص ۳۰۳.

۳- همان، ص ۳۰۳.

هفتم: آن که ملاحظه کند که آن چه در عالم واقع می شود همه به قضا و قدر و مشیت الهی است، و جمیع موجودات، مسخر قبضه قدرت او است. و در ید قدرت و کفایت او است، و خدا هر چه از برای بنده خلق کرده البته خیر و صلاح خواهد بود، و بسا باشد که مصلحت او در فقر و فاقه و گرسنگی و تشنگی و خاری و ذلت او بوده باشد؛ و چون این را دانست، می داند که دیگر غضب کردن بر دیگران و انتقام کشیدن از ایشان راهی ندارد؛ زیرا که هر امری که روی می دهد، از جانب حکیم خیرخواه روی می دهد، و اگر هم خواهد که در مقام انتقام بر آید، به خداوند عالم واگذارد؛ فانه قوی ذو انتقام

هشتم: آن که متذکر شود که غضب نیست مگر از مرض قلب و نقصان عقل که باعث آن ضعف نفس است، نه از شجاعت و قوه نفس. و از آن جهت است که دیوانه زودتر از عاقل غضبناک می شود، و مریض از تن درست زودتر به غضب می آید، و هم چنین پیران ضعیف المزاج زودتر از زنان، و زنان زودتر از مردان از جا در می آیند، و صاحبان اخلاق بد زودتر از ارباب صفات حسنه به خشم می آیند؛ آیا نمی بینی که کسی که زذل است، به فوت یک لقمه از جهت خواهش خود غضب می کند؟ و بخیل از برای فوت یک حبه غیظ می کند؟ حتی این که به جهت فوت ادنی شیء غیظ می کند بر اعزه اهل و اولادش. و صاحبان نفوس قویه، اجل شأنا هستند از این که از برای امثال این امور مضطرب و متغیر گردند؛ بلکه مثل کوه عظیم می باشند که به واسطه این بادهای جزئیة متحرک نمی شوند.

و اگر در آن چه ذکر شد تشکیک داری، نظر کن به طبقات موجودین ناس، و رجوع کن به کتب و تواریخ، و استماع کن حکایات گذشتگان را تا آن که بدانی حلم و عفو و فرو بردن خشم، طریقه انبیا

و حکما و اکابر ملوک و عقلا است، و غضب صفت اتراک و اکراد و جهال و اغنیا است.

نهم: آن که متذکر شود که قدرت خداوند بر او، اقوا و اشد است از قدرت او بر این ضعیف؛ پس حذر کند و ایمن نباشد از غضب خدا بر او در وقت غضب او بر این ضعیف.

دهم: این که متذکر شود این که این شخص که بر او غضب و تندی می کند بسا باشد که قوی گردد و در مقام اذیت و آزار بر آید.

لا تهن الفقير علك أن \*\*\* ترکع یوما والدهر قد رفعه

یازدهم: این که تأمل کند در سببی که باعث هیجان غضب می گردد، و اغلب اوقات، سبب هیجان این است که مبادا در نظرهای مردم حقیر و ذلیل گردد. پس فکر کند:

اول: آن که انسان باید در نزد خدا عزیز شود نه نزد مخلوق.

ثانی: آن که جناب اقدس الهی در صورت تشفی غیظ و غضب، بدتر ذلیلش می کند.

سیم: آن که بداند که آن مظلوم فردای قیامت در محشر خلاق دست این ظالم را خواهد گرفت و انواع انتقام ها از او خواهد کشید که افتضاح و ذلت و حقارت آن به مراتب شتی از امروز بیشتر است.

و اگر سبب آن، خوف فوت چیزی است که محبوب و مطلوب او است؛ پس تأمل کند که اگر آن چیز ممکن الحصول است، بدون غیظ و غضب هم ممکن است؛ و اگر ممکن الحصول نیست غیظ و غضب بی ثمر و بی فایده است.

و از جمله معالجات عملیه این است که در وقت هیجان استعاده کند به خداوند عالم از شر شیطان، و اگر ایستاده باشد بنشیند، و اگر نشسته باشد

دراز شود، و اگر رحم باشد او را مس نماید، و وضو بگیرد یا غسل کند به آب سرد.

## (حلم)

بدان که ضد غیظ و غضب، حلم و کظم غیظ است.

و حلم، آن طمأنیه نفس است به حیثیتی که اسباب غضب، او را حرکت ندهد و مکاره روزگار، او را به زودی مضطرب نگرداند. و کظم غیظ عبارت است از فرو بردن خشم و خود را در حالت غضب نگاه داشتن.

و حلم، اشرف کمالات نفسانیه است بعد از علم؛ بلکه علم بدون حلم بی ثمر و بی نفع است، و از این جهت است که هر وقت که مدح علم می شود حلم با او ذکر می شود.

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند:

اللهم اغنني بالعلم وزيني بالحلم(۱)؛

خداوندا، مرا به سبب علم بی نیاز کن، و به صفت حلم مرا زینت ده.

و فرمودند که: پنج چیز است از طریقه انبیا، و یکی از آنها حلم است(۲).

و نیز فرمودند که: طلب کنید رفعت و بلند مرتبه را در نزد خداوند عالم. عرض کردند که چه چیز است این و به چه چیز حاصل می شود؟

فرمودند: هر که دوستی تو را قطع کند تو با او پیوند کن، و هر که از نیکی خود تو را محروم کند تو با او نیکی و احسان کن، و هر که به نادانی با تو رفتار کند تو حلم بورز(۳).

و ایضا فرمودند که:

ص: ۱۶۹

---

۱- کنز العمال، ج ۲، ص ۱۸۵.

۲- همان، ج ۶، ص ۶۵۵.

۳- مکارم الاخلاق ابن ابی الدنیا، ص ۲۳.



ان المسلم یدرک بالحلم درجه الصائم القائم (۱)؛

مسلم می رسد به واسطه حلم به مرتبه کسی که قائم اللیل و صائم النهار بوده باشد.

و ایضا فرمودند که: سه چیز است که اگر یکی از آنها در کسی نباشد پس اعتنایی به اعمال او نیست؛ تقوایی که منع کند او را از معصیت خدا، و حلمی که زبان سفها را از او کوتاه کند، و خلقی که (با آن) در میان مردم زندگانی کند (۲).

و از جناب امیر المؤمنین (علیه السلام) مروی است که فرمودند:

لیس الخیر أن یکثر مالک وولدک ولكن الخیر أن یکثر علمک و یعظم حلمک (۳)؛

خیر آن نیست که مال و اولاد تو بسیار باشد، بلکه خیر آن است که بسیار باشد علم تو و عظیم باشد حلم تو.

و از حضرت صادق (علیه السلام) است که فرمودند:

کفی بالحلم ناصرا (۴)؛

حلم کفایت می کند تو را در نصرت و یاری کردن تو.

و اخبار وارده در مدح حلم، لاتعد و لاتحصی است.

### (کظم غیظ)

و هم چنین کظم غیظ نیز از صفات حمیده است اگر چه به مرتبه حلم نمی رسد؛ و لکن وقتی که مواظبت نمود به نحوی که معتاد شد، صفت حلم

ص: ۱۷۰

---

۱- کنز العمال، ج ۳، ص ۱۲۹.

۲- بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۹۴.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۹۴.

۴- کافی، ج ۲ ص ۱۱۲.

از برای او حاصل می شود.

و از این جهت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند:

انما العلم بالنعم و الحلم بالتحلم (۱)؛

علم به تعلم حاصل می شود و حلم به تحلم که کظم غیظ بوده باشد. و خداوند عالم در مدح او می فرماید:

«و الکظمین الغیظ و العافین عن الناس» (۲)؛

(و فرو خورندگان خشم و در گذرندگان از مردم).

و اخبار در مدح آن به حد تواتر است، و از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مروی است که فرمودند:

من کظم غیظا ولو شاء أن یمضیه أمضا املا الله قلبه یوم القیامه رضاه (۳)؛

هر کس که غیظ خود را فرو برد در جایی که اگر خواهد بتواند که غیظ و غضب بکند، هر آینه خداوند عالم، دل او را در یوم قیامت پر کند از رضا و خوشنودی.

و از حضرت باقر (علیه السلام) مروی است که فرمودند:

ما من عبد کظم غیظا الا زاده الله تعالی عزا فی الدنیا و الاخره (۴)؛

هیچ بنده ای نیست که خشم خود را فرو برد مگر این که خداوند زیاد کند عزت او را در دنیا و آخرت.

### فصل ششم: در انتقام است

و آن از نتایج غضب است، و آن نیز از محرمات در شریعت است؛ زیرا

ص: ۱۷۱

---

۱- کتزالعمال، ج ۱۰، ص ۲۳۹.

۲- آل عمران، آیه ۱۳۴.

۳- کافی، ج ۲، ص ۱۱۰.

۴- کافی، ج ۲، ص ۱۱۰.

که از قطعیات در شریع، است عدم جواز مقابله غیبت به غیبت و بهتان به بهتان و فحش به فحش، و نحو آنها.

و فی النبوی صلی الله علیه و آله : ان امرأ عیرک بما فیک فلا تعیره بما فیه (۱)؛

اگر کسی سرزنش کند تو را به چیزی که در تو است، تو سرزنش مکن او را به چیزی که در او است.

و عنه ایضا المتسابان شیطانان متهاثران (۲)؛

دو نفری که یک دیگر را دشنام می دهند دو شیطانی هستند که یک دیگر را می درند.

پس هر ظلمی و اذیتی که از کسی بر کسی وارد شده، قولاً یا فعلاً، بر آن مظلوم لازم است که از قانون شرع تجاوز نکند، و جایز نیست که از او انتقام بکشد به مثل آن چه آن ظالم کرده یا به ازید از آن یا به اقل از آن، از اموری که در شریعت حرمت آن ثابت شده، اعم از این که از یک نوع باشند، مثل: انتقام از فحش به فحش، یا از دو نوع، مثل: انتقام از فحش به غیبت و نحو آن. پس باید از قاعده مقرر در شریعت از قصاص یا غرامت یا حد یا تعزیر تعدی نکند. بلی! باید او را به قاعده نهی از منکر منع کند، به مراتبی که در نهی از منکر مقرر است.

و بعضی از علما جایز دانسته اند انتقام را در جایی که جزای به خصوصی در شرع نداشته باشد به الفاظی چند، مثل این که بگویند: ای بی حیا، ای بد خلق، وای بی آبرو، ای بی شرم، اگر متصف به این صفات باشد. یا آن که بگویند: خدا تو را جزا بدهد، یا خدا از تو انتقام بکشد، یا تو کیستی که من

ص: ۱۷۲

---

۱- تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۱۱۰: علیک بالتقوی فان امرأ عیرک بشیء یعلمه فیک فلا تعیره بشیء تعلمه فیه.

۲- تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۱۱۱: یتعاونان و یتهاثران.

جواب تو را بدهم؟ یا ای جاهل، و ای احمق، و این دروغ نیست؛ چنان که مروی است که مردم همه حمق دارند در شناختن ذات خدا(۱).

و استدلال نمودن از برای جواز انتقام به این قدر، به حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله وسلم) که وارد شده که:

المتسابان ما قالا فعلی البادی منهما حتی یعتدی المظلوم(۲)؛

(آن که به دشنام آغاز کرد ستم کارتر است، و گناه خود و دیگری بر او است، مادامی که آن دیگری از حد نگذرد).

و حکم به جواز انتقام به این الفاظ در مقام نهی از منکر یا تعزیر اگر مقام اقتضا کند عیبی ندارد و الا حکم مذکور خالی از اشکال نیست.

و دلالت حدیثین بر جواز، بر فرض تسلیم اعتبار سند، خالی از تأمل نیست، که سکوت و عفو یا حواله به رب الارباب و منتقم حقیقی اولی و انطباق است. بلی! اگر مقامی باشد که اگر مطلقاً متعرض نشود، بی بی غیرتی و بی حمیتی منجر شود و موجب ذلت در نزد مردم گردد مکافات نمودن به فی الجمله تغییر و درستی عیب ندارد، مثل این که بگوید به تندی و غلظت که حرف مزین و سکوت کن و نحو آن.

و ضد انتقام، سکوت و عفو و بخشش است، و آیات و اخبار در مدح

ص: ۱۷۳

---

۱- جامع السعادات، ج ۱ ص ۲۶۶.

۲- تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۱۱۱.

عفو و حسن آن از حد افزون است.

قال الله تعالى: «خذ العفو و امر بالعرف و اغرض عن الجهلين»<sup>(۱)</sup>؛

(عفو را پیشه کن و به کار پسندیده فرمان ده و از نادانان و نابخردان روی بگردان).

و قال ایضا: «و لیعفوا و لیصفحوا»<sup>(۲)</sup>؛

(و باید در گذرند و چشم ببوشند).

و قال: «أن تعفوا اقرب للتقوی»<sup>(۳)</sup>؛

(گذشت شما به پرهیزکاری نزدیک تر است).

و از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) مروی است که فرمودند که سه چیز است که اگر از من قسم بخواهند بر آنها قسم می خورم:

یکی: آن که صدقه دادن، از مال هیچ کم نمی کند.

دویم: آن که عفو از ظلم از جهت رضای خداوند عالم، موجب عزت در روز قیامت می شود در نزد خداوند عالم.

سیم: آن که کسی که باب سؤال را بر خود مفتوح کرد، یک باب از فقر و احتیاج بر روی او گشوده می گردد<sup>(۴)</sup>.

و نیز مروی است که:

العفو لایزید العبد الا عزاء، فاعفوا یعزکم الله<sup>(۵)</sup>؛

عفو زیاد نمی کند مگر عزت را، پس عفو کنید تا خداوند عالم عزت شما را زیاد کند.

ص: ۱۷۴

---

۱- اعراف، آیه ۱۹۹.

۲- نور، آیه ۲۲.

۳- بقره، آیه ۲۳۷.

۴- معدن الجواهر، ص ۳۲ و منیه المرید، ص ۳۲۲.

۵- کافی، ج ۲ ص ۱۲۱ لایزید صاحبه.

و در فضیلت و شرافت عفو به همین قدر کفایت می کند که از اجل صفات الهیه است، و در مقام ثنا و ستایش، او را به این صفت یاد می کنند. حضرت سید الساجدین در مناجات خود می فرماید:

أنت الذی سمیت نفسک بالعفو فاعف عني(۱).

و أنت الذی عفوہ أعلى من عقابہ(۲).

### فصل هفتم: در غلظت و درشتی است در گفتار و کردار

و شکی نیست که این صفتی است خبیث و باعث نفرت خلق می شود و منجر به اختلال امر زندگانی می شود.

قال الله تعالی: «و لو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك»(۳)؛

اگر بدخو و سخت دل باشی مردم از دور و کنار تو متفرق می شوند.

و از بعض اخبار مستفاد می شود که غلظت و درشتی باعث سلب ایمان و دخول در جند شیطان می شود(۴).

پس بر هر عاقلی لازم است که نهایت احتراز نماید، و هر کاری که می خواهد بکند در آن تفکر کند که در آن غلظت و درشتی نباشد، و فضیلت رفق را به یاد آورد.

و اخبار در فضیلت رفق و فواید آن بسیار است:

فعن النبي صلى الله عليه و آله : لو كان الرفق خلقا يري ما كان من خلق الله شيء أحسن منه(۵)؛

اگر رفق، خلقی بود که دیده می شد، هر آینه بهتر از همه مخلوقات خدا بود.

ص: ۱۷۵

---

۱- الصحیفه السجادیه، دعاء ۱۶ من دعائه اذا استقال من ذنوبه.

۲- الصحیفه السجادیه، دعاء ۱۶ من دعائه اذا استقال من ذنوبه.

۳- آل عمران، آیه ۱۵۹.

۴- کافی، ج ۲، ص ۲۹۱.

۵- همان، ص ۱۲۰.

و عنه (صلى الله عليه و آله وسلم) ايضا: ان الرفق لم يوضع على شىء الا زانه و لا ينزع من شىء الا شانته (١)؛

گذاشته نشد رفق بر چیزی مگر آن که زینت داد او را، و کنده نشد از چیزی مگر آن که معیوب کرد او را.

و قال ايضا: من كان رفيقا فى أمره نال ما يريد من الناس (٢)؛

هر کسی بنای امرش بر رفق باشد می رسد به آن چه مقصود او است از مردم.

و از حضرت کاظم (علیه السلام) مروی است که فرمودند که: الرفق نصف العیش (٣)؛

الی غیر ذلك من الاخبار.

و تجربه نیز بر این معنا شاهد است که هر کس که بنای امر او بر وفق باشد امور او منتظم و مقاصد او بر آورده است. و هر کس که بنای امر او بر غلظت و درشتی بوده امر او مختل فاسد گردیده.

و مدارات نیز از او صاف حمیده است، و آن نوعی است از رفق. و بعضی فرق گذاشته اند ما بین آنها به اعتبار تحمل اذیت در مدارات، دون رفق. و علی کل حال، فواید دنیویه و اخروییه او بسیار است، و اخبار بسیار در مدح او وارد گردیده:

فعن النبى صلى الله عليه و آله : المداراه نصف الايمان (٤).

و عنه صلى الله عليه و آله : ثلاث من لم تكن فيه لم يتم له عمل؛ ورع يحجزه عن معاصى الله تعالى، و خلق يدارى به الناس، و حلم يرد به

ص: ١٧٦

---

١- همان، ص ١١٩.

٢- همان، ص ١٢٠.

٣- همان، ج ٤، ص ٥٤.

٤- همان، ج ٤، ص ٥٤.

سه صفت است که اگر آنها در کسی نباشد هیچ عملی از برای او تمام نخواهد بود:

یکی: ورعی که منع کند او را از معاصی؛

دویم: خلقی که با او مدارا نماید با مردم؛

سیم حلمی که رد کند به او جهل جاهل را.

و عنه ایضا: امرنی ربی بمداراه الناس کما امرنی بأداء الفرائض (۲)؛

پروردگار امر کرد مرا به مدارات، چنان که امر کرد مرا به ادای واجبات.

پس شخص عاقل باید که بنای امر او در معاشرت با خلق بر رفق و مدارات و حسن سلوک بوده باشد تا از فواید دنیوی و اخروی آنها محروم نگردد.

### فصل هشتم: در سوء خلق و کج خلقی است

و او عبارت است از انقباض وجه و دل تنگی و بد کلامی؛ و این صفت از جمله صفاتی است که آدمی را از خالق و خلق دور می کند و از نظر مردم دور می افکند و طبع ها را از او منتفر می کند، و هر کج خلقی اغلب مسخره مردمان و مضحکه ایشان می شود و لحظه ای از خوف و الم و اندوه و غم خالی نمی باشد.

و از این جهت حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند که: هر کس که بدخلق است خود را معذب دارد (۳).

ص: ۱۷۷

---

۱- همان، ص ۱۱۶.

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۱۷.

۳- همان، ص ۳۲۱؛ الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۰؛ امالی شیخ صدوق، ص ۲۷۴ و تحف العقول ص ۵۸.



و بسیار می شود که به واسطه کج خلقی، ضررهای عظیم به او می رسد، و از نفع های بزرگ محروم می شود، و عاقبت هم آدمی را به عذاب اخروی می افکند.

و از این جهت است که اخبار در ذم او بسیار وارد شده:

از آن جمله روایت شده که به حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) عرض کردند که فلان زن روزها را روزه می دارد و شب ها را به عبادت به سر می برد و لکن سوء خلق دارد و همسایگان را آزار می کند. فرمودند که: هیچ خیری در او نیست، او از اهل آتش است (۱).

و هم چنین مروی است از آن جناب که فرمودند:

سوء الخلق یفسد العمل كما یفسد الخل العسل (۲)؛

سوء خلق، عمل را فاسد می کند، هم چنان که سرکه عسل را فاسد می کند. و همچنین فرمودند که:

ان العبد یبلغ من سوء خلق به اسفل درکات جهنم (۳)؛

و ایضا فرمودند:

أبی الله لصاحب الخلق السیء بالتوبه (لانه اذا تاب من ذنب وقع فی ذنب أعظم منه) (۴)؛

(توبه صاحب خلق بد مقبول نمی شود) زیرا که هر وقت که از معصیتی توبه می کند به معصیتی اعظم از آن مبتلا می گردد.

و ایضا فرمودند که: سوء خلق گناهی است که آمرزیده نمی شود (۵).

ص: ۱۷۸

---

۱- مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۲۳.

۲- کافی، ج ۳، ص ۳۲۱.

۳- محجه البیضاء، ج ۵، ص ۹۳.

۴- کافی، ج ۲، ص ۳۲۱.

۵- کنز العمال، ج ۳، ص ۵.

از بعض اکابر منقول است که گفت اگر مصاحبت کند با من فاسق و فاجر خوش خلقی، خوش تر دارم که مصاحبت نمایم با عابد کج خلقی.

و ظاهر این است که مجرد عبوس و انقباض وجه از معاصی نباشد، و آن چه حرام است، کج خلقی و بدکلامی است که متضمن یکی از معاصی باشد؛ مثل اذیت و فحش و دشنام و نحو آنها؛ و لکن شبهه ای نیست که از صفات رذیله است.

و علاج آن به مواظبت و اکتساب ضد آن است که حسن خلق بوده باشد، و عقل و نقل بر مدح و رجحان آن حاکم است.

قال الله تعالی: «انک لعلی خلق عظیم» (۱)؛

(هر آینه تویی بر خوبی بس بزرگ).

و قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ما یوضع فی میزان امرایوم القیامه افضل من حسن الخلق (۲)؛

در روز قیامت که اعمال را در ترازو می گذارند هیچ عملی افضل از حسن خلق نیست.

و قال لبنی اعمامه: یا بنی عبدالمطلب، انکم لن تسعوا الناس اموالکم فالقوهم بطلافه الوجه و حسن البشر (۳)؛

ای فرزندان عبدالمطلب، شما وسعت آن ندارید که مردم را به اموال خود وسعت دهید، پس با ایشان به حسن خلق و گشاده رویی ملاقات کنید.

و قال ایضا: حسن الخلق خلق الله الاعظم (۴)؛

حسن خلق، خلق اعظم خدا است.

ص: ۱۷۹

---

۱- قلم، آیه ۴.

۲- کافی، ج ۲، ص ۹۹.

۳- همان، ص ۱۰۳.

۴- کنز العمال، ج ۳، ص ۳.

و قال ايضا: حسن الخلق ليذيب الخطيئه كما يذهب الشمس الجليد(١)؛

حسن خلق گناه را می گدازد، هم چنان که آفتاب برف را می گدازد.

و قال ايضا: ليلبغ العبد بحسن خلقه عظيم درجات الاخره و أشرف المنازل و انه لنصف العباده(٢)؛

بنده می رسد به واسطه حسن خلق به درجه عظیمه ای از درجات آخرت و منزلت عظیمه ای از منازل آخرت. و به درستی که حسن خلق نصف العباده است.

و قال ايضا: ان حسن الخلق ذهب بخير الدنيا و الاخره(٣)؛

حسن خلق برده است خیر دنیا و آخرت را.

و قال ايضا بعد ما سئل عنه: ان المرأه تكون لها زوجان فتموت و يموتان و يدخلان الجنه لأيهما هي؟ قال: لأحسنهما خلقا(٤)؛

از آن جناب سؤال کردند که زنی دو شوهر داشته، هر دو مردند و داخل بهشت شدند، آن زن از کدام دو شوهر است؟ فرمودند: زن از برای آن شوهری است که خلقش بهتر بود.

و قال ايضا: ان حسن الخلق يبلغ بصاحبه درجه الصائم القائم(٥)؛

حسن خلق می رساند صاحبش را به مرتبه کسی که روزها را روزه دارد و شب ها را به عبادت مشغول باشد.

و از حضرت محمد باقر (صلی الله علیه و آله وسلم) مروی است که مردی به خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آمده و

ص: ۱۸۰

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۰۰ میث الخطيئه؛ كتاب الزهد، ص ۳۰.

۲- محجه البيضاء، ج ۵، ص ۹۳.

۳- الخصال، ص ۴۲ و امالی شيخ صدوق، ص ۵۸۸.

۴- مجمع البيان، ج ۸، ص ۱۷۷.

۵- کافی، ج ۲، ص ۱۰۳.

عرض کرد که: یا رسول الله، اوصنی: یعنی: مرا وصیت بفرما. حضرت وصایای چند فرمودند و از جمله آنها این بود که برادران مومن را با روی گشاده ملاقات کن (۱).

و از حضرت صادق مروی است که فرمودند که:

البر و حسن الخلق یعمران الدیار و یزیدان الاعمار (۲)؛

نیکی و حسن خلق، آباد می کند بلاد را و زیاد می کند عمرها را. و نیز از آن جناب مروی است که فرمودند که:

ان الله يعطى العبد من الثواب على حسن الخلق كما يعطى المجاهد فى سبيل الله يغدو عليه و يروح (۳)؛

به درستی که خداوند عالم، بنده را به (سبب) حسن خلق، ثواب کسی می دهد که صبح و شام مشغول جهاد در راه خدا بوده باشد.

و ایضا فرمودند:

صنایع المعروف و حسن البشر یکسبان المحبه و یدخلان الجنة، و البخل و عبوس الوجه یبعدان من الله و یدخلان النار (۴)؛

نیکی و احسان کردن با مردم و خوش رویی با ایشان باعث دوستی مردم می شود و آدمی را داخل بهشت می نماید و بخل و عبوس، صاحب خود را از خدا دور می کند و داخل آتش می کند.

و کسی که در این اخبار تأمل کند و رجوع به وجدان و تجربه نماید و متذکر شود احوال اشخاصی را که سوء خلق و حسن خلق داشته اند، می داند و می فهمد که هر بد خلقی دور است از رحمت خدا، و در نزد ناس مغضوب

ص: ۱۸۱

---

۱- همان.

۲- همان، ص ۱۰۰.

۳- همان، ص ۱۰۱.

۴- همان، ص ۱۰۳.

و مذموم است و مردم از او متنفراند؛ بلکه با او دشمن اند؛ و به این سبب از بذل و عطایای آنها محروم می ماند. و هر خوش خلقی را خدا و خلق خدا دوست می دارند و همیشه محل فیض و رحمت خدا و مرجع بندگان خدا است، و مومنین از او منتفع می گردند و خیر او به ایشان می رسد، و مقاصد و مطالب بندگان خدا از او برآورده می شود. و از این جهت بود که مبعوث نشد پیغمبری و منصوب نگردید وصی پیغمبری مگر این که این صفت در او تمام بود، بلکه این صفت از افضل صفات مرسلین و اشرف اعمال صدیقین است؛ و از این جهت بود که خداوند عالم در مقام ثنا و مدح اشرف رسل و در مقام اظهار نعمت بر آن جناب فرمودند: انک لعلی خلق عظیم (۱) و خلق نیکوی آن فخر کاینات و اولاد طاهره آن سید موجودات بر احدی پوشیده و مخفی نیست.

پس عاقل باید کمال سعی و اهتمام نماید که خود را متصف به این صفت جمیله که از اشرف صفات انبیا و اوصیا و نیکان است نماید تا از ثمرات و فواید دنیویه و اخرویه او محروم نگردد؛ و الله الموفق للصواب.

### فصل نهم: در حقد و کینه و عداوت است

بدان که هر کسی که عداوت و دشمنی با کسی داشته باشد، اگر آن عداوت را در دل پنهان نماید و اظهار نکند و انتظار زمان فرصت را بکشد آن را حقد و کینه می گویند، و اگر آشکار نماید و درصدد ایذا و اذیت آن شخص باشد آن را عداوت می گویند.

و قسم دویم از لوازم قسم اول است؛ زیرا که بعد از آن که کینه قوت گرفت و دل را قوت تحمل آن نشد اظهار عداوت را می نماید و پرده از روی

ص: ۱۸۲

کار بر می افکند. و قسم اول از لوازم غضب است، و هر دو قسم از صفات رذیله است، و عقل و نقل بر قیح آنها شاهد است.

فعن النبی صلی الله علیه و آله : ما کان یأتینی جبرئیل الا قال: یا محمد، اتق شحناء الرجال و عداوتهم (۱)؛

و قال: ما عهد الی جبرئیل قط فی شیء مثل ما عهد الی فی معاداة الرجال (۲)؛

هر وقت که جبرئیل می آمد ما وصیت می کرد به پرهیز نمودن از عداوت. و فرمود که جبرئیل به هیچ چیز مرا وصیت نکرد به مثل این.

و عن الصادق (علیه السلام): من زرع العداوة حصد ما بذر (۳)؛

هر که تخم عداوت بکارد همان را می درود.

و دایما حقد و عداوت منفک از آفات و مفسد کثیره نمی شود، مثل حسد و مهاجرت و انقطاع از محسود، و ایزدای آن، به زدن و به سخنان محرمه از کذب و غیبت و بهتان و افشای سر و هتک ستر و اظهار عیوب و شماتت و استهزا و سخریه و امثال آنها.

و اقل مراتب حقد و عداوت، عدم انفکاک از بغض، و گران بودن دشمن است بر نفس. و آن نیز از صفات رذیله است و مانع از فیوضات الهیه است.

پس شخص عاقل باید ملاحظه این امور نماید و متذکر این مفسد گردد، و هم چنین متذکر شود که شخص حقوق، خالی از تألم و هم و غم نیست و همیشه خود را معذب می دارد، و مع ذلک ضرری به محقود نمی رساند. و اتصاف به چنین صفتی از طریقه عقل دور است؛ پس لازم است که در مقام علاج این مرض برآید؛ و علاج عملی آن، اتصاف به ضد آن است که

ص: ۱۸۳

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۰۱.

۲- همان، ص ۳۰۲.

۳- همان، ص ۳۰۲.

نصیحت و خیرخواهی و نیک پسندی بوده باشد. و آن بر دو قسم است: باطنی و ظاهری؛

اول: آن است که به دل، طالب خوبی و خیر مسلمین باشد.

و دویم: آن است که خیر و صلاح آنها را به جا آورد.

و بدان که عداوت در وقتی حرام است که به سبب وجهی از وجوه شرعیه نباشد. و اما هر گاه به واسطه وجهی از وجوه شرعیه باشد؛ مثل این که آن شخص دشمن از اهل بدعت و ضلالت یا فاسق و فاجر و ظالم و جائز بوده باشد، عداوت و کینه و بغض او را در دل داشتن از این جهت عیبی ندارد. بلکه مجرد کراهت قلبیه و گران بودن بر نفس به جهت بعضی اوصاف منافره طبع، معلوم نیست که اصلاً عیبی داشته باشد. بلی! بغض و عداوت مؤمن به جهت ایمان و صلاح و تقوای او حرام است؛ بلکه کفر است؛ بنابر ظاهر جمله ای از اخبار.

## فصل دهم: در حسد است

### اشاره

و آن تمنای زوال نعمت است از برادر دینی. و اگر تمنای زوال نداشته باشد بلکه مثل او را از برای خود بخواهد غبطه است، و غبطه مذموم نیست و حسد مذموم است، و کتاب و سنت بر مذمت آن ناطق است.

قال الله تعالی: «أم یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله ی» (۱)؛

(بلکه به مردم برای آن چه خدا به آنان از افضل خویش ارزانی داشته حسد می ورزند).

و عن النبی صلی الله علیه و آله: الحسد يأکل الحسنات كما يأکل النار الحطب (۲)؛

ص: ۱۸۴

---

۱- نساء، آیه ۵۴.

۲- جامع الاخبار، ص ۴۵۱.

حسد حسنات را می خورد هم چنان که آتش هیزم را می خورد.

و اخبار در مذمت آن بسیار است. و از بعض اخبار مشخص می شود که حسد حرام نیست مادام که اظهار نشود به اظهار آثار آن مثل غیبت محسود و بهتان آن و امثال آنها. و بعضی حسد را حرام می دانند مطلقا اگر چه اظهار نشود؛ و حمل کرده اند اخباری را که دال بر نفی حرمت است به صورتی که حاسد تمنای زوال نعمت داشته باشد طبعاً؛ لکن به مقتضای تقوا و عقل، خود را منع می کند از حسد، و کراهت دارد از زوال نعمت.

### (اقسام حسد)

و تفصیل مقام این است که حسد بر سه قسم است:

قسم اول: آن که تمنای زوال نعمت را دارد و اظهار این مطلب را هم به قول یا فعل می نماید.

دویم: آن که تمنای زوال را دارد و اظهار نمی کند لکن در باطن کراهت از زوال ندارد.

سیم: آن است که اظهار نمی کند و طبعاً نیز تمنای زوال دارد لکن به مقتضای عقل و شرع اکراه دارد.

و بنا بر این قول، دو قسم اول حرام است و قسم ثالث مباح است.

و بنا بر قول دیگر، قسم اول حرام است و دو قسم دیگر مباح است. و احتیاط ظاهر است، اگر چه قول اول اظهر است.

### (علاج حسد)

و علاج مرض حسد به این است که تفکر نماید در این که حسد مضر است به دین و دنیای حاسد، بدون آن که ضرری به محسود برسد.

ص: ۱۸۵



اما ضرر دینی، ظاهر است بعد از ملاحظه آیات و اخباری که در مذمت حسد وارد شده است.

و اما ضرر دنیوی، به واسطه این که همیشه خود را در هم و غم و الم می دارد و به اختیار خود، خود را در آتش غم و غصه می سوزاند، و شبهه ای نیست که چنین شخصی عدو نفس خود است.

و اما این که ضرر به محسود نمی رساند ظاهر است؛ زیرا که نعمت خدا به واسطه تمنای او سلب نمی شود، بلکه گاهی حسد نافع به حال محسود است؛ زیرا که حاسد به واسطه اظهار حسد، از غیبت و اظهار نعمت، باعث اشتها او می شود، و این موجب زیادتی اکرام او می شود. و عاقل اقدام نمی کند به امری که مضر به دین و دنیای خود و نافع به حال غیر باشد. و بعد از ملاحظه این مطلب امید هست که این مرض مهلک رفع شود؛ ان شاء الله.

این علاج علمی حسد است. و علاج عملی آن است که ببیند که تقاضای حسد خودش چه چیز است از اقوال و افعال؟ پس تکلف کند نفس اماره خود را که ضد آن را به عمل بیاورد؛ مثلاً اگر حسد او باعث فحش و غیبت و بهتان او می شود، وادارد نفس خود را که مدح و ثنا و تعریف و توصیف او را نماید؛ و اگر حسد باعث بر تکبر بر او می شود، وادارد نفس را بر تواضع و اکرام او؛ و اگر حسد باعث قطع احسان و اکرام او می شود، وادارد نفس را بر احسان و اکرام. و هکذا. و محسود وقتی که ملاحظه این امور از او می نماید، اخلاص کیش او می شود، و آن وقت حاسد دوستش می دارد و محبت و دوستی که فی مابین شد حسد برطرف می شود؛ ان شاء الله.

### (اسباب حسد)

و عمده علاج در رفع حسد، رفع اسباب او است، و اسباب آن

ص: ۱۸۶

چند چیز است:

اول: عداوت و بغضا.

دویم: حب ریاست و طلب جاه و مال؛ زیرا که به گمان خود، وجود نعمت را در غیر، منافی غرض و مطلوب و محبوب خود می داند؛ مثل این که وجود عالم مطاعی را در بلدی یا قریه ای یا محله ای منافی با ریاست و مطاع بودن خود می داند، لهذا تمنای فقدان او را می کند؛ و هکذا.

سیم: خوف از فوت غرض و مطلوب است؛ مثل حسد بردن زوجات متعدده بر یک دیگر.

چهارم: تکبر است؛ زیرا که حاسد هرگاه متکبر بر شخصی شد می خواهد که آن شخص مطیع و منقاد و ذلیل او باشد، و چون نعمتی به او رسد گمان کند که او دیگر متحمل تکبر او نخواهد شد؛ و به این جهت حسد به او می برد و تمنای زوال نعمت از او می کند.

پنجم: تعزز است؛ به این معنا که بر او گران باشد که یکی از امثال و اقران او یا شخصی که از او پست تر باشد از او بالاتر شود یا به مرتبه او برسد، و چنان گمان کند که اگر آن شخص را ثروتی یا عزتی حاصل شود بر او تکبر خواهد کرد و او را حقیر خواهد شمرد، و او طاقت تحمل او را ندارد؛ پس به این جهت تمنای زوال نعمت و عدم وصول نعمت را به او می کند.

ششم: تعجب و استبعاد است در وقتی که محسود در نظر حاسد حقیر و پست باشد و نعمت عظیم باشد؛ پس تعجب کند که مثل این نعمت به مثل این شخص برسد، و به این سبب بر او حسد برد و تمنای زوال نعمت از او نماید.

هفتم: خباثت نفس است؛ به این معنا که به سبب بد ذاتی و بد طینتی،

ص: ۱۸۷

اکراه دارد رسیدن نعمتی به بندگان خدا (را) و می خواهد که خیری به یکی از بندگان خدا نرسد؛ نعوذ بالله من شرور أنفسنا.

### (نصیحت)

و از عمد معالجات حسد، اتصاف به ضد آن است که نصیحت باشد، و آن عبارت است از اراده بقای نعمت خدا بر مسلمین و کراهت رسیدن شر است به آنها.

و گاهی اطلاق شده بر ارشاد مسلمین به آن چه خیر و صلاح در آن است، و آن لازم معنای اول است.

عل کل حال، اخبار در فضل و ثواب آن بسیار است، بلکه بعض اخبار دلالت می کند بر این که عملی افضل از آن نیست، و از اخبار بسیاری استفاده می شود که کسی که ادراک نکرده باشد درجه اخیار را به اعمال صالحه و لکن دوست بدارد آنها را، در روز قیامت با آنها محشور خواهد شد؛ بلکه کلیتا استفاده می شود که هر کس محشور می شود با محبوب خود(۱).

اللهم احشرنا مع من نجبهم نتولاهم من الائمة الطاهرين؛ بجاه محمد و آله.

بلکه بعضی دلالت می کند بر وجوب نصیحت مؤمن(۲)، و ظاهر این است که آن محمول بر تاکید استحباب است.

### فصل یازدهم: در ظلم و اذیت و اهانت و احتقار مؤمنین است.

#### اشاره

و شکی و شبه ای در حرمت آن نیست، و آیات و اخبار متکثره در

ص: ۱۸۸

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۲۶.

۲- همان، ص ۲۰۸.

مذمت و منع از آنها وارد شده:

قال الله تعالى: «انما السبيل على الذين يظلمون الناس و يبغون فى الأرض بغير الحق اولئك لهم عذاب اليم»(۱)؛

(همانا راه - تعرض و ملامت - تنها بر کسانی است که به مردم ستم می کنند و در زمین به ناروا ستم و سرکشی می کنند - یا از حد در می گذرند و فزونی می جویند - اینان را عذابی است دردناک).

و قال: «و لا تحسبن الله غفلا عما يعمل الظلمون»(۲)؛

(و خدای را از آن چه ستم کاران می کنند غافل مپندار).

و قال: «وسيعلم الذين ظلموا أى منقلب ينقلبون»(۳)؛

(و آنان که ستم کردند، زودا که بدانند به کدام بازگشتگاه باز خواهند گشت).

و قال: «و الذين يؤذون المؤمنين و المومنات بغير ما اكتسبوا فقد احتملوا بهتنا و اثمamina»(۴)؛

(و آنان که مردان و زنان مومن را بی آن که بدی و گناهی کرده باشند، می آزارند، هر آینه بار دروغ و گناهی آشکار را برداشته اند).

و فى النبوى صلى الله عليه و آله : ان أهون الخلق على الله من ولى أمر المسلمين فلم يعدل لهم(۵)؛

خوارترین خلق در نزد خدا کسی است که مباشر امور مسلمین باشد و به عدل رفتار نکند با ایشان.

ص: ۱۸۹

۱- شوری، آیه ۴۲.

۲- ابراهیم، آیه ۴۲.

۳- شعراء، آیه ۲۷۷.

۴- احزاب، آیه ۵۸.

۵- جامع الاخبار، ص ۴۳۵.

و فيه أيضا: جور ساعه في حكم أشد و أعظم عندالله من معاصي تسعين سنه(١)؛

به قدر يك ساعت به طريق جور حكم كردن، شديدتر و بزرگ تر و عظيم تر است در نزد خدا از گناه های نود سال.

و فيه ايضا: اتقوا الظلم فانه ظلمات يوم القيامة(٢)؛

پرهيزيد از ظلم؛ زيرا كه او ظلمات است در روز قيامت.

و فيه ايضا: من خاف القصاص كف عن ظلم الناس(٣)؛

كسي كه به كسي ظلم كند، آن مظلوم از آن ظالم تقاص مي كند و قصاص مي كند او را، پس هر كسي كه خوف قصاص در روز قيامت را داشته باشد باز مي دارد خود را از ظلم بر ناس.

مروى است كه به حضرت داود (على نبينا و اله و عليه السلام) وحى شد كه: بگو به ظالمين كه مرا ذكر نکنند؛ زيرا كه بر خود لازم کرده ام كه هر كه مرا ذكر كند من هم او را ذكر كنم. و ذكر كردن من ظالمين را به اين است كه من لعن مي كنم آنها را(٤).

و مروى است كه على بن الحسين (صلوات الله عليه) فرمودند به پسر خود حضرت امام محمد باقر (عليه السلام) در وقت حضور وفات؛ اى پسر من! پرهيز از ظلم كردن بر كسي كه نيابد ناصرى را بر تو، مگر خداوند عالم(٥).

و عن ابى جعفر (عليه السلام) انه قال: ما من أحد يظلم بمظلمه الا أخذ الله تعالى بها فى نفسه أو ماله(٦)؛

ص: ١٩٠

١- جامع السعادات، ج ٢، ص ١٦٩.

٢- كافي، ج ٢، ص ٣٣٢، ح ١١ و جامع الاخبار، ص ٤٣٦.

٣- همان، ص ٣٣١، ح ٦.

٤- جامع الاخبار، ص ٤٣٨.

٥- كافي، ج ٢، ص ٣٣١، ح ٥.

٦- همان، ص ٣٢٢، ح ٩ (با تفاوت).

نیست کسی که بر کسی ظلم کند مگر این که خداوند ظلم او را می گیرد در جان یا مال او.

و قال رجل له: انی كنت من الولاہ فهل لی من توبه؟ فقال: لا، حتی تؤدی الی کل ذی حق حقہ (۱)؛

مردی به خدمت حضرت عرض کرد که من از ولات بودم و از مردم مال می گرفتم، آیا توبه من قبول می شود؟ فرمودند که: قبول نمی شود توبه تو مگر آن که ادا نمایی به هر صاحب حقی حق او را.

و از حضرت صادق (علیه السلام) مروی است در تفسیر آیه شریف: «ان ربک لبالمرصاد» (۲) این که (مرصاد) پلی است بر صراط، نمی گذرد از آن پل کسی که مظلومه ای به گردن او باشد (۳).

و هم چنین فرمودند:

من یفعل الشر بالناس لا ینکر الشر اذا فعل به؛ اما انه یحصد ابن آدم ما یزرع و لیس یحصد أحد من المر حلوا و لا من الحلو مرا (۴)؛

هر آن که ظلم می کند؛ اگر انکار وقوع ظلم را بر او؛ زیرا که انسان هر چه کاشته حصاد می کند؛ اگر تلخ کاشته ثمره او تلخ است و تلخ درو می کند و شیرین از تلخ به عمل نمی آید، و بالعکس.

و هم چنین فرمودند:

و ظلم سلط الله علیه من یظلمه أو علی عقبه أو علی عقب عقبه (۵)؛

ص: ۱۹۱

---

۱- همان، ص ۳۳۱، ح ۳.

۲- فجر، آیه ۱۴.

۳- کافی، ج ۲، ص ۳۳۱، ح ۲.

۴- همان، ص ۳۳۴، ح ۲۲.

۵- همان، ص ۳۲۲، ح ۱۳.

(کسی که ظلم کند خدا ظالمی را بر سر او یا اعقاب او مسلط خواهد کرد).

راوی عرض کرد که تقصیر عقب و عقب عقب چه چیز است؟

فرمودند که خداوند عالم می فرماید:

«و لیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریه ضعفا خافوا علیهم فلیتقوا الله و ليقولوا قولاً سدیداً» (۱)؛

خلاصه معنا این که باید بترسند کسانی که هرگاه اولادی از ایشان بماند بر ایشان مهربان و ترسناک باشند.

جواب حضرت از آن سائل این است که این حکمی است که خدا قرار فرموده و مقدر نموده.

و بعضی از علما حمل کرده اند این حدیث و این آیه را به صورتی که ذریات و اعقاب، راضی به فعل آبا باشند، تا آن که ظلم لازم نیاید.

و اخبار در مذمت و قبح و حرمت ظلم به حد تواتر است، بلکه عقل مستقل حاکم به قبح آن است؛ بلکه دور نیست که از ضروریات عقل است، و لهذا جمیع عقلا متفق اند بر قبح آن، اگر چه دین و مذهبی قایل نباشند.

و اعانت در ظلم و رضای به ظلم در حکم ظلم است، هم چنان که اخبار متکثره بر این معنا ناطق است. و در تحت ظلم مندرج است جمیع انواع اذیت و آزار و اضرار و اهانت و تحقیر و ترسانیدن مسلم و ادخال کرب و هم و غم در قلب آن. پس ادله داله بر حرمت ظلم، دلالت بر حرمت آنها نیز می کند، علاوه بر اخباری که در خصوص آنها وارد شده است.

از آن جمله حدیث نبوی است که رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند:

من آذی مومناً فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من آذی الله فهو ملعون فی التورات و الانجیل و الزبور و الفرقان (۲)؛

ص: ۱۹۲

۱- نساء، آیه ۹.

۲- جامع الاخبار، ص ۴۱۵ و روضه الواعظین، ص ۲۹۳.

هر کسی که مومنی را اذیت کند پس به تحقیق که مرا اذیت کرده، و کسی که مرا اذیت کند پس به تحقیق که خدا را اذیت کرده، و هر کسی خدا را اذیت کند پس او ملعون است در تورات و انجیل و زبور و قرآن.

و هم چنین فرمودند که:

المسلم من سلم المسلمون من يده و لسانه(۱)؛

مسلم کسی است که مسلمین از دست و زبان او سالم باشند.

و ایضا فرمودند:

قال الله تعالى: من أهان لي وليا فقد أَرصد لمحاربتي و أنا أسرع شيئا الي نصره اوليائي(۲)؛

حق تعالی می فرماید که: هر کس که اهانت کند مومنی را پس کمر محاربه با من بسته است، و من بسیار زود نصرت دوستان خود را می نمایم.

و ایضا فرمودند:

من حقر مومنا مسكينا أو غير مسكين لم يزل الله له حاقرا ماقتا حتى يرجع عن محقرته اياه(۳)؛

هر که خوار و حقیر کند مومنی را خواه مسکین و خواه غیر مسکین، خدای تعالی باز نمی ایستد از پست کردن او تا آن که رجوع کند از آن چه به آن مومن کرده است.

و ایضا فرمودند که:

من نظر الي مومن ليخيفه بها اخافه الله تعالى يوم لا ظل الا ظله(۴)؛

کسی که نظر کند به مؤمنی از جهت این که بترساند او را، خداوند عالم او را می ترساند در روز قیامت.

ص: ۱۹۳

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۲۳۴، ح ۱۲؛ الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۲ و المحاسن، ج ۱، ص ۲۸۵.

۲- کافی، ج ۲، ص ۳۵۱.

۳- کافی، ج ۲، ص ۳۵۱.

۴- همان، ص ۳۶۸ و جامع الاخبار، ص ۴۱۵.



و اخبار بر این مضمون بسیار است؛ پس بر هر عاقلی واجب است که همیشه متذکر شود و ملتفت این باشد که ظلم و آزار و اذیتی و اهانت و خواری از او بالنسبه به مؤمنی صادر نشود، و تأمل کند در این که عملی که از او واقع می شود از قول و فعل مشتمل و متضمن اذیت و آزار و اهانت و احتقار و ظلم و اضرار احدی از مسلمین نبوده باشد، بلکه مهما ممکن در صدد اکرام و تعظیم، و سعی در قضای حوایج و اهتمام در امور و ادخال سرور در قلب و تفریح کروب ایشان نموده، و از این جهت اخبار متواتره در مدح و فضیلت آنها وارد شده است.

و سزاوار است تخصیص بعضی اصناف به زیادتی اکرام و تعظیم، مثل علما و صلحا، و مثل پیران و ریش سفیدان، و مثل اشراف و بزرگان، و مثل سلسله علیه عالیه سادات.

و در حدیث نبوی وارد شده است:

أربعة أنا لهم شفيح و لو جاؤوا بذنوب أهل الدنيا: المكرم لذريتي، و القاضى لهم بحوائجهم، و الساعى لهم عند اضطرارهم، و المحب لهم بقلبه و لسانه (۱)؛

چهار طایفه هستند که من آنها را شفاعت می کنم اگر چه بیایند به گناه اهل دنیا؛ کسی که (آنها را) اکرام نماید در وقت اضطرار آنها، و کسی که حاجت آنها را برآورد، و کسی که سعی در قضای حوایج آنها نماید در وقت اضطرار آنها، و کسی که دوست بدارد آنها را به دل و زبان.

بدان که ظلم، گاهی اطلاق می شود بر مطلق تعدی و وضع شیء در غیر موضوع له، و ظلم به این معنا شامل جمیع رذایل و معاصی می شود؛ و گاهی اطلاق می شود بر آزار و اذیت به غیر، و این اخص است از قسم اول.

ص: ۱۹۴

---

۱- عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۱، ص ۲۸؛ امالی شیخ طوسی، ص ۳۶۶ و کفایه الاثر، ص ۲۹۹.

و ضد ظلم، عدالت است. و آن نیز دو معنی دارد: پس عدالت که ضد ظلم به معنای اول است مراد از او ترک معاصی و رذایل است؛ و عدالتی که ضد ظلم به معنای ثانی است مراد از او ترک اضرار و ترک اذیت غیر است.

و ظاهر متبادر از ظلم، ظلم به معنای ثانی است، و ظاهر متبادر از عدالت، عدالت به معنای اول است؛ و عدالتی که معتبر است در شاهد و حاکم و امام جماعت، عدالت به همین معنا است، بلکه معتبر اجتناب از کبایر است.

و در معنای کبیره و تمیز ما بین آن و صغیره اختلاف عظیمی است ما بین علما، و منشأ این اختلاف، اختلاف اخبار و نصوص است. و دور نیست که مراد از کبیره هر معصیتی است که بزرگ و عظیم شمرده شود در نزد شارع و متشرعه، به وعید به نار یا به تصریح به عظیم و کبیر بودن یا غیر اینها؛ مثل این که وارد شده است که غیبت اشد از زنا است، و معلوم است که زنا از کبایر است؛ پس هرگاه غیبت اشد از زنا باشد معلوم می شود که آن هم کبیره است؛ و هکذا.

و ظاهر این است که عدالت، مجرد ترک معصیت نباشد، بلکه عبارت است از ملکه ترک معصیت، به این معنا که عادت و طریقه او اطاعت و ترک معصیت باشد. و ارتکاب منافی مروت نیز قاذح در عدالت نیست، کما هو الظاهر من الادله.

و علاج مرض ظلم و تحصیل عدالت می شود به تأمل در آیات و اخباری که در ذم ظلم و مدح عدالت وارد شده، و این که سعادت دنیا و آخرت موقوف بر اطاعت و تقوا و پرهیزگاری است، و خسران دنیا و

آخرت در معصیت و ظلم و نافرمانی است، ذلك هو الخسران المبين؛ أعاذنا الله منه و جميع المؤمنين بحق محمد و آله.

## فصل دوازدهم: در بخل است

### اشاره

و آن امساک است در جایی که سزاوار است بذل. و آن نیز از صفات ذمیمه است.

قال الله تعالى: «و لا يحسن الذين يبخلون بما اتهم الله من فضله هو خيرا لهم بل هو شر لهم سيطوقون ما بخلوا به يوم القيمة»<sup>(۱)</sup>؛

اشخاصی که بخل می ورزند گمان نکنند که بخل خوب است از برای ایشان؛ نه چنین است بلکه آن شر است از برای ایشان. زود باشد که در روز قیامت آن چیزی که به او بخل ورزیدند طوقی خواهد شد و به گردن ایشان خواهد افتاد.

و فی الحدیث: لا یدخل الجنة بخیل<sup>(۲)</sup>؛ بخیل داخل بهشت نمی شود. و اخبار متکثره دیگر در مذمت آن وارد شده است.

### (اقسام بخل)

بدان که بخل یا در حقوق لازمه شرعیه است، یا در حقوق غیر لازمه است.

در قسم اول بخل حرام است؛ و در قسم ثانی مکروه است. پس هرگاه حقوق واجبه را ادا نمود مثل زکات و خمس و غیر اینها، دیگر چیزی بر او

ص: ۱۹۶

---

۱- آل عمران آیه ۱۸۰.

۲- تحف العقول، ص ۳۹۰.

لازم نیست، لکن مکروه است بخل ورزیدن. و مراتب کراهت نیز به حسب مقامات، مختلف می شود. در بعض مقامات، شدت کراهت و مرجوحیت دارد، مثل مضایقه کردن از چیز قلیلی از فقیر و محتاج، با میل و خواهش آن فقیر و عدم احتیاج آن شخص؛ و مثل این که در حضور فقیری غذا بخورد و بداند که آن فقیر مایل است به آن غذا و مع ذلک از آن مضایقه بکند اگر چه به قلیلی از آن باشد.

و شبهه ای نیست که این خست و دنائت و لثامت است، و موجب نفرت طباع می شود، هم چنان که عقل و تجربه بر آن شاهد است.

و هم چنان که بخل مذموم است هم چنین اسراف نیز مذموم است، و آن بذل و انفاق است در جایی که سزاوار نیست عقلا یا شرعا یا عادتا.

### (جود و سخاوت)

و ضد بخل، جود و سخاوت است، و آن بذل و انفاق است در جایی که سزاوار است عقلا یا شرعا یا عادتا، و باید که از طیب خاطر و از روی میل باشد.

و آن از اشراف صفات است، و کفایت می کند در مدح آن، این که از صفات خداوند عالم، و از صفات انبیا و اوصیا است؛ و علاوه بر آنها اخبار متواتره در مدح آن وارد شده است:

مثل قوله: الجنة دار الاسخياء (۱)؛

(بهشت خانه سخاوت مندان است).

و قوله: ان الله جواد يحب الجواد (۲)؛

ص: ۱۹۷

---

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۱۴ (به نقل از جعفریات).

۲- النوادر راوندی، ص ۹۸.

(همانا خدا بخشنده است و بخشنندگان را دوست دارد).

و قوله: طعام الجواد دواء و طعام البخیل داء(۱)؛

(غذای سخاوت مند دوا و غذای بخیل درد است).

و افضل درجات و مراتب جود و سخا، ایثار است؛ و آن اختیار نمودن غیر است بر خود با وجود احتیاج خود؛ هم چنان که طریقه مبارکه جناب امیرالمؤمنین و خواص از شیعیان و اتباع آن جناب بود.

### (علاج بخل)

و علاج مرض بخل و تحصیل سخاوت می شود به ملاحظه آیات و اخباری که در مدح و ذم آنها وارد شده، و به تأمل در آفات بخل و فواید جود و سخا، مثل ترتب عذاب الیم در آخرت و نفرت طبایع و خوار و ذلیل بودن در دنیا بر بخل، و دخول در جنان و استحقاق مدح و ثنا و عزت در نزد خالق و خلق بر جود و سخا. و بعد از تأمل در اینها؛ وادارد خود را به بذل و انفاق و جود، تا آن که جود از برای او ملکه گردد؛ ان شاء الله.

### فصل سیزدهم: در حرص است

#### اشاره

و آن تحصیل زاید بر مایحتاج است از اموال.

و آن از اعظم مهلکات است، و اخبار بسیار در مذمت آن وارد شده است.

مثل قوله صلی الله علیه و آله: مثل الحریص علی الدنيا کمثل دوده القز، کلما از دادت علی نفسها لفا کان أبعد لها من الخروج حتی تموت غما(۲)؛

ص: ۱۹۸

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۲۳۴ (به نقل از: طب النبوی (صلی الله علیه و آله وسلم) مستغفری)

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۳۴.

مثل حریص در دنیا مثل کرم ابریشم است، هر قدر که بر خود بیشتر می پیچد بیشتر مبتلا می گردد تا آن که از غم و غصه هلاک می شود؛ هم چنین حریص در دنیا هر قدر که حرص او بیشتر می شود و زیادتر سعی می کند در جمع اموال، بیشتر مبتلا می گردد، تا آن که او را به هلاکت می رساند از غم و غصه.

و ظاهر این است که حرص در جمع اموال، هرگاه به طریق مباح بوده باشد، حرام نباشد بلکه از رذایل اوصاف است.

### (قناعت)

و ضد این صفت، قناعت است. و آن اکتفا کردن به قدر حاجت و ضرورت است از مال، بدون سعی و طلب در تحصیل زاید از آن. و آن از صفات حسنه است، بلکه تحصیل کمالات موقوف است بر آن، هم چنان که حرص مؤدی می شود به اخلاق رذیله.

و اخبار بسیار در مدح این صفت وارد شده؛ و از آن جمله است قوله (علیه السلام): من قنع بما رزقه الله فهو من أغنی الناس (۱)؛

هر که قناعت کند به آن چه خدا به او روزی کرده است، او غنی ترین مردمان است.

و قوله (علیه السلام):

یا بن آدم، ان كنت تريد من الدنيا ما يكفیک فان أيسر مال فیها يكفیک، و ان كنت انما تريد ما لا يكفیک فان كل ما فیها لا يكفیک (۲)؛

ای فرزند آدم! اگر طلب می کنی از دنیا به قدر کفایت، اسهل چیزی تو را

ص: ۱۹۹

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۳۹ و تحف العقول، ص ۲۷۸.

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۳۹.

کفایت می کند؛ و اگر طلب می کنی زاید بر قدر کفایت، پس به درستی که هیچ چیز تو را کفایت نمی کند.

### (علاج حرص)

و طریقه معالجه در ازاله حرص و تحصیل قناعت به این می شود که ملاحظه کند مصالح و مفاسد قناعت و حرص را، از این که بر قناعت مترتب می شود عزت نفس و فارغ بودن از غصه و الم، و بر حرص مترتب می شود ذلت و مهانت و تحمل مشاق و غم و غصه، علاوه بر آن چه در جمع مال است از آفات دنیوی و عقوبات اخروی.

و نیز تأمل کند در طریقه اشرف خلق الله یعنی: انبیا و اوصیا و تابعین که چه گونه صبر کردند بر قلیل، و قناعت نمودند بر قدر کم و به قدر حاجت؛ و در طریقه کفار از یهود و نصارا و هنود و اراذل ناس از اکراد و اتراک و اعراب و امثال آنها که چه گونه حریص هستند و سعی و اهتمام دارند در جمع مال. و شکی نیست که اقتدا و تأسی به اعز خلائق بهتر است از اقتدا به اراذل و پست ترین ناس. پس هر کس تأمل کند می داند که حریص در لذات دنیوی در مرتبه حیوانات و بهایم است.

اینها معالجه علمیه است. و اما علاج عملی پس آن است که بنای امر معیشت را بر اقتصاد و میانه روی گذارد، و ابواب خرج را مهما ممکن سد نماید، و عادت بدهد خود و عیال خود را بر اقتصار به قدر ضرورت.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : ما عال من اقتصد (۱)؛

کسی که میانه روی کند و اسراف نکند معیل (۲) نخواهد شد.

ص: ۲۰۰

---

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۱۴۰.

۲- به معنای محتاج.

و فی الحدیث: ضمانت لمن اقتصد أن لا یفتقر (۱)؛

من ضامنم این که کسی که به نحو اقتصاد گذران کند، فقیر نشود و محتاج نگردد.

و سزاوار از برای مؤمن آن است که هرگاه امر معیشت از برای او در حال، میسر باشد مضطرب نباشد از جهت بعد از این، و اعتماد نماید به فضل و به وعده خدا به این که رزق را خواهد داد.

قال الله تعالی: «و ما من دآبه فی الارض الا علی الله رزقها» (۲)؛

(و هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر این که رزق و روزی او بر خدا خواهد بود).

و قال: «و من یتق الله یجعل له و مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب» (۳)؛

(و هر که از خدا پروا کند، برای او راه بیرون شدن - از هر دشواری و اندوهی - پدید آرد، و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد).

و قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أبی الله أن یرزق عبده المومن الا من حیث لا یحتسب (۴)؛

خدا ابا دارد از این که روزی بدهد بنده مومن را مگر از راهی که گمان نداشته باشد.

و ایضا سزاوار آن است که در امر دنیا و معیشت نظر کند به کسی که پست تر از خود است، و نظر نکند به کسی که بالاتر از خود است، و فریب شیطان را نخورد؛ زیرا که امر می کند شیطان در امور دنیا به نظر به کسی که

ص: ۲۰۱

---

۱- کافی، ج ۴، ص ۵۳ (عن ابی عبدالل (علیه السلام)).

۲- هود، آیه ۶.

۳- طلاق، آیات ۲ - ۳.

۴- قصص الانبیاء راوندی، ص ۲۹۲ (یرزق عبده الا من حیث لا یعلم).



فوق او است، و می گوید که چرا متحمل قناعت می شوی و حال آن که فلان کس صاحب مال و اوضاع است؛ و در امر آخرت امر می کند به نظر به کسی که پست تر از او است، می گوید که چرا این قدر از خدا می ترسی و فلان کس از تو اعلم است و از خدا نمی ترسد.

و عن ابی ذر (رضی عنه الله): أوصانی خلیلی رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) أن أنظر الی من هو دونی لا الی من هو فوقی فی الدنیا(۱).

ابوذر فرمودند که رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) به من وصیت فرمودند که در امر دنیا نظر کنم به کسی که از من پست تر باشد، نه به کسی که از من بالاتر باشد؛ و الله ولی التوفیق.

### فصل چهاردهم: در طمع است

و آن توقع از ناس است در اموال ایشان.

و آن نیز از رذایل مهلکه است، و اخبار بسیار در مذمت آن وارد شده است.

و فی الحدیث: ایاک و الطمع فانه الفقر الحاضر(۲)؛

حذر کن از طمع، به درستی که (آن) فقری است حاضر.

و فی حدیث آخر: الذی یثبت الایمان فی العبد الورع، و الذی یخرجه منه الطمع(۳)؛

آن چه ایمان را ثابت دارد آن ورع است، و آن چه ایمان را بیرون می برد طمع است.

ص: ۲۰۲

---

۱- الخصال، ص ۳۴۵.

۲- المحاسن، ج ۱، ص ۱۶ و الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۰.

۳- کافی، ج ۲، ص ۳۲۰ و الخصال، ص ۹.

و کفایت می کند در مذمت آن، آن که هر که طمع کند، همیشه خوار و ذلیل است در نزد ناس. و این که اعتماد و وثوق ایشان به ناس بیشتر است از وثوق و اعتماد به خداوند عالم.

و ظاهر این است که طمع بماهو حرام نباشد مادام که مستلزم محرمی نباشد، لکن از صفات رذیله است.

و ضد آن، استغنا از ناس است، و آن از فضایل حسنه و از اخلاق مرضیه موجب قرب به خداوند عالم است، و اخبار بسیار در فضل آن وارد شده است.

و فی الحدیث: رأیت الخیر کله قد اجتمع فی قطع الطمع عما فی أیدی الناس، و من لم یرج الناس فی شیء و رد أمره الی الله تعالی فی جمیع اموره استجاب الله (عز و جل) له فی کل شیء (۱)؛

جمیع خیرات جمع شده است در قطع طمع از چیزهایی که در دست مردمان است، و کسی که قطع امید از ناس نماید و امر خود را به خدا واگذارد، مستجاب می کند خدا از برای او در هر چیزی.

و فی الحدیث: لیجتمع فی قلبک الافتقار الی الناس و الاستغناء عنهم، فیکون الفتقارک الیهم فی لین کلامک و حسن بشرک، و یکون استغناؤک عنهم فی نزاهه عرضک و بقاء عزک (۲)؛

باید در قلب تو جمع شود افتقار به ناس و استغنائی از ناس؛ افتقار به ناس در در نرمی کلام و خوش رویی تو باشد، و استغنا از ناس در حفظ آبرو و بقای عزت و آبرو باشد.

و طریق علاج در ازاله و قطع طمع و کسب استغنائی از ناس، قریب است

ص: ۲۰۳

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۴۸.

۲- همان، ص ۱۴۹؛ تحف العقول، ص ۲۰۴ و معانی الاخبار، ص ۲۶۷.

به آن چه ذکر شد در علاج ازاله حرص و تحصیل قناعت، متذکر شو؛ ان شاء الله.

### فصل پانزدهم: در سؤال از خلق است

و آن نیز از ذمائم است، و اخبار بسیار در منع از آن وارد شده است، بلکه ظاهر بعضی از آنها حرمت است؛ و از این جهت است که بعضی علما قائل به حرمت آن شده اند. و این در صورتی است که سؤال متضمن شکایت از خالق، یا ذلت و خواری نفس یا اذیت مسئول نباشد؛ اما هر گاه متضمن یکی از این مفاسد باشد قول به حرمت بعید نیست.

و هر گاه سؤال در مقام ضرورت و احتیاج باشد جایز است بلا اشکال، بلکه در بعضی صور واجب است. و هر گاه فقیر و محتاج سؤال کند مایحتاج خود را، پس اگر سؤال نماید چیزی را که بالفعل و فی الحال محتاج الیه است، بلا اشکال جایز است، و اگر سؤال نماید چیزی را که بعد احتیاج دارد، پس بعضی علما تفصیل داده اند ما بین این که محتاج است در همین سال یا بعد از آن سال، مثل آن که فقیر قوت یوم یا شهر را دارد و قوت سال را ندارد، یا آن که مایحتاج این سال را دارد و مایحتاج سال دیگر را ندارد. و در صورت اولی نیز یا ممکن است او را سؤال در مقام حاجت، یا ممکن نیست.

و در جمیع صور قائل به حرمت شده است، مگر در صورتی که سوال نماید از مایحتاج در این سال و بداند که در وقت حاجت متمکن از سؤال نخواهد بود.

و این قول اگر چه خالی از اشکال نیست لکن احوط و اولی است؛ و الله الموفق.

و ضد این صفت، تعفف از سؤال و طلب رزق به طریق کسب از حلال است. و این از صفات حسنه است و اخبار متواتره بر ترغیب و تحریم در آن وارد شده است. و هرگاه ممکن نشد کسب، اولی و افضل تحصیل صفت قناعت و اکتفا به رزق مقسوم و مقدر است.

و هرگاه مشغول تحصیل علوم شرعیه گردد و تقوا و پرهیزگاری را پیشنهاد خود نماید امید هست که خداوند عالم رزق او را برساند من حیث لایحسب، هم چنان که از آیه شریفه و بعض اخبار مستفاد می شود، و تجربه نیز بر آن شاهد است؛ و الله الموفق.

### فصل شانزدهم: در ضعف نفس است

و مراد به آن، عجز از تحمل واردات است. و آن از صفات ذمیمه است؛ زیرا که بر او مترتب می شود مسامحه در امر به معروف و نهی از منکر، و ذلت و خواری نفس، و عدم جرأت در اقدام در امور عالیه، و دنائت همت و راضی شدن به امور دنیه، و عدم غیرت در امور دنیوی در امر اهل و عیال و اولاد و نحو آنها؛ و جمیع آنها از صفات ذمیمه است، بلکه شبه ای در حرمت بعضی از آنها نیست، مثل مسامحه در امر به معروف و نهی از منکر.

و اخبار بسیار وارد شده است در این که از برای مومن نیست که خود را ذلیل و خوار نماید، بلکه مؤمن عزیز است در دنیا و آخرت.

و در حدیث است که:

ان الله غیور یحب الغیره (۱)؛ خدا غیرت دارد و غیرت را دوست دارد.

و معنای غیرت در دین، جهد و سعی در حفظ شریعت است از بدعت مبتدعین و مبطلین، و اهانت کسی که تخفیف شریعت می کند از مخالفین، و

ص: ۲۰۵

رد کردن شبهه مخالفین، و سعی نمودن در ترویج شریعت مطهره به بیان حلال و حرام، و اهتمام تمام در امر به معروف و نهی از منکر.

## فصل هفدهم: در عجله است

### اشاره

و آن اقدام نمودن در امور است به اول خاطری که خطور می کند، بدون توقف و تأمل در ایقاع افعال و امور از جهت مصلحت و مفسده. و آن از صفات ذمیمه، و از ابواب عظیمه است از برای شیطان.

قال النبی صلی الله علیه و آله : العجله من الشیطان و التانی من الله (۱)؛

عجله از شیطان است و تأنی از خداوند عالم است.

و خداوند عالم، تأدیب نمود پیغمبر خود را به قوله تعالی:

«و لا تعجل بالقرءان من قبل أن یقضی الیک وحیه» (۲)؛

(و به خواندن قرآن پیش از آن که پیام آن به تو گزارده شود، شتاب مکن).

و همین قدر کفایت در قبیح این صفت می کند، علاوه بر این که بر عاقلی مخفی و پوشیده نیست که هر امری که صادر می شود از روی عجله و بی تأملی، موجب ندامت و خسران می شود، و هر عجولی ساقط است از عیون و وقعی ندارد در قلوب؛ بلکه بعد از تأمل ظاهر می شود که سبب ترجیح دنیا بر آخرت و تبدیل نعیم ابدی به خسایس دنیویه همین صفت ذمیمه است.

### (علاج عجله)

و علاج این صفت ذمیمه می شود به ملاحظه آثار ذمیمه ای که بر او

ص: ۲۰۶

---

۱- جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۴۶.

۲- طه، آیه ۱۱۴.

مترتب می شود از خسران و ندامت و ترجیح دنیا بر آخرت. و به اختیار ضد این صفت که تأنی و تأمل و توقف بوده باشد؛ به این معنا که کاری را که می خواهد بکند اول تأمل نماید که در او مفسده ای هست یا خیر؟ اگر خالی از مفسده دنیوی و اخروی است، اقدام نماید؛ و اگر متضمن مفسده است اعراض نماید و هم چنین اگر مشتبه الحال باشد؛ بلکه اولی اعراض و ترک است نیز در صورت خلو از رجحان دنیوی یا اخروی؛ زیرا که در این صورت متعرض فعل مرجوح یا فعل لغوی شده و اولی اجتناب است از آن.

و ظاهر، وجوب تأنی و تأمل و تروی، و حرمت عجله است در اقوال و افعال؛ زیرا که انسان عبد و مملوک غیر است و جمیع جوارح و اعضای او ملک غیر است و تصرف در ملک غیر بدون اذن مالک قبیح است. و ایضا واجب است اطاعت، و حرام است معصیت خداوند عالم بالضروره، و علم به آن موقوف است بر تروی و ترک عجله.

و ایضا ظاهر آیه شریفه:

«قل ۛ الله أذن لكم أم على الله تفترون» (۱).

(بگو آیا خدا شما را دستوری داده است یا بر خدا دروغ می بندید؟) عدم جواز اقدام بر اموری است بدون اذن از حق تعالی.

و بعض اخبار نیز دلالت بر مطلب می کند؛ مثل قوله (علیه السلام):

ان من حق الله على عباده أن يقولوا ما يعلمون و يكفوا عما لا يعلمون (۲)؛

(از حقوق خداوند بر بندگانش آن است که آن چه را می دانند بگویند و از آن چه نمی دانند دست نگه دارند).

ص: ۲۰۷

---

۱- یونس، آیه ۵۹.

۲- کافی، ج ۱، ص ۵۰ و المحاسن، ج ۱، ص ۲۰۴.

و غیر ذلک از اخباری که دلالت می کند بر وجوب کف و امساک از چیزی که نمی داند. پس هرگاه جواز تکلم به کلامی یا ارتکاب فعلی را نمی داند واجب است کف و امساک و سکوت تا بداند جواز آن را؛ و الله العالم.

## فصل هجدهم: در سوء ظن به خالق و مخلوق است

### اشاره

و آن از صفات ذمیمه است، بلکه از محرّمات در شریعت است.

قال الله تعالی: «یأیها الذین ءامنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم» (۱)؛

(ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از گمان ها پرهیزید؛ زیرا برخی از گمان ها گناه است).

و عن أميرالمؤمنین (علیه السلام): ضع أمر أخیک علی أحسنه حتی یاتیک ما یغلبک منه، و لا تظنن بکلمه خرجت من أخیک سوء و أنت تجد لها فی الخیر محملا (۲)؛

(کار برادر دینی خود را به بهترین وجه و محمل توجیه و حمل کن، تا به قدری که ظن غالب از بدی او برای تو پیدا شود. و از سخنی که از دهان برادرت بیرون آید تا وقتی که می توانی محمل خوبی برای آن بیابی، گمان بد مبر).

و مراد به ظن سوء، عمل به مقتضای آن است و الا مجرد حصول ظن، خارج از اختیار شخص است و معقول نیست حرمت آن. بلی! تجسس و تفحص از احوال مسلم از جهت اطلاع بر اسرار و تحصیل ظن بر خفایای

ص: ۲۰۸

---

۱- حجرات، آیه ۱۲.

۲- کافی، ج ۲، ص ۳۶۲.

آن حرام است در شرع، و اما هرگاه ظن سوء حاصل شد، بدون تجسس، فعل حرامی نکرده است، بی اشکال. بلی! باید اعتنایی به آن ظن ننماید و تغییر در احوال و رفتار به واسطه آن ندهد.

و از جهت حرمت سوء ظن قرار شد در شرع مبین اجتناب از موضع تهمت؛ زیرا که عدم اجتناب موجب ظن سوء است و باعث ایقاع مسلم در حرام می گردد.

### (حسن ظن)

و ضد سوء ظن، حسن ظن است به خالق و مخلوق، و اخبار در مدح آن متظافر است. پس سزاوار از برای مؤمن است که مأیوس از رحمت خدا نبوده باشد، و گمان نکند که خدا او را نمی آمرزد و بر او رحم نمی کند و او را عذاب می کند، و این که آن چه به او می رسد در دنیا از مصایب و بلا یا شر و عقوبت است از برای او؛ بلکه سزاوار این است که بداند که خدا رحیم تر و مهربان تر از پدر و مادر است، و این که خلق کرده است او را از جهت فیض و جود، و این که در دنیا و آخرت با او به طریق تفضل و ترحم سلوک می فرماید نه به طریق عدل و استحقاق.

و هم چنین سزاوار این است که ظن سوء و شر به مسلمین نبرد در اقوال و افعال صادره از ایشان، مادامی که احتمال وجه صحیح در آنها بدهد؛ مگر این که فساد آنها از خارج بدون تفحص و تفتیش بر او معلوم شود؛ و الله الحافظ عن شرور الانفس و سیئات الاعمال.

### فصل نوزدهم: در عصبیت است

و آن حمایت است از خود یا از دیگری به باطل و خروج از حق. و آن

ص: ۲۰۹



نیز از صفات ذمیمه است، و عقل و نقل بر قبح آن شاهد است.

و فی الحدیث: من کان فی قلبه حبه (من خردل) من عصبیه بعثه الله تعالی یوم القیامه مع أعراب الجاهلیه (۱)؛

هر که در قلب او به قدر دانه ای از عصبیت باشد محشور می نماید خداوند عالم او را با اعراب جاهلیت.

و هرگاه حمایت به باطل و خروج از حق نباشد آن غیرت است، و آن مذموم نیست بلکه ممدوح است؛ زیرا که خداوند عالم غیور است و غیرت و صاحب غیرت را دوست می دارد.

و فی الحدیث: العصبیه التي یأثم علیها صاحبها أن یری الرجل شرار قومه خیرا من خیار قوم آخرین، و لیس من العصبیه أن یحب الرجل قومه، و لکن من العصبیه أن یعین قومه علی الظلم (۲)؛

عصبیت که معصیت دارد آن است که شخص، اشرار قوم خود را بهتر بخوهد از خوبان قوم دیگر، و اعانت نماید ایشان را به نحوی که متضمن ظلم باشد؛ و نیست از عصبیت محرم این که شخص قوم خود را دوست دارد و اعانت نماید ایشان را به نحوی که متضمن ظلم و معصیت نباشد.

و علاج این صفت می شود به مواظبت بر صفت حسنه انصاف و عدم خروج از حق.

### فصل بیستم: در نفاق است

و آن مخالف ظاهر با باطن است، به این نحو که با شخص اظهار محبت و دوستی کند و در باطن با او دشمن باشد. و قبح آن عقلا و شرعا واضح است. و جایز است نفاق در مقام تقیه، به این معنا که با کسی که

ص: ۲۱۰

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۰۸.

۲- کافی، ج ۲، ص ۳۰۸.

دشمن است اظهار محبت و دوستی کند هرگاه خوف ضرر و اذیت از او داشته باشد، و الا حرام است.

### فصل بیست و یکم: در قساوت است

و آن متألم نشدن از ابنای نوع است. و آن نیز از ذمائم است، بلکه مترتب می شود بر او بسیاری از صفات ذمیمه مثل ظلم و ایذا و عدم اعانت مظلومین و عدم مواسات فقرا و مساکین، و غیر آنها.

و فی الحدیث: اطلبوا الفضل من الرحماء من عبادی (تعیشوا فی أکنافهم) فانی جعلت فیهم رحمتی، و لا-تطلبوه من القاسیه قلوبهم فانی جعلت فیهم سخطی (۱)؛

طلب کنید خیر را از رحم دلاین از بندگان من؛ زیرا که ایشان محل رحمت من می باشند. و طلب خیر نکنید از کسانی که قساوت قلب دارند، زیرا که ایشان محل سخط من می باشند.

و علاج مرض قساوت می شود به مداومت و مواظبت بر آثار ترحم بر مخلوقین حق تعالی.

### فصل بیست و دویم: در جهل است

#### اشاره

و آن از اعظم رذایل است؛ بلکه مبدأ و منشأ و اصل همه رذایل، و مبنی علیه همه مهلکات همین صفت است، و از این جهت کتاب و سنت مشحون است بر مذمت آن، و جمیع آیات و اخباری که وارد شده در مدح علم و وجوب آن دلالت می کند بر مذمت آن.

بدان که جهل بر دو قسم است: بسیط و مرکب. و مراد به اول، خلو نفس

ص: ۲۱۱

است از علم، بدون اعتقاد به این که عالم است؛ و مراد به ثانی، خلو نفس است از اعتقاد یا اعتقاد به خلاف واقع، با اعتقاد به این که می داند و حق را فهمیده است؛ پس او نمی داند و نمی داند که نمی داند.

و جهل بسیط در اول امر مذموم نیست؛ زیرا که علوم انسان حادث است و تعلم موقوف بر آن است، و مادام که شخص مدعن و معتقد به جهل نباشد درصدد تحصیل آن بر نمی آید. و مذموم از آن، ثبات و بقا بر آن است. و آن از اعظم مهلکات است؛ پس باید که کمال سعی را در ازاله آن نموده و نهایت اهتمام در معالجه این مرض مهلک نماید.

### (علاج جهل)

و علاجی علمی به این طریق است که متذکر شود اموری را:

اول: آن که متذکر شود چیزی را که دلالت بر قبح و نقص آن می کند عقل، و آن این است که تمیز ما بین انسان از سایر حیوانات به علم و ادراک امور کلیه است نه به (قوای) حسیه و قوه غضبیه و شهویه و صورت و نحو آنها، و نه به ادراک امور جزئیة؛ زیرا که این امور اختصاصی به انسان ندارد بلکه قدر مشترک اند میان انسان و سایر حیوانات. پس اگر شخص خالی از علم و ادراک باشد با سایر حیوانات فرق ندارد بلکه پست تر از آنها خواهد بود، چنان چه در آیه شریفه اشاره به آن شده:

«أولئك كالأعمى» (۱)؛

(اینان به سان چارپایان اند بلکه گمراه تراند).

بلکه بعضی تصریح نموده اند که جاهل فی الحقیقه انسان نیست، و اطلاق انسان بر او به طریق حقیقت نیست بلکه به عنوان مجاز است، به اعتبار

ص: ۲۱۲

مشاکلت و مشابهت صوریه. پس تأمل کند که چه نقص و مفسده ای اعظم است، از خروج از مرتبه انسانیت و دخول در حد بهیمیت.

دویم: آن که متذکر شود چیزی را که دلالت می کند بر مذمت آن شرع، از کتاب و سنت، مثل قوله تعالی:

«أعوذ بالله أن أكون من الجهلین» (۱)؛

(به خدا پناه می برم که از نادانان باشم).

و قوله تعالی: «انی أعظک أن تکون من الجهلین» (۲)؛

(من تو را پند می دهم که مبادا از نابخردان باشی).

و قوله (علیه السلام): سته یدخلون النار قبل الحساب بسته. و عد منهم: أهل الرساتیق بالجهاله (۳)؛

شش طایفه اند که داخل آتش می شوند پیش از حساب، به سبب شش چیز، و یکی از آنها اهل دهات و بواری هستند که به واسطه جهل داخل آتش می شوند.

سیم: آن که متذکر شود آیات و اخباری را که در فضل علم و تأکید اُکید در آن وارد شده، چنان چه جمله ای از آنها ذکر خواهد شد؛ ان شاء الله.

### (علاج عملی جهل)

و علاج عملی آن است که بعد از آن که فهمید نقص و مذمت جهل، و فضل و کمال و ممدوحیت علم را، باید دامن همت به کمر زند و رفع موانع، از اشتغال به امور دنیوییه و التفات به امور دنییه را از خود نماید، و شب و روز مشغول تحصیل علم از اهل آن شود تا آن که فیاض علی الاطلاق

ص: ۲۱۳

۱- بقره، آیه ۶۷.

۲- هود، آیه ۴۶.

۳- جامع الاخبار، ص ۳۹۱.

افاضه علم به او فرماید و از مرض مهلك جهل مستخلص گردد؛ بحوله و قوته.

و جهل مرکب بدتر است از جهل بسیط؛ و علاج آن مشکل تر است، بلکه محکی از بعض اطبای نفوس، اقرار به عجز از معالجه آن است، چنان چه بعض اطبای ابدان اعتراف کرده اند به عجز از معالجه بعض امراض مزمنه.

و از حضرت عیسی (علی نبینا و اله و علیه السلام) مروی است که فرمودند:

أنا لا أعجز عن معالجه الاکمه و الابرص و أعجز عن معالجه الاحمق؛

(من) عاجز نیستم از معالجه کور مادرزاد و از معالجه کسی که به مرض برص مبتلا باشد، و لکن عاجزم از معالجه احمق.

و از اقراری که بعض علمای اخلاق نوشته اند: علاج او به ازاله سبب او است؛ زیرا که سبب او یا اعوجاج سلیقه است، یا خطا در استدلال است، یا عصبیت و تقلید و غیر آنها از موانع حصول علم و واقع.

و زوال اعوجاج سلیقه به تعلم علوم ریاضیه می شود از هندسه و حساب؛ و رفع خطا در استدلال می شود به رجوع به قوانین و قواعد مقرر در علم منطق، و به موازنه نمودن استدلال خود را به استدلال مشهورین به تحقیق و معروفین به استقامت سلیقه؛ و زوال عصبیت و تقلید به این می شود که قطع نظر از محبت دین پدیری و مادری نموده و تخلیه تامه نموده و غرض او فهمیدن حق بوده باشد.

پس بعد از آن که تخلیه تامه نماید و دلیل را منطبق به قواعد منطق نماید و مع ذلک موازنه نماید فهم و استدلال خود را به فهم و استدلال معروفین از

علما. امید از فیاض علی الاطلاق چنان است که ادراک حق و واقع را نماید و از مرض جهل مرکب مستخلص گردد.

و عمده چیزی که میزان حق و باطل است عرض مطالب و افهام و ادله است به کتاب و سنت، اگر مطلبی از مطالب شرعیه باشد؛ پس با مطابقت حق، صدق و مطابق واقع است، و با مخالفت، محکوم به بطلان و فساد و مخالفت با واقع است.

بدان که مراد به جهل در این مقام، مقابل علم و یقین است، اعم از این که جهل سازج باشد که اصلاً ملتفت به مسئله نشده باشد و تصور موضوع و محمول و نسبت را نکرده باشد، یا آن که تصور کرده باشد و لکن در شک یا ظن یا حد طرفین باشد، و آن نیز مذموم و مهلک است؛ زیرا که مطلوب و ممدوح، علم و یقین است، و معرفت لازمه حاصل نمی شود مگر به علم و یقین نه به ظن و تخمین.

و فی الحدیث: لاترتابوا فتشکوا، و لاتشکوا فتکفروا(۱)؛

(مواظب باشید که به ریب - دودلی و تردید - نیفتید که به دنبال ریب شک می کنید، و شک نکنید که کافر خواهید شد).

و فی آخر: لاینفع مع الشک و الحجود عمل(۲)؛

(با شک و انکار، هیچ عملی سودمند نیست).

و فی ثالث: من شک أو ظن فأقام علی أحدهما أحبط الله عمله، ان حجه الله هی الحجه الواضحه(۳)؛

(هر که به شک یا ظن گراید و بر آن دو باقی بماند خداوند عملش را نابود سازد که برهان و حجت خدا واضح و روشن است).

ص: ۲۱۵

---

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۵ و تحف العقول، ص ۱۵۰.

۲- کافی، ج ۲، ص ۴۰۰.

۳- کافی، ج ۲، ص ۴۰۰.

و زایل می شود شک و تحیر، به بذل و جهد و فحوص تام از مقدمات و ادله داله بر مطلوب، و به مواظبت بر طاعات و اشتغال به قرائت قرآن و مطالعه کتب احادیث و مجالست علما و صالحین.

### (جربزه)

بدان که هم چنان که جهل و شک و حیرت مذموم است جربزه نیز مذموم است؛ و آن عبارت است از عدم وقوف ذهن به جایی و عدم استقرار او به مطلبی؛ بلکه پیوسته در ابداع شبهات و استخراج امور دقیقه مخالف با واقع باشد و از حد لایق تجاوز کند و بر (چیزی) قرار نگیرد. و بسا باشد که در مباحث عقلیه و علوم الهیه منجر به کفر و الحاد و فساد عقیده می شود، بلکه می رسد به جایی که صاحب آن انکار همه اشیا و نفی جمیع حقایق می کند، مثل طایفه سوفسطائیه، و در شرعیات منجر به وسواس می گردد. و قبح این صفت واضح و ظاهر است؛ زیرا که آن مانع از تحصیل علم و عمل است و موجب هلاکت ابدیه است.

و علاج او ممکن است به رجوع کردن به استدلال و معتقدات علمای مشهورترین به استقامت سلیقه و معروفین به افهام مستقیمه، و خواهی نخواهی خود را بر مقتضای ادله معتبره در نزد آنها بدارد، و تجاوز از اعتقادات و اعمال و افعال آنها نکند، و بداند که هرگاه صاحبان افهام مستقیمه و معروفین از علما بر طریقه ای باشند و او در آن طریقه تشکیک نماید، لامحاله از اعوجاج سلیقه است؛ پس نفس خود را به تکلف بر طریقه آنها بدارد تا عادت کند به ثبات و اطمینان.

بدان که جربزه طرف افراط است از برای قوه عاقله، و جهل و شک و حیرت طرف تفریط هستند و هر دو مذموم می باشند، چنان که دانستی؛ و

ممدوح از برای قوه عاقله حد وسط است، و آن حکمت است، و آن علم به حقایق اشیا است، و آن افضل کمالات نفسانیه است، و اشرف نعوت جمالیه است از برای انسان، بلکه بالاترین صفات ربوبیت است، و به واسطه علم، انسان تمیز پیدا می کند از سایر افراد حیوانات، و می رسد به شرف جوار رب العالمین و دخول در حزب ملایکه مقربین.

بلکه سبب و باعث از خلقت اشیا، معرفت الله است که یکی از علوم است، هم چنان که در حدیث قدسی اشاره به آن شده:

كنت كنزا مخفيا فاحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي أعرف (۱)؛

(من) گنجی بودم مخفی و خواستم که شناخته بشوم؛ پس خلق کردم خلق را از جهت این که شناخته بشوم.

علاوه بر این که علم لذیذ است فی حد ذاته، محبوب است فی نفسه، و کم لذت و ابتهاجی است که از غیر علم حاصل می شود.

و از فواید علم در دنیا عزت و اعتبار است در نزد اخیار و اشرار، و نفوذ حکم است بر ملوک و ارباب شوکت و اقتدار؛ زیرا که طباع خاص و عام مجبول است بر تعظیم و توقیر اهل علم و وجوب اطاعت و احترام ایشان.

و آیات و اخبار وارده در فضل و رجحان و ثواب و فواید اخرویه علم لاتعد و لاتحصی است:

كقوله تعالى: «انما يخشى الله من عباده العلماء» (۲)؛

(از بندگان خدا تنها دانشوران از او می ترسند).

و قوله تعالى: «هل يستوى الذين يعلمون و الذين لا يعلمون» (۳)؛

(آیا آنان که می دانند با آنان که نمی دانند برابراند).

ص: ۲۱۷

---

۱- عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۵۵.

۲- فاطر، آیه ۲۸.

۳- زمر، آیه ۹.



و قوله تعالى: «و من يوت الحكمة فقد أوتى خيرا كثيرا»(۱)؛

(هر که را حکمت دهند، به راستی او را نیکی های بسیار داده اند).

و قوله تعالى: «و تلك الأ مثل نضربها للناس و ما يعقلها الا العلمون»(۲)؛

(و این مثل ها را برای مردم می زنیم و جز دانایان، آنها را در نمی یابند).

و فى النبوى: العلماء ورثة الانبياء(۳)؛

(دانش مندان وارثان پیامبران اند).

و قوله صلى الله عليه و آله : اللهم ارحم خلفائى - ثلاثا - قيل: من خلفائك؟ قال: الذين يأتون من بعدى و يروون حديثى و سنتى(۴)؛

(پیامبر اکرم سه بار فرمود: خدایا، جانشینان مرا رحمت کن. پرسیدند: جانشینان شما کیان اند؟ فرمود: آنان که پس از من حدیث و سنت مرا روایت می کنند).

و قوله (صلى الله عليه و آله وسلم) لأبى ذر: الجلوس ساعه عند مذاكره العلم أحب الى الله من قيام ألف ليلة تصلى فى كل ليلة ألف ركعه، و أحب الى الله من ألف غزوه، و من قرائه القرآن كله اثني عشر ألف مره... و خير من عباده سنه صام نهارها و قام ليلها. و من خرج من بيته ليتمس بابا من العلم كتب الله عزوجل له بكل قدم ثواب نبي من الانبياء و ثواب ألف شهيد من شهدا بدر... و أعطاه الله بكل حرف يسمع أو يكتب مدينة فى الجنة. و طالب العلم يحبه الله و يحبه الملائكة و النبيون و لا يحب العلم الا السعيد و طوبى لطالب العلم... و النظر الى وجه العالم

ص: ۲۱۸

۱- بقره، آیه ۲۶۹.

۲- عنكبوت، آیه ۴۳.

۳- کافی، ج ۱، ص ۳۲ و امالی شیخ صدوق، ص ۱۱۶.

۴- الفقيه، ج ۴، ص ۳۰۲ و معانی الاخبار، ص ۳۷۴.

خير من عتق ألف رقبه أو من أحب العلم و جبت له الجنة و يصبح و يمسي في رضى الله و لا يخرج من الدنيا حتى يشرب من الكوثر و يأكل من ثمره الجنة و لا يأكل الدود جسده، و يكون في الجنة رفيق الخضر (عليه السلام) (١)؛

(ساعتی در مذاکره علمی نشست، نزد خداوند محبوب تر است از هزار شب بیداری که در هر شبی هزار رکعت نماز گزارده شود و از هزار جهاد و از دوازده هزار بار خواندن قرآن به تمامی و نیز از عبادت یک سال روزها روزه و شب ها در نماز بهتر است. و کسی که از خانه بیرون رود تا بابی از علم فراگیرد خداوند به هر گامی پاداش پیامبری از پیامبران، و پاداش هزار شهید از شهیدان بدر برای او می نویسد، و خداوند به هر حرفی که بشنود یا بنویسد شهری در بهشت به او عطا کند. و طالب علم را خدا و فرشتگان و پیامبران دوست دارند، علم را جز سعادت مند دوست ندارد، و خوشا به حال خواستار علم. و نگاه به چهره عالم از آزاد کردن هزار برده بهتر است، و هر که علم را دوست دارد بهشت برای او واجب است و بامداد و شامگاه در رضای خدا است. و از دنیا بیرون نمی رود مگر آن که از کوثر می نوشد و از میوه بهشتی می خورد، و در گور، کرم ها بدن او را نخورند، و در بهشت رفيق خضر (عليه السلام) خواهد بود.

و قوله، طلب العلم فريضة على كل مسلم، فاطلبوا العلم في مظانه و اقتبسوه من أهله، فان تعليمه لله حسنه و طلبه عباده و المذاكره فيه تسييح، و العمل به جهاد، و تعليمه من لا يعلمه صدقه، و بذله لاهله قربه الى الله، لانه معالم الحلال و الحرام و مسار سبيل الجنة و المونس في الوحشه، و الصاحب في الغربه و الوحده، و المحدث في الخلوه، و الدليل على السراء، و السلاح على الاعداء، و الزين عند

ص: ٢١٩

الاخلاء. يرفع الله به أقواما و يجعلهم فى الخير قادة، تقتبس آثارهم و يقتدى بفعالهم و ينتهى الى آرائهم، يرغب الملائكة فى خلتهم، و بأجنتها يمسحهم، و فى صلاتها يبارك عليهم، و يستغفر لهم كل رطب و يابس حتى حيطان البحر و هوامه و سباع البر و انعامه. ان العلم حياه القلوب من الجهل، و ضيا الابصار من الظلمه، و قوه الابدان من الضعف، يبلغ بالعبد منازل الاخيار و مجالس الابرار و الدرجات العلى فى الآخره و الاولى. الذكر فيه يعدل بالصيام، و مدارسته بالقيام. به يطاع الرب و به يعبد، و به توصل الارحام و يعرف الحلال من الحرام. العلم امام و العمل تابعه، يلهمه السعداء و يحرمه الاشقياء، فطوبى لمن لم يحرمه الله من حظه (۱)؛

(دانش جویی بر هر مسلمانی واجب است، پس علم را در هر جا که گمان می برید بجوید، و آن را از اهلش فراگیرید، که فرا گرفتن آن برای خدا حسنه است و جست و جوی آن عبادت و مذاکره آن تسبیح پروردگار و عمل به آن جهاد، و تعلیم آن صدقه و بذل آن به اهلش تقرب به خدا است؛ زیرا علم نشانه های راه نمای حلال و حرام است، و چراغ دان راه بهشت و مونس انسان در وحشت، و یار غربت و تنهایی، و هم سخن در خلوت، و دلیل و راهبر در گشادگی و سختی (خوشی و ناخوشی)، و سلاح بر ضد دشمنان، و زینت در نزد دوستان است. خداوند به سبب علم اقوامی را بلند می گرداند و آنان را رهبر و پیشوای خیر قرار می دهد که از آثار آنان بهره برند و به کارهاشان اقتدا کنند، و به آرای آنان نایل شوند. فرشتگان به دوستی دانش مندان راغب اند و بال های خود را به آنان می مالند، و در نمازشان بر آنان برکت فرستند و هر خشک و تری حتی ماهیان دریا و خزندگان و گزندگان آن و درندگان و چهار پایان زمین برای ایشان طلب

ص: ۲۲۰

مغفرت می کنند.

علم، حیات دل ها از نادانی، و روشنی چشم ها در تاریکی، و نیروی بدن ها از ضعف است. بنده ۹ را به منزل های نیکان و مجالس خوبان و به درجات عالی در دنیا و آخرت می رساند. مذاکره علمی معادل روزه است و درس دادن و خواندن آن همسنگ نماز. به واسطه علم است که خداوند عبادت و اطاعت می شود، و به سبب آن صله ارحام انجام می گیرد، و حلال و حرام شناخته می شود. علم پیشواست و عمل، پیرو آن. خدا علم را به سعادت مندان الهالم می کند و اشقیاء را از آن محروم می سازد؛ پس خوشا به حال کسی که خداوند او را از حظ علم بی بهره نگرداند).

و عن أمير المؤمنين (عليه السلام): أيها الناس، اعلّموا أن كمال الدين طلب العلم والعمل به، و ان طلب العلم أوجب عليكم من طلب المال، و ان المال مقسوم مضمون لكم، قد قسمه عادل بينكم و قد ضمنه و سيفى لكم؛ و العلم مخزون عند أهله و قد أمرتم بطلبه من أهله فاطلبوه (۱)؛

(کمال دین، طلب علم و عمل به آن است. و طلب علم بر شما از طلب مال واجب تر است، و هر کسی را از مال قسمت و بهره ای است که خداوند ضامن آن است و خدای عادل آن را میان شما تقسیم کرده است، و آن را به عهده گرفته و وفا خواهد کرد، و علم اندوخته و گنجینه ای است نزد اهلش پس آن را بجوید).

و قوله (عليه السلام): اذا مات مؤمن و ترك ورقه واحده عليها علم تكون تلك الورقه ستر بينه و بين النار، و أعطاه الله تعالى بكل حرف منها مدینه أوسع من الدنيا سبع مرات (۲)؛

(هر گاه مومنی بمیرد و برگی از علم از او باقی بماند، آن برگ بین او و آتش

ص: ۲۲۱

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۰.

۲- امالی شیخ صدوق، ص ۹۱.

پرده ای خواهد شد، و خداوند در برابر هر حرفی که بر آن است شهری که هفت بار وسیع تر از دنیا است به او عطا خواهد کرد).

و عن علی بن الحسین (علیه السلام): لو يعلم الناس ما فی طلب العلم لطلبوه و لو بسفک المہج و خوض اللجج (۱)؛

(اگر مردم می دانستند که در طلب علم چه فضیلتی است در جست و جوی آن بر می آمدند، هر چند با ریخته شدن خونها و غوطه خوردن در دریاها باشد).

و قول الباقر (علیه السلام): عالم ینتفع بعلمه أفضل من سبعین ألف عابد (۲)؛

(دانش مندی که از علمش بهره برده شود، از هفتاد هزار عابد برتر است).

و قول الصادق (علیه السلام): لو يعلم الناس ما فی فضل معرفه الله تعالی ما مدوا أعینهم الی ما متع به الاعداء من زهره الحیاه الدنیا، و کان دنیاهم أقل عندهم مما یطؤون بأرجلهم (۳)، الحدیث؛

(اگر مردم می دانستند که در معرفت خدای تعالی چه فضیلتی هست، به آن چه دشمنان از شکوفه های زندگی دنیا و نعمت فراوان آن بهره منداند چشم نمی دوختند، و دنیا در نظرشان از آن چه لگدمال می کنند - یعنی خاک - کم ارزش تر بود).

### (آداب تعلیم)

بدان که از برای تعلیم و تعلم شروط و آدابی است.

اما آداب التعلیم، پس آن چند چیز است:

ص: ۲۲۲

---

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۵۰.

۲- همان، ص ۲۳۳ و تحف العقول، ص ۲۹۴.

۳- کافی، ج ۸، ص ۲۴۷.

اول: آن که غرض معلم از تعلیم، مجرد قربه الی الله و وصول به ثوابت اخرویة بوده باشد، و از برای او غرض دنیوی نباشد، از طمع مالی یا جاه و ریاست یا شهرت بین الناس؛ زیرا که هرگاه غرض او این امور بوده باشد محروم از اجر اخروی خواهد بود، و هر عملی که از برای غیر خدا کرده باشد مقبول درگاه احدیث نخواهد بود، و خالی از اجر و ثواب می باشد. و اما هرگاه الله تعالی باشد و خالص از این اغراض فاسده باشد، علاوه بر ثواب و اجری که از برای اصل تعلیم هست، شریک خواهد بود در ثواب تعلیم نمودن این شخص متعلم، غیر را، و هکذا الی غیر النهایه؛ پس می رسد به یک تعلیم به ثواب های غیر متناهی، چنان که از حدیث فهمیده می شود.

دویم: آن که معلم مشفق بر متعلم باشد و ناصح او باشد، تکلم نماید به او به طریق لینت و همواری و ملایمت و بشاشت، نه به طریق غلظت و خشونت و درشتی.

سیم: آن که منع نکند علم را از کسی که اهلیت داشته باشد، و تعلیم نکند به کسی که اهلیت نداشته باشد.

چهارم: آن که آن چه می داند تعلیم نماید، و سکوت کند از آن چه نمی داند تا رجوع نماید و بفهمد و بگوید، و اخبار نکند او را به خلافت واقع. و این شرط مختص به معلم نیست؛ پس جاری است در هر کسی که سؤال مسئله ای از مسائل شرعی و غیرها از او بشود، مثل مفتی قاضی و امثال آنها.

### (آداب تعلم)

و اما آداب تعلم، پس آن چند چیز است:

اول: آن که متعلم اجتناب کند از متابعت هوا و خواهش های نفسانیه، و

ص: ۲۲۳

از مخالطه و معاشرت کردن با ابنای دنیا؛ زیرا که اینها مانع اند از ادراک علم حقه و تاییدن انوار قدسیه در صفحه قلب، و حاجب اند از چشیدن لذات انسیه.

دویم: آن که غرض از تعلم، محض تقرب به خداوند عالم و رسیدن به سعادات اخروییه بوده باشد، نه این که غرض او مرء و جدال یا مباهات و مفاخرت یا رسیدن به منصب و جاه و مال یا تفوق بر امثال و اقران بوده باشد؛ زیرا که اگر غرض او یکی از این امور بوده باشد مترتب می شود بر او دوری از خدا و استحقاق عذاب الهی، هم چنان که از آیات و اخبار معلوم می شود.

سیم: آن که عمل کند به آن چه فهمیده و عالم شده؛ زیرا که عالم بلا عمل مثل شجر بی ثمر است؛ بلکه مثل چراغی است که غیر را روشن می کند و خود را می سوزاند. و امر بر او اشد است از امر بر جاهل، و از رحمت الهی دور است و مورد سخط و غضب پروردگار است، و آیات و اخبار در مذمت او مالا یحصی است.

نعوذ بالله من شرور أنفسنا و سیئات أعمالنا.

چهارم: آن که مراعات نماید خضوع و ادب را بالنسبه به معلم، و اعتراض نکند بر او در مواجهه او، و قلبا او را دوست بدارد و فراموش نکند حقوق او را؛ زیرا که معلم پدري معنوی و روحانی است، پس او اولی است به مراعات آداب و حقوق.

و از عمده شرایط، تطهیر نفس است از اخلاق رذیله و اوصاف ذمیمه.

#### (اقسام علم)

بدان که علم بر دو قسم است: یا حلال است، یا حرام مثل علم سحر و

ص: ۲۲۴

غیره به تفصیلی که در فقه مبین است.

و علم حلال یا واجب است تحصیل آن، یا مباح مثل علم طب و هندسه و غیرهما از علمی که مدخلیتی به شرعیات ندارند؛ زیرا که آنها واجب نیستند مگر به طریق و جواب کفایی.

و علوم واجبه که لازم است طلب و تحصیل آنها سه علم است: علم اصول دین، و علم اخلاق، و علم فقه.

و وجوب علم اصول دین و علم اخلاق عینی است؛ به این معنا که بر هر مکلفی لازم است که تحصیل عقاید حقه را نماید. و هم چنین لازم است که مهلکات و منجیات را بداند.

و اما علم فقه، پس آن چه متعلق است به تکالیف واجبه بر مکلف، پس معرفت آن نیز واجب است به وجوب عینی، و آن چه متعلق است به تکالیفی که بر مکلف واجب نیست مثل احکام حیض و نفاس بالنسبه به مردان، یا احکام جهاد بالنسبه به زنان؛ بل مطلقا در مثل زمان ما. و نحو آنها پس وجوب آن کفایی است.

و در علم اخلاق و علم فقه تقلید کفایت می کند، پس معرفت آنها به طریق استدلال لزومی ندارد.

و اما علم اصول دین، پس از بعضی علما ظاهر می شود وجوب استدلال و عدم کفایت تقلید؛ بلکه بعضی ادعای اجماع بر این مطلب کرده اند؛ و لکن به نظر حقیر، دور نیست کفایت تقلید در اصول دین نیز به شرطی که مفید جزم و قطع و اطمینان تام باشد و تقلید ظنی کفایت نمی کند.

و کفایت می کند در اصول دین، علم به وجود واجب الوجود و این که واحد است و شریکی و نظیری و مثلی از برای او نیست؛ و این که متصف است به جمیع صفات (کمالیه) و منزّه است از جمیع نقایص؛ و این که



محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله وسلم) پیغمبر است و رسول الله است از جانب خدا به سوی خلق؛ و این که ائمه اثنی عشر (صلوات الله علیهم اجمعین) اوصیای آن حضرت می باشند؛ و این که جمیع ما جاء به النبی (صلی الله علیه و آله وسلم) و اوصیائه حق است از امور معاد و غیره، و معرفت زاید بر آنها لازم نیست، و معرفت تفصیل اینها واجب نیست.

بلی! هرگاه ورع و تقوا و زهد در دنیا و تدبر و تفکر در کتاب الله و انس به اخبار و آثار مرویه از ائمه هدی (علیه السلام) و مجالست و مصاحبت با اخیار و صالحین و ملاحظه طریقه علمای عاملین و دوری از اهل دنیا و فساق و فجاری و بطلین را پیشنهاد خود نماید و طریقه خود قرار دهد؛ دور نیست که فیاض علی الاطلاق نورانیتی در قلب او افاضه نماید که تفصیل این امور را به حسب استعداد و قابلیت خود بفهمد.

## فصل بیست و سیم: در خطورات قلبیه و وساوس شیطانیه است

### اشاره

بدان که مراد به خطورات قلبیه، آن افکاری است که وارد به قلب می شود و عارض انسان می گردد؛ پس اگر آنها از افکار مذمومه و دواعی به سوی شر باشند مثل تفکر و تدبر در اضرار مسلمی یا نحو آنها از معاصی، او را وسوسه شیطانیه می گویند؛ و اگر از افکار ممدوحه و دواعی به خیر است مثل تفکر در فعل عبادتی و ترک معصیتی، او را الهام می نامند.

و آن چیزی که نفس به واسطه آن مستعد می شود از برای قبول وسوسه، او را اغوا و خذلان می گویند. و آن چیزی که به واسطه آن مستعد می شود از برای قبول الهام، او را لطف و توفیق می نامند. و وسوسه از شیطان است، و الهام از ملک است؛ و به این معنا اشاره شده در بعض اخبار.

و این خطورات قلبیه گاهی عارض می شود نیز به طریق خلجان به بال، بدون این که محرک اراده و عزم بر فعل بشود؛ مثل تمنیات عارضه و

تطیرات و تفالآت و وساوس در عقاید و نحو آنها. و اینها هیچ یک حرام نیستند و ائمی بر اینها مترتب نمی شود، اگر چه بعضی از آنها از رذایل نفسیه هستند، مثل تطیر و مثل وساوس در عقاید و امانی کاذبه و نحو آنها.

و گاهی طاری می شود به طریقی که مبدأ از برای فعلی واقع می شوند از خیر یا شر؛ زیرا که هر فعلی مسبوق است به خطوط خاطر نفسانی اولاً؛ پس خواطر قلبیه مبدأند از برای افعال، و آنها محرک رغبت و میل و شوق می باشند، و رغبت محرک عزم و نیت و قصد است، و آنها محرک اعضائیند بر فعل. پس اگر آن خاطر، خاطر مذموم و وسوسه باشد پس مجرد عروض خاطر و میل نفسانی و هیجان رغبت مترتب بر آن حرام و معصیت نیست بلاشکال؛ زیرا که اینها امور غیر اختیاریه اند، پس متصف به حرمت نمی شوند.

کلامی که هست در حرمت عزم نیت و قصد در فعل سوء مترتب بر آنها است. آن چه جمعی از علما تصریح کرده اند این است که قصد حرام، حرام نیست. و بعضی دیگر قصد حرام را حرام می دانند؛ و بعضی دیگر تفصیل داده اند به این که: اگر کسی قصد حرام نماید و آن حرام را نکند از جهت خوف از خدا، در این صورت قصد حرام، حرام نیست بلکه حسنه ای از برای او نوشته می شود؛ و اگر آن حرام را ترک کند نه از جهت خوف الهی بلکه از جهت مانعی دیگر، در این صورت مجرد قصد حرام، حرام است و یک سیئه بر او نوشته می شود.

و این قول خالی از اشکال نیست. و دور نیست که قصد حرام، حرام باشد مطلقاً و لکن نوشته نشود بر او سیئه ای بلکه از باب عفو باشد، هم چنان که ظاهر جمله ای از اخبار است (۱).

ص: ۲۲۷

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۴۲۸ باب من یهم بالحسنه أو السیئه؛ الخصال، ص ۴۱۸، و التوحید ص ۴۰۸.

## (علاج وساوس شیطانیہ)

و علاج وساوس شیطانیہ می شود به سد ابواب عظیمه شیطان در قلب، از اخلاق رذیله، مثل: شهوت و غضب و حرص و حسد و عداوت و کینه و عجب و کبر و طمع و بخل و خست و جبن و حب دنیا و مال و جاه و ریاست و خوف فقر و فاقه و تعصب و سوء ظن به خالق و مخلوق و غیر اینها از رؤس صفات ذمیمه و ملکات رذیله؛ زیرا که اینها ابواب عظیمه اند از برای دخول شیطان در قلب و سلطنت او بر بنی آدم؛ پس هرگاه بعضی از این ابواب را مفتوح دید لامحاله داخل خواهد شد، و هرگاه این ابواب مسدود شد راه دخول او مسدود شده داخل نخواهد شد مگر بر سبیل عبور.

و به اتصاف به اضداد آنها از اخلاق حسنه، و ملازمت تقوا و ورع، و مواظبت بر عبادت پروردگار بر وجه اخلاص، و به کثرت ذکر قلبی و لسانی.

و هم چنین علاج می شود به اتصاف به ضد وساوس شیطانیه که خواطر محموده و افکار ممدوحه بوده باشد؛ زیرا که رفع هر مرضی به ضد آن مرض می شود.

## (فضیلت تفکر)

و در مدح خواطر ممدوحه همین قدر کفایت می کند که مترتب می شود بر او رفع خواطر مذمومه و قطع وساوس شیطانیه که منبع و ماده هر شری و فساد است و اصل هر صفتی از صفات رذیله است.

و از این جهت آیات متکثره و اخبار متعدده در فضیلت و مدح تفکر و در ترغیب و تحریم بر آن وارد شده است:

كقوله تعالى: أو لم يتفكروا في أنفسهم ما خلق الله السموت

ص: ۲۲۸

و الأرض و ما بينهما الا بالحق(۱)؛

(آیا در درون خویش نمی اندیشند که خدا آسمان ها و زمین را با آن چه میان آنها است جز به حق نیافریده؟!).

و قوله تعالى: «أولم ينظروا في ملكوت السموت و الأرض و ما خلق الله من شيء»(۲)؛

(آیا در ملکوت آسمان ها و زمین و آن چه خدا آفریده نمی نگرند و نمی اندیشند؟!).

و قوله تعالى: «فاعتبروا يا أولي الأبصر»(۳)؛

(پس ای صاحبان نظر و بصیرت، عبرت گیرید).

و قوله تعالى: «قل سيروا في الأرض فنظروا كيف بدأ الخلق»(۴)؛

(بگو: در زمین سیر کنید و بنگرید چه گونه خدا خلق را پدید کرده).

و قوله تعالى: «ان في خلق السموت و الأرض و اختلاف الليل و النهار لآيت لأولي الألب»(۵)؛

(همانا در خلقت آسمان ها و زمین و آمد و شد (یا تفاوت) شب و روز برای خردمندان نشانه ها است).

و قوله تعالى: «و في الأرض آيت للموقنين و في أنفسكم أفلا تبصرون»(۶)؛

(و در زمین برای اهل یقین نشانه ها و عبرت ها است و در خود شما نیز، آیا نمی بینید).

ص: ۲۲۹

۱- روم، آیه ۸.

۲- اعراف، آیه ۱۸۵.

۳- حشر، آیه ۲.

۴- عنكبوت، آیه ۲۰.

۵- آل عمران، آیه ۱۹۰.

۶- ذاریات، آیات ۲۰ - ۲۱.

و قوله تعالى: «الذين يذكرون الله قيما و قعودا و على جنوبهم و يتفكرون فى خلق السموت و الأرض» (١)؛

(كسانى كه خدا را ايستاده و نشسته و به پهلو در بستر ياد مى كنند و در خلقت آسمان ها و زمين مى انديشند)؛

و عن النبى صلى الله عليه و آله : التفكر حياه قلب البصير (٢)؛

(تفكر حيات دل مرد بينا است)

و قوله صلى الله عليه و آله : تفكر ساعه خير من عباده سنه و لا ينال منزله التفكر الا من خصه الله بنور التوحيد و المعرفه (٣)؛

(يك ساعت فكر كردن از عبادت يك ساله بهتر است. و كسى به مرتبه تفكر راه نمى يابد مگر آن كه خداى عز و جل او را به نور توحيد و معرفت مخصوص کرده باشد).

و قوله صلى الله عليه و آله : أفضل العباده ادمان التفكر فى الله و فى قدرته (٤)؛

(بهترين عبادت همواره انديشيدن درباره خدا و قدرت او است).

و عن أميرالمؤمنين (عليه السلام): التفكر يدعو الى البر و العمل به (٥)؛

(تفكر آدمى را به نيکویی و عمل به آن مى خواند).

و قوله (عليه السلام): نه بالتفكر قلبك و جاف عن الليل جنبك و اتق الله ربك (٦)؛

(با تفكر، دل خود را آگاه كن و به هنگام شب و سحر از بستر برخيز، و از پروردگارت پروا كن).

ص: ٢٣٠

---

١- آل عمران، آيه ١٩١.

٢- النوادر راوندى، ص ١٤٤.

٣- مستدرک الوسائل، ج ١١، ص ١٨٤.

٤- كافى، ج ٢، ص ٥٥، ح ٣.

٥- همان، ح ٥.

٦- همان، ص ٥٤، ح ١ و امالى شيخ مفيد، ص ٢٠٨.

و عن الصادق (عليه السلام): الفکره مرآه الحسنات و کفاره السيئات و ضياء للقلوب و فسحه للخلق و اصابه في صلاح المعاد و اطلاع على العواقب و استزاده في العلم، و هي خصله لا يعبد الله بمثلها(۱)؛

(فکر آينه حسنات و کفاره سيئات و روشنی دل ها و گشایش و فراخی برای خلق است، و به وسیله آن، آدمی به آن چه صلاح امر معاد است، می رسد، و به سبب آن اطلاع بر عواقب امور حاصل می شود، و باعث فزونی علم است، و خصلتی است که هیچ عبادتی مثل آن نیست).

و عن الرضا (عليه السلام): ليس العباده كثره الصلاه و الصوم، انما العباده التفکر في أمر الله(۲)؛

(عبادت به نماز و روزه بسیار نیست؛ بلکه عبادت همانا تفکر در امر خدای عز و جل است) الی غیر ذلك من الاخبار؛

و مراد به تفکر در این آیات و اخبار، تفکر در ذات الله نیست؛ زیرا که ذات حق تعالی منزه است از تصور و تعقل و ادراک.

«لا تدركه الابصر و هو يدرك الأبصر و هو اللطيف الخبير»(۳)؛

(چشم ها او را در نیابد و او چشم ها را دریابد و او است لطیف - بخشنده و نیکوکار یا باریک دان و آگاه).

و في الحديث: كلما ميزتموه بأوهامكم بأدق معانيه فهو مخلوق مثلکم مردود اليکم(۴)؛

بلکه مراد، تفکر در مخلوقات و عجایب افعال و غرایب آثار و مخترعات است، از آسمان و زمین و شمس و قمر و کواکب و لیل و نهار، و

ص: ۲۳۱

۱- بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۲۵.

۲- کافی، ج ۲، ص ۵۵، ح ۴.

۳- انعام، آیه ۱۰۳.

۴- بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۲.

از جبال و بحار و انهار و امطار و رعد و برق و سحاب و انسان و حیوان و ملک و جن و اشجار و نباتات و جمادات، با اشتغال هر یک بر حکم و مصالح ما لاتحصی، تا آن که استدلال نماید و یقین کند از وجود آنها بر وجود صانع واجب الوجود خارج از سلسله ممکنات.

و هم چنین تفکر نماید در صفات الله از ثبوتیه و سلبيه و صفات جلالیه و جمالیه، از توحید و حیات و علم و قدرت و ازلیت و ابدیت و نفی شریک و جهل و عجز و غیر اینها از صفات ثبوتیه و سلبيه، تا آن که مترتب شود بر آنها خوف و خشیت و رجاء و امیدواری و توکل و تفویض امر به خداوند عالم و انقطاع از خلق و صبر و شکر و رضا به قضاء الله و تسلیم امر حق تعالی و غیر اینها از کمالات نفسانیه.

و از خواطر مستحسنه و افکار محموده، تفکر است در اموری که موجب قرب به خداوند عالم، و در چیزهایی که موجب بعد و دوری از درگاه احدیت می گردد، از مهلکات و منجیات، و از طاعات و سیئات.

و مراد به تفکر در آنها این است که اولاً بفهمد و بداند که منجیات و مهلکات نفس چه چیز است و طاعات و سیئات صادره از جوارح و اعضا چه چیز است؟ و بعد از آن که اینها را فهمید و تمیز ما بین مهلکات و منجیات و طاعت و معصیت داد، آن وقت تفحص و تفکر کند از حال قلب، و تدبر و تأمل نماید از افعال جوارح و اعضا؛ پس اگر یافت قلب و جوارح و ظاهر و باطن خود را بر جاده مستقیمه از اتصاف به صفات حسنه و از طاعات قلبیه و جوارحیه پس حمد و شکر کند حق تعالی را بر این نعمت عظمی؛ و اگر یافت قلب یا جوارح را متصف به رذایل و معاصی، پس جد و جهد نماید و سعی کند و اهتمام و مبادرت نماید به علاج این امراض مهلکه پیش از آن که چاره از دست او بیرون برود، تا آن که به هلاکت ابدیه مبتلا

نگردد، و به ندامت و حسرت واقع نگردد در وقتی که ندامت و حسرت از برای او سودی نبخشد و مفید فایده نباشد؛ نعوذ بالله من الحسره العظمی و المصیبه الکبری.

و سزاوار از برای هر مؤمن متدین به خدا و رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) و یوم حساب آن است که مواظبت در اعمال و افعال و صفات ظاهریه و باطنیه خود در هر روز و شبی داشته باشد، به این طریق که وقت معینی را از روز و شب، مثل اول صبح یا بعد از نماز صبح یا عصر و اول شب یا بعد از فراغ از نماز عشا یا آخر شب، قرار دهد از برای این کار و این طاعت، و به نظر بصیرت و نهایت دقت تفحص و تجسس نماید از صفات رذیله نفسانیه مثل کبر و عجب و ریا و حقد و حسد و غضب و حب مال و جاه و نحو آنها. و هم چنین تأمل و تفکر نماید در اعمال و افعال صادره از جوارح، مثل زبان و چشم و گوش و شکم و فرج و ید و رجل. پس اگر فهمید سلامتی آنها را از رذایل و صفات ذمیمه و معاصی ظاهره و باطنه پس شکر و حمد نماید جناب منعم حقیقی را بر این نعمت عظمی و بر این فیض عظیم. و اگر فهمید اتصاف خود را به بعضی از این رذایل و معاصی در صدد علاج برآید به معالجات علمیه و عملیه که مقرر است در این فن از برای امراض قلبیه.

و در بعضی کتب اخلاق مرقوم است که طریقه صلحا و اتقیای سابقین این بوده که مهلکات و منجیات را می نوشته اند و ثبت می نموده اند؛ پس وقتی که خاطر جمع می شدند به قطع رذیله یا اتصاف به صفات حسنه، بر او خط می کشیده اند و او را محو می نموده اند و مشغول باقی افعال و صفات می شده اند تا این که بر همه خط می کشیده اند و همه را محو می نموده اند.

و بالجمله، سابقین بر ما از این نوع تفکر منفک نمی شدند و او را از لوازم ایمان می دانسته اند؛ پس وای بر ما که دست از پیروی ایشان و متابعت نیکان



برداشته و پرده غفلت را بر دیده خود فرو گذاشته، فکر محاسبه روز حساب را فراموش، و از شراب غفلت و بطالت مست و بی هوش گشته، و اگر ایشان رفتار ما را مشاهده می نمودند حکم می کردند به کفر و عدم اعتقاد ما به روز حساب، و چه گونه چنین نباشد و حال آن که اعمال ما به عمل کسی که ایمان به بهشت و دوزخ داشته باشد شباهتی ندارد، و رفتار ما به رفتار اهل ایمان نمی ماند؛ زیرا که کسی که از چیزی ترسد از آن می گریزد، و شوق به چیزی که داشته باشد در طلب آن بر می آید، و ما ادعای ترس از جهنم می کنیم و می دانیم که فرار و خلاص از آن به ترک معاصی است و غواص لجه معاصی هستیم، و دعوای شوق به بهشت را می نماییم و می دانیم که رسیدن به آن به اطاعت و فرمان برداری است و در آن تقصیر و کوتاهی می نماییم.

و مخفی نماند که این نوع از تفکر، تفکر علما و صالحین است؛ و اما تفکر صدیقین پس بالاتر از این است و این مختصر، گنجایش بیان آن را ندارد؛ و الله الهادی.

### فصل بیست و چهارم: در مکر و حيله و خدعه است

و آن از صفات رذيله، بلکه از محرمات در شریعت است.

قال الله تعالی: «و مکروا مکرا»<sup>(۱)</sup>؛

و فی النبوی صلی الله علیه و آله : لیس منا من ماکر مسلما<sup>(۲)</sup>؛

(هر که با مسلمانی مکر کند از ما نیست).

و عن أمير المؤمنين (عليه السلام): لولا أن المكر والخديعة في النار لكنت

ص: ۲۳۴

---

۱- نمل، آیه ۵۰.

۲- کافی، ج ۲، ص ۳۳۷، ح ۳.

(اگر نه این بود که عاقبت مکر و خدعه آتش دوزخ است من از همه مردم مکارتر بودم).

و مراد از آن در این مقام، جستن راه های پنهانی از برای اذیت رسانیدن به مردمان و به کار بردن آن. و بعضی تفسیر کرده اند مکر و حيله را به مجرد جستن راه پنهان از برای اذیت رسانیدن. و اما ارتکاب آن و به کار بردن آن را تلبیس و غش و غدر و خیانت نام گذاشته اند. و بنا بر این تفسیر، مکر و حيله حرام نخواهد بود علی الاقوی، بلکه تلبیس و غش و غدر و خیانت حرام خواهند بود.

و کیف کان، شبهه ای در قبح این صفت و حرمت آن فی الجمله نخواهد بود، بلکه آن بدتر است از عداوت ظاهره. پس لازم است معالجه آن به تفکر و تأمل در این که وبال هر مکر و حيله ای در دنیا به صاحب آن خواهد برگشت، هم چنان که آیات و اخبار و تجربه و اعتبار به آن شاهد است، و در آخرت مستحق عذاب الیم است.

و ملاحظه نماید و متذکر شود فواید ضد آن را که... خیرخواهی و موافقت ظاهر با باطن بوده باشد، و تفکر نماید در فعل و قولی که از او صادر می شود، پس اگر متضمن مکر و حيله است ترک نماید.

### فصل بیست و پنجم: در تهور است

و آن احتراز نکردن است از آن چه باید از آن احتراز کرد، و اقدام کردن و انداختن خود است به مهالکی که عقلا- و شرعا ممنوع باشد. و شکی نیست که این صفت از مهلکات دنیوی و اخروی است.

ص: ۲۳۵

قال الله تعالى: «و لا تلقوا بأيديكم الى التهلكه» (۱)؛

(و خویشتن را به هلاکت میفکنید).

و حق این است که کسی که صاحب این صفت باشد که خود را محافظت نکنند از چیزی که عقل حکم می کند به لزوم محافظت از آن، خالی از شایبه جنون و دیوانگی نیست.

و علاج این صفت رذیله آن است متذکر مفسد دنیوی و اخروی او بشود، و کاری را که اقدام می کند اولاً تروی و تأمل کند که عقل و شرع تجویز می کند اقدام بر او را یا خیر؟ اگر عقل و شرع تجویز کردند اقدام نماید و الا اقدام ننماید.

### فصل بیست و ششم: در جبن است

#### اشاره

و آن در طرف تفریط واقع است از قوه غضبیه، هم چنان که تهور در طرف افراط است؛ و آن عبارت است از حذر نمودن درجایی که نباید حذر کرد، و مفسد آن نیز بسیار است، و اخبار در مذمت آن بسیار است.

فقی النبوی صلی الله علیه و آله: لا ینبغی للمؤمن أن یكون بخيلاً و لا جباناً (۲)؛

(سزاوار نیست که مؤمن بخیل و ترسو باشد).

و علاج این در فصل خوف مذکور خواهد شد؛ ان شاء الله تعالی.

#### (شجاعت)

و ضد این دو صفت، شجاعت است، و آن حد وسط است از برای قوه غضبیه؛ و آن اطاعت کردن قوه غضبیه است قوه عاقله را در اقدام در امور،

ص: ۲۳۶

---

۱- بقره، آیه ۱۹۵.

۲- کنز العمال، ج ۳، ص ۴۵۳.

و مطیع عقل باشد در حذر کردن و اقدام نمودن.

و شبهه ای نیست که این صفت از شرایف اوصاف است، و از افضل کمالات نفسانیه است، و کسی که این صفت را نداشته باشد فی الحقیقه از مردان نیست و از صفت رجولیت خارج است و داخل در زنان است.

و خداوند عالم در تعریف مؤمنین می فرماید:

«أشد آء علی الکفار رحماء بینهم»<sup>(۱)</sup>؛

(بر کافران سرسخت و در میان خود مهربان اند).

و هم چنین می فرماید: «و اغلظ علیهم»<sup>(۲)</sup>؛

(و بر آنان سخت گیر و درشتی نما).

و فی الحدیث: المؤمن نفسه أصلب من الصلبد<sup>(۳)</sup>؛

مؤمن از سنگ سخت تر است.

## فصل بیست و هفتم: در خوف است

### اشاره

و آن تألم قلب و احتراق قلب است که سبب تشویش امری در مستقبل که وقوع آن محقق و معلوم نباشد.

بدان که خوف بر دو قسم است: مذموم و ممدوح؛ زیرا که خوف اگر از خدا باشد یا از صفات الله که مقتضی رعب و رهبت است، یا از معاصی و جنایات خود باشد که موجب بعد و دوری از خدا و مقتضی استحقاق عذاب و عقوبت است، این قسم از خوف ممدوح است.

و اگر خوف از غیر آنها بوده باشد مذموم است، مثل خوف از اموری که

ص: ۲۳۷

۱- فتح، آیه ۲۹.

۲- توبه، آیه ۷۳.

۳- کافی، ج ۲، ص ۲۲۷، ح ۱.

وقوع و عدم وقوع (آن) مستند به این شخص نبوده باشد، مثل خوف از مرگ و خوف بر اولاد بعد از خود؛ و هم چنین خوف از اموری که مستند به این شخص است و این شخص فاعل آن است، مثل خوف بر اموری که بر فعل اختیاری او مترتب می شود و منجر به سوء عاقبت می گردد؛ زیرا که ارتکاب این فعل از سوء اختیار این شخص است. و لکن اگر فعل صادر شد از او جهلا یا به عزم عدم ترتب مفسده، در این صورت خوف از ترتب مفسده و سوء عاقبت داخل در خوف ممدوح است.

و بالجمله، خوف از خدا و خوف از ضرر اخروی یا دنیوی ممدوح است و غیر آن مذموم است.

و کیف کان، خوف ممدوح در وقتی صدق می کند و محقق می شود؟ خائف گریزان از مخوف باشد؛ پس خوف از خدا در وقتی صدق می کند که گریزان از معاصی بوده باشد، و با انهماک و ارتکاب معاصی، خوف از خدا نخواهد بود، بلکه دروغ گو و احمق خواهد بود؛ مانند کسی که نزد شیری ایستاده باشد و دست در دهان او کرده است و بگوید که از او می ترسم.

بدان که خوف ممدوح از فضایل کمالات نفسیه، و از مقامات مؤمنین و موقنین است و آیات و اخبار در فضل و ترغیب بر آن به حد تظافر و تواتر است.

قال الله تعالی: «انما يخشى الله من عباده العلماء»<sup>(۱)</sup>؛

(از بندگان خدا فقط دانشوران از او می ترسند)

«هدی و رحمه للذین هم لربهم یرهبون»<sup>(۲)</sup>؛

(هدایت و رحمت برای کسانی که از پروردگار خود می ترسند).

ص: ۲۳۸

---

۱- فاطر، آیه ۲۸.

۲- اعراف، آیه ۱۵۴.

«رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه» (۱)؛

(خدا از ایشان خوشنود است و آنها از خدا خوشنودند و این مرتبه خاص کسی است که از پروردگار خود ترسان است).

«خافون ان کنتم مؤمنین» (۲)؛

(اگر واقعا مؤمنید از من بترسید).

و قوله تعالی: «سید کر من یخشی» (۳)؛

(کسی که خدا ترس باشد پند خواهد پذیرفت).

و قوله: «و أما من خاف مقام ربه ی و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی» (۴)؛

(و اما هر که از - ایستادن در پیشگاه یا از جلال و عظمت - پروردگارش ترسید و خویشتن را از هوس باز داشت - یا نفس را از خواهش هایش منع کرد - بهشت جایگاه او است).

و قوله: و لمن خاف مقام ربه ی جنتان (۵)؛

(و برای کسی که از مقام پروردگار خویش بترسد دو بهشت است).

الی غیر ذلک من الایات.

و فی الحدیث القدسی: و عزتی و جلالی لأجمع علی عبدی خوفین، و لأجمع له أمنین، فاذا أمتی فی الدنيا أخفته یوم القیامه، و اذا خافنی فی الدنيا أمتته یوم القیامه (۶)؛

(به عزتم سوگند که بر بنده خودم دو ترس جمع نمی کنم و برای او دو امن

ص: ۲۳۹

۱- بینه، آیه ۸.

۲- آل عمران، آیه ۱۷۵.

۳- اعلی، آیه ۱۰.

۴- نازعات، آیات ۴۰ - ۴۱.

۵- الرحمن آیه ۴۶.

۶- الخصال، ص ۷۹.

قرار نمی دهم. پس اگر در دنیا از من ایمن باشد در روز قیامت او را خواهم ترسانید و اگر در دنیا از من بترسد، در روز قیامت او را ایمن خواهم ساخت).

و قال رسول الله صلى الله عليه وآله : رأس الحكمة مخافة الله (۱) ؛

(اساس حکمت ترس از خدا است).

و قال أيضا: من خاف الله أخاف الله منه كل شيء ، و من لم يخف الله أخافه الله من كل شيء (۲) ؛

(هر که از خدا بترسد خدا همه چیز را از او بترساند، و هر که از خدا نترسد خدا او را از همه چیز بترساند).

و قال لابن مسعود: ان أرت أن تلقاني فأكثر من الخوف بعدى (۳) ؛

(و به ابن مسعود فرمود: اگر می خواهی مرا - در قیامت - ملاقات کنی بعد از من خوف خود را - از خدا - بیشتر کن).

و قال أيضا: أتمكم عقلا أشدكم الله خوفا (۴) ؛

(کامل ترین شما در عقل کسی است که خوفش از خدا بیشتر باشد).

و عن ليث ابن ابي سليم، قال: سمعت رجلا من الانصار يقول: بينما رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) مستظل بظل شجرة في يوم شديد الحر اذ جاء رجل وجهته مره و يقول: يا نفس، ذوقى فما عند الله أعظم مما صنعت بك. و رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) ينظر اليه ما صنع. ثم ان الرجل لبس ثيابه ثم أقبل. فأومى اليه النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) بيده و دعاه، فقال له: يا عبدالله! رأيتك صنعت شيئا ما رأيت أحدا من الناس صنعه فما أحملك على ما صنعت؟

فقال الرجل: حملنى على ذلك مخافة الله عز وجل، فقلت فى نفسى

ص: ۲۴۰

---

۱- خصال، ص ۱۱۱ و الاختصاص، ص ۳۴۳.

۲- کافی، ج ۲، ص ۶۸، ح ۳ و الفقيه، ج ۴، ص ۳۵۷.

۳- جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۰۸.

۴- جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۰۸.

یا نفس، ذوقی فما عند الله مما صنعت بک.

فقال النبي صلى الله عليه وآله: لقد خفت ربك حق مخافته و ان ربك ليباهي بك أهل السماء. ثم قال لأصحابه: يا معشر من حضر، ادنوا من صاحبكم حتى يدعوا لكم.

فدنوا منه فدعى لهم و قال: اللهم اجمع أمرنا على الهدى و اجعل التقوى زادنا و اجنه ما بنا (۱)؛

(از لیث بن ابی سلیم منقول است که گفت: از مردی از انصار شنیدم که می گفت: روزی بسیار گرم در خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در سایه درختی نشسته بودیم که مردی آمد و جامه از تن خود کند و خود را بر شن های تفتیده افکند و می غلطید، گاهی پشت و گاهی شکم و گاهی چهره خود را بر آن ریگ ها می مالید و می گفت:

ای نفس، بچش که عذاب خدا از آن چه با تو کردم شدیدتر است، و رسول خدا به او می نگرست. آن گاه چون جامه خود را پوشید، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با دست به وی اشاره کرد و او را فرا خواند و فرمود: ای بنده خدا، کاری از تو دیدم که از هیچ یک از مردم ندیدم، چه چیز تو را بر این کار واداشت؟ عرض کرد: خوف خدا. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: از خدا چنان که باید ترسیدی، و پروردگارت با اهل آسمان به تو مباحثات نمود. آن گاه به اصحاب فرمود: ای حاضران، نزدیک این مرد روید تا برای شما دعا کند. نزدیک شدند و وی همه را دعا کرد و گفت: خداوندا، هدایت را فراره ما دار، و تقوا را ره توشه ما کن، و بهشت را سرانجام ما قرار ده).

و قال (صلی الله علیه و آله و سلم) ایضا: ما من مؤمن یخرج من عینه دمه و ان کانت مثل رأس الذباب من خشیه الله ثم تصیب شیئا من وجهه الا حرمه الله

ص: ۲۴۱



(هیچ مؤمنی نیست که از چشم او از خوف خدا اشکی بیرون آید و به گونه چهره اش برسد، اگر چه به قدر سر مگسی باشد، مگر آن که خدا آن چهره را بر آتش دوزخ حرام کند).

و قال (صلی الله علیه و آله وسلم) ایضا: اذا اقصع قلب المؤمن من خشیه الله تحات عنه خطایاه کما تحات من الشجر ورقها (۲)؛

(چون دل مؤمن از ترس خدا بلرزد خطاهای او مانند برگ درخت فرو ریزد).

و قال ایضا: لایلیج النار أحد بکی من خشیه الله حتی یعود اللبن فی الضرع (۳)؛

(کسی که از خوف خدا بگرید داخل جهنم نمی شود مگر این که شیر دوشیده به پستان بازگردد).

قال سید الساجدین فی بعض أدعیته: سبحانک عجبا لمن عرفک کیف لایخافک (۴)؛

(منزهی تو ای خدا، شگفتا از کسی که تو را می شناسد چه گونه از تو نمی ترسد).

و قال الصادق (علیه السلام): المؤمن بین مخافتین: ذنب قد مضی لایدری ما صنع الله فیهِ، و عمر قد بقی لایدری ما یکتسب فیهِ من المہالك، فهو لایصبح الا خائفا و لایصلحه الا الخوف (۵)؛

ص: ۲۴۲

۱- المعجم الکبیر، ج ۱۰ ص ۱۷.

۲- بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۹۴.

۳- عدہ الداعی، ص ۵۵.

۴- بحار الانوار، ج ۸۳ ص ۲۲۷.

۵- کافی، ج ۲، ص ۷۱، ح ۱۲ و تحف العقول، ص ۳۷۷.

(مؤمن میان دو ترس قرار دارد: گناهی که کرده و نمی داند خدا درباره او چه خواهد کرد، و عمر باقی مانده که نمی داند از مهلکه ها و گناہانی که مایه هلاک است چه مرتکب خواهد شد؟ پس همیشه ترسان است و همین ترس او را اصلاح می کند).

و قال صلی الله علیه و آله : خف الله كأنک تراه، فان كنت لاتراه فانه يراك، و ان كنت ترى أنه لا يراك فقد كفرت، و ان كنت تعلم أنه يراك ثم برزت له بالمعصيه فقد جعلته من أهون الناظرين اليك(1)؛

(از خدا چنان بترس که گویا او را می بینی، و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند. و اگر معتقد باشی که او تو را نمی بیند، کافری. و اگر بدانی که او تو را می بیند و آن گاه نافرمانی او را آشکار کنی، پس او را کم ترین بینندگان خود پنداشته ای).

و قال ايضا: لا يكون المؤمن مؤمنا حتى يكون خائفا راجيا، و لا يكون خائفا راجيا حتى لا يكون عاملا لما يخاف و يرجو(2)؛

(مؤمن، مؤمن نباشد مگر آن که ترسان و امیدوار باشد، و ترسان و امیدوار نباشد مگر آن که برای آن چه می ترسد و امیدوار است، عمل کند).

و قال ايضا: مما حفظ من خطب النبي (صلى الله عليه و آله وسلم) أنه قال: أيها الناس، ان لكم معالم فانتهوا الى معالمكم، و ان لكم نهايه فانتهوا الى نهايتكم، ألا ان المؤمن يعمل بين مخافتين: بين أجل قد مضى لا يدري ما الله صناع فيه، و بين أجل قد بقى لا يدري ما الله قاض فيه، فليأخذ العبد المؤمن من نفسه لنفسه و من دنياه لآخرته و من الشيبه قبل الكبر و من الحياه قبل الممات؛ فوالذي نفس محمد بيده ما بعد الدنيا من

ص: ۲۴۳

۱- کافی، ج ۲، ص ۶۸، ح ۲.

۲- همان، ص ۷۱، ح ۱۱ و تحف العقول، ص ۳۶۹.

مستعجب، و ما بعدها من دار الا الجنه و النار(۱)؛

(از خطبه های پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) که حفظ شده این است که فرمود: ای مردم، برای شما نشانه هایی است - از قرآن و سنت - به آنها برسید. و برای شما پایانی است، به آن برسید. همانا مؤمن بین دو ترس عمل می کند: بین مدتی که از عمرش گذشته و نمی داند خدا درباره او چه حکم می کند؟ پس بنده مؤمن باید از - عمر - خود برای خود و از دنیا برای آخرت خود و در جوانی پیش از پیری و در زندگی قبل از مرگ توشه گیرد. سوگند به آن که جان محمد در دست او است، بعد از دنیا عذر خواهی و توبه ممکن نیست و خانه ای جز بهشت و دوزخ نخواهد بود).

الی غیر ذلک من الاخبار

و جمیع آیات و اخباری که وارد شده است در فضیلت علم و تقوا و ورع و بکاء و رجاء، دلالت دارد بر فضل خوف؛ زیرا که بعضی از اینها از اسباب خوف است و بعضی از ثمرات و فواید و نتایج آن است.

و هم چنین آیات و اخباری که وارد شده است در ذم امن از مکر الله دلالت دارد بر فضل آن؛ زیرا که ذم شیء، مدح ضد او است.

و هم چنین دلالت می کند بر فضل آن، کثرت خوف ملائکه مقربین مثل جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و حمله عرش؛ و انبیای مرسلین، مثل خوف حضرت ابراهیم و موسی و عیسی و داود و یحیی و غیر هم؛ چنان چه به تواتر ثابت و محقق است. و خوف حضرت امیرالمؤمنین و سید الساجدین و سایر ائمه طاهرین (صلوات الله علیهم اجمعین) و حکایات خوف هر یک در کتب تواریخ و زبر محدثین مروی و مذکور است، هر که خواهد رجوع به آنها نماید تا مطلع شود.

ص: ۲۴۴

بدان که خوف ممدوح است در وقتی که داعی و باعث بر عمل و طاعت و ترک معصیت باشد؛ پس هرگاه باعث بر عمل نشود محمود نیست و ادای تکلیف به آن می شود. و هم چنین هرگاه به حد یأس و ناامیدی از رحمت الهی برسد ممدوح نیست؛ زیرا که یأس از رحمت خداوند ضلالت و کفر است.

قال الله تعالى: «و من يقنط من رحمه ربه ي الا الضالون» (۱)؛

(جز گمراهان چه کسی از رحمت پروردگار خود نومید می شود؟).

«لا يابيس من روح الله الا القوم الكفرون» (۲)؛

(از رحمت خدا جز گروه کافران نومید نمی شوند).

و هم چنین هرگاه به حدی برسد که موجب اختلالی در عقل یا نقصان عضوی از اعضا باشد آن نیز ممدوح نیست بلکه مذموم است، چنانچه ظاهر است.

### (اسباب خوف ممدوح)

بدان که از برای خوف ممدوح و تحصیل آن، طرق و اسبابی چند هست:

اول: آن که بذل جهد نماید در تحصیل یقین و قوه ایمان به خدا و رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) و یوم القیامه و الجنه و النار و الحساب، به نحوی که هیچ شکی و شبهه ای و تردیدی و تزلزلی از برای او در این امور نباشد؛ زیرا که این امور مستلزم خوف است بالضروره.

ص: ۲۴۵

---

۱- حجر، آیه ۵۶.

۲- یوسف، آیه ۸۷.

دوم: مواظبت و ملازمت فکر است در احوال قیامت و اصناف و انواع عذاب در آخرت، و اسماع مواعظ منذره، و نظر به خائفین و مجالست با ایشان، و مشاهده احوال آنها و استماع حکایات آنها، خصوصا انبیا و اوصیا و ملائکه مقربین و اولیای صالحین، که با کمال تقرب در نزد خداوند عالم چه گونه همیشه خایف و ترسان و لرزان بودند.

و شبهه ای نیست که مواظبت در این امور موجب خوف است؛ و تجری بسیاری از مردم در معصیت و بی مبالاتی در اطاعت، از غفلت از این امور است، اگر چه ایمان به خدا و رسول و جنت و نار داشته باشند.

سیم: آن که تأمل کند در این که از امور آینده اطلاع ندارد و علم به عواقب امور ندارد و نمی داند که خاتمه امر به کجا و به چه چیز منجر خواهد شد؟ پس احتمال می دهد که به جهت بعضی (از) معاصی و افعال ناشایسته که از او سر زده یا سر می زند سلب توفیق از او بشود و خداوند او را به خود واگذارد و از درگاه خود او را دور نماید و از قرب وصال او را محروم گرداند، یا آن که خاتمه امر به بدی منتهی شود؛ زیرا که وارد شده است:

قلب المؤمن بین اصبعین من أصابع الرحمن، و انه أشد تقلبا من القدر فی غلیانها(۱)؛

(دل مؤمن بین دو انگشت از انگشتان خداست، و زیر و رو شدن دل از دیگ جوشان شدیدتر است).

و قد قال مقلب القلوب: «ان عذاب ربهم غیر مأمون»(۲)؛

(از عذاب خدا ایمن نتوان بود).

ص: ۲۴۶

---

۱- علل الشرائع، ج ۲، ص ۶۰۴؛ عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۴۸ و ۹۹ و جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲- معارج، آیه ۲۸.

پس با وجود اینها چه گونه مطمئن و خاطر جمع می باشد؟

و از این جهت است که بعض عرفا گفته اند که اگر کسی که من به قدر پنجاه سال او را به توحید و معرفت شناخته باشم و یک ستون میانه من و او حایل شود و بمیرد، نمی توانم که قطع کنم به این که با توحید و ایمان و معرفت از دنیا رفته؛ زیرا که احتمال می دهم که قلب او در این وقت منقلب شده باشد به غیر توحید.

### (امن از مکر الله)

بدان که ضد خوف ممدوح، امن از مکر الله است. و آن از مهلکات عظیمه است، و از این جهت است که نهی از او در آیات و اخبار بسیار وارد شده.

قال الله تعالی: «فلا یامن مکر الله الا القوم الخسرون» (۱)؛

(از مکر خدا جز مردم زیان کار ایمن نمی نشینند).

و قد ثبت بالتواتر أن الملائکة و الانبیاء کانوا خائفین من مکره، هم چنان که روایت شده که بعد از آن که بر شیطان مردود وارد شد آن چه وارد شد، جبرئیل و میکائیل گریان شدند. پس وحی به آنها شد که چرا گریه می کنید؟ پس عرض کردند که از مکر تو ایمن نیستیم. پس وحی به آنها شد که به همین حال باشید و از مکر من ایمن نشوید (۲).

و بالجمله، سزاوار و واجب بر هر مکلفی این است که ایمن از مکر الله نباشد، هم چنان که ملائکه و انبیا ایمن نبودند و نیستند، و همین که ایمن از مکر الله نشد لامحاله خائف خواهد بود دایما.

ص: ۲۴۷

---

۱- اعراف، آیه ۹۹.

۲- جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۲۲.

بدان که هم چنان که خوف از خدا واجب است هم چنین رجا و امیدواری به رحمت خداوند نیز واجب است، چنان که آیات و اخبار بر آن دلالت می کنند.

قال الله تعالى: «يعبادي الذين أسرفوا على أنفسهم لا تقنطوا من رحمة الله» (۱)؛

(ای بندگان من که بر خود ستم و اسراف کرده اید، از رحمت خدا ناامید نشوید).

و از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) مروی است که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود که حق تعالی - شأنه - می فرماید که اعتماد نکنند عمل کنندگان بر اعمالی که از برای تحصیل رضای من می کنند؛ به درستی که اگر سعی کنند و خود را تعب نمایند؛ در تمام عمرهای خود در عبادت من، هر آینه مقصر خواهند بود و به کنه عبادت من نرسیده خواهند بود، و مستحق نخواهند بود آن چه را که طلب می نمایند از کرامت و ثواب های من، و مستحق بهشت و درجات عالیه آن نخواهند بود، و لکن باید که اعتماد ایشان به رحمت من باشد، و امیدوار از فضل من باشند، و به گمان نیکی که به من دارند مطمئن شوند، که در این حال رحمت من شامل حال ایشان می شود، و خوشنودی من به ایشان می رسد، و آمرزش من جامه عفو در ایشان می پوشاند، به درستی که منم خداوند بسیار بخشنده (۲).

و اخبار مشتمله بر امر به رجا، بی حصر و نهایت است.

ص: ۲۴۸

۱- زمر، آیه ۵۳.

۲- کافی، ج ۲، ص ۷۱، ح ۱؛ التمهیص، ص ۵۷ و امالی شیخ طوسی، ص ۲۱۲.

بدان که رجا عبارت است از امید داشتن به رحمت الهی و طالب آن بودن، و انبساط و مسرور بودن است به جهت انتظار امر محبوب و مطلوب، و این در وقتی صدق می کند که اسباب آن را تحصیل نموده باشد از طاعات و اعمال نیک که در تحت قدرت و اختیار عبد است، و باقی نماند مگر چیزی که در تحت قدرت و اختیار او نیست، و آن فضل خداوند عالم است به صرف نمودن قواطع، و دفع و رفع کردن مفاسد. مانند کسی که تخم پاکیزه ای در زمین خوب پاشیده باشد و آب را بر او برساند و امیدواری در او داشته باشد.

و اگر جامع آن شروط نباشد این را غرور گویند، که آن بدترین صفات ذمیمه است. مانند آن کسی که تخم بیاشد در زمین شوره زاری بلند که آب به او نرسد، یا آن که هیچ تخم نباشد و توقع و امید داشته باشد، یا آن که ارزن بیاشد و توقع درو گندم داشته باشد، یا آن که زن نگیرد و توقع اولاد داشته باشد؛ و این عین حمق و جهالت است.

و از آن جا معلوم می شود که اکثر مردم ادعای رجا و امیدواری می کنند با عدم استعداد از برای تطهیر زمین قلب از خارهای اخلاق ذمیمه، و بدون تسقیه تخم ایمان به اعمال صالحه و طاعات خالصه، مغرور و احمق می باشند.

چنان چه حضرت خاتم انبیا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند که: الدنیامزرعه الآخره (۱)؛

و اگر با عدم جمع اسباب و شروط، منتظر فضل الهی بوده باشد، این انتظار را تمنی می گویند نه رجا.

ص: ۲۴۹



پس کسی که ادعای رجا و امیدواری به رحمت الهی نماید باید زمین دل خود را از خارهای اخلاق رذیله و صفات ذمیمه مهلکه تطهیر نماید، و تخم ایمان در او بپاشد، و به آب های طاعات و عبادات و گریه از ترس الهی او را سقی نماید، و با این امور بر عمل خود اعتنا و اعتماد نکند، و اعتماد به فضل الهی داشته باشد و به سعه رحمت او امیدوار باشد. (در این صورت) او را صاحب رجا می گویند و رجا و امیدواری او صادق است.

و اگر زمین دل او مملو است از اخلاق رذیله و صفات مهلکه، و قلب او قلب باشد، و ترک اعمال و طاعات نماید، و منہمک باشد در محبت و طلب دنیا، و با وجود این مراحل بگوید: امیدوارم به رحمت الهی، این حمق و غرور است، و در ادعای رجا کاذب است.

چنان چه حق تعالی می فرماید:

«ان رحمت الله قريب من المحسنين» (۱)؛

به تحقیق که رحمت خدا نزدیک است به نیکوکاران.

و در آیه دیگر می فرماید:

«ان الذين ءامنوا و الذين هاجروا و جاهدوا في سبيل الله أولئك يرجون رحمت الله» (۲)؛

کسانی که ایمان به خدا و رسول آوردند و مهاجرت و مجاهده کردند در راه خدا به نفس و مال، آنها را بایست امیدوار باشند به رحمت الهی.

به خدمت حضرت صادق (علیه السلام) عرض کردند که گروهی چند از شیعیان و موالیان شما معاصی مرتکب می شوند و می گویند: ما امیدواری به رحمت الهی داریم.

ص: ۲۵۰

---

۱- اعراف، آیه ۵۶.

۲- بقره، آیه ۲۱۸.

حضرت فرمود که: دروغ می گویند، آنها موالیان ما نیستند، به آرزوهای نفس خود مایل شده اند و گمان می کنند که امیدوارند. هر که امید به چیزی دارد از برای تحصیل آن کار می کند، و هر که از چیزی بترسد از آن گریزان می باشد(۱).

### (یأس از رحمت الهی)

بدان که ضد رجا، یأس از رحمت خداوند عالم است، و آن از معاصی کبیره است.

قال الله تعالی: «و من یقنط من رحمه ربه ی الا الضالون»(۲)؛

(جز گمراهان چه کسی از رحمت پروردگارش نومید می شود؟).

و: «لا یایس من روح الله الا القوم الکفرون»(۳)؛

(جز گروه کافران از رحمت خدا نومید نمی شوند).

هم چنان که ضد خوف، امن از مکر الله و عذاب الهی است، چنان چه دانسته شد؛ پس باید مؤمن نه مأیوس از رحمت خدا باشد و نه ایمن از مکر الله باشد، بلکه باید همیشه با خوف و رجا باشد و متصف به این دو صفت بوده باشد، چنان چه خداوند عالم می فرماید در وصف مؤمنین:

«یدعون ربهم خوفا و طمعا»(۴)؛

(پروردگار خویش را با بیم و امید می خوانند).

«و یدعوننا رغبا و رهبا»(۵)؛

ص: ۲۵۱

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۶۸، ح ۵.

۲- حجر، آیه ۵۶.

۳- یوسف، آیه ۸۷.

۴- سجده، آیه ۱۶.

۵- انبیاء، آیه ۹۰.

(و ما را با امید و بیم می خواندند).

و ایضا باید دانست که مؤمن باید خوف و رجا در حق او مساوی باشد، به نحوی که اگر موازنه نمایند هیچ یک بر دیگری ترجیح نداشته باشد، هم چنان که از اخبار بسیار ظاهر می شود.

هم چنان که در وصایای لقمان است به پسر خود که فرمودند: ای پسر! بترس از خدا ترسیدنی که اگر بیایی او را با عبادت ثقلین هر آینه عذاب کند تو را، و امیدوار باش به خدا، امید داشتنی که اگر بیایی او را با گناه ثقلین، تو را رحم کند و بیامرزد(۱).

و از حضرت صادق (علیه السلام) مروی است که فرمودند که: پدرم می فرمودند که: نیست بنده مؤمنی مگر این که در قلب او نور خوف و رجا هست، به مرتبه ای که اگر موازنه شوند هیچ یک بر دیگری زیادتى نکند(۲).

و هرگاه خوف بر او غالب باشد و بترسد که به حد یأس برسد تفکر و تدبیر در وسعت رحمت الهی نماید، و در آثار و اخبار وارده در رجا و در وسعت رحمت کامله. و اگر رجا بر او غالب شد، چنان چه در اکثر خلق رجاى کاذب که در حقیقت غرور می باشد، غالب است، باید معالجه نماید خود را به تفکر در عقوبات الهی و تذکر آیات و احادیث خوف و تهدید و وعید. و در حالت احتضار و نزدیکی اجل باید رجا و امیدواری و گمان نیکو به رحمت الهی غالب باشد، بنابر آن چه بعضی علمای اخلاق و تصریح به آن نموده اند؛ زیرا که خوف ممدوح است به علت آن که باعث بر عمل می شود، و در آن حال عمل منقطع شده و وقت آن گذشته؛ فتدبر.

ص: ۲۵۲

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۶۷، ح ۱.

۲- همان، ح ۱ و تحف العقول، ص ۳۷۵.

اشاره

و آن از مهلکات عظیمه است. و اکثر مفسدی که در عالم مترتب شد و می شود، از این صفت رذیله است، و لهذا آیات و اخبار بسیار در مذمت آن وارد شده است.

قال الله تعالى: «لولا ينهئهم الربيون و الأخبار عن قولهم الا ثم و أكلهم السحت لبس ما كانوا يصنعون»(۱)؛

(چرا مریبان خداپرست و دانش مندان، آنان را از گفتار گناه آلودشان - دروغ گویی شان - و حرام خواری شان باز نمی دارند؟ هر آینه بد است آن چه می سازند، می کنند).

و قال رسول الله صلى الله عليه و آله : ما من قوم عملوا بالمعاصي و فيهم من يقدر أن ينكر عليهم فلم يفعل الا يوشك أن يعمهم الله بعذاب من عنده(۲)؛

هیچ قوم نیستند که مرتکب معاصی بشوند و حال آن که بوده باشد در ایشان کسی که منع کند ایشان را و منع نکند، الا آن که متوقع آن است که عذاب الهی همه ایشان را فرو گیرد.

و قاغل (صلى الله عليه و آله وسلم) أيضا: ان الله لييغض المؤمن الضعيف الذي لادين له. قيل له: و ما المؤمن الذي لادين له؟ قال: الذي لاينهى عن المنكر(۳)؛

به درستی که خدا دشمن می دارد مؤمن ضعیفی را که دین نداشته باشد.

سؤال نمودند که مؤمن بی دین کدام است؟

فرمودند که: آن است که نهی از منکر نکند.

ص: ۲۵۳

۱- مائده، آیه ۶۳.

۲- عقاب الاعمال، ص ۳۱۰ (با تفاوت)

۳- کافی، ج ۵، ص ۵۹، ح ۱۵.

و فی الحدیث: من ترک انکار المنکر بقلبه ویده لسانه فهو میت بین الاحیاء(۱)؛

کسی که ترک کند انکار منکر را به قلب و دست و لسانش، پس آن مرده ای است در ما بین زنده ها.

و فی الحدیث: أمرنا رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) أن تلقی أهل المعاصی بوجوه مکفهره(۲)؛

امر کرد ما را رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) که ملاقات نمایم اهل معصیت را به ترش رویی.

و اخبار در مذمت و نهی از آن به حد تواتر است.

### (امر به معروف و نهی از منکر)

و ضد این صفات رذیله، امر به معروف و نهی از منکر است، و آن واجب است بر کافه ناس به وجوب کفایی، به شرایطی که ذکر خواهد شد؛ ان شاء الله.

و آیات و اخبار بر وجوب آن بسیار است:

قال الله: «ولتکن منکم أمة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر»(۳)؛

(و باید از شما گروهی باشند که به نیکی بخوانند و به کارهای پسندیده فرمان دهند و از کارهای زشت و ناپسند باز دارند).

و فی الحدیث: ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر سبیل الانبیاء و منهاج الصلحاء و فریضه عظیمه بها تقام الفرایض و تأمن المذاهب

ص: ۲۵۴

---

۱- المقنعه، ص ۸۰۹ و تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۸۱.

۲- کافی، ج ۵، ص ۵۸، ح ۱۰.

۳- آل عمران، آیه ۱۰۴.

و تحل المكاسب و ترد المظالم و تعمر الارض و ينتصف من الاعداء و يستقيم الامر، فأنكروا بقلوبكم و ألقوا بالسنتكم و صكوا بها جباههم، و لاتخافوا في الله لومه لا-ثم، فان اتعظوا والى الحق رجعوا فلا- سبيل عليهم(١). «انما السبيل على الذين يظلمون الناس و يبغون في الأرض بغير الحق أولئك لهم عذاب أليم»(٢)؛

امر به معروف و نهی از منکر طریقه انبیا و صلحا است، و فریضه عظیمه ای است که به واسطه آن سایر فرایض بر پا می شود، و به واسطه آن ایمن یم شود مذاهب، و حلال می شود مکاسب، و رد می شود مظالم، و تعمیر می شود زمین، و انتقام گرفته می شود از اعداء، و امورات مستقیم می شود. پس انکار کنید منکرات را به قلوب خود، و اظهار کنید بدی آنها را به لسان های خود، و حک کنید به آنها جبهه های آنها را، و در راه خدا از ملامت ملامت کننده خوف و تشویش نکنید.

### (شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر)

و واجب است امر به معروف و نهی از منکر به چهار شرط:

اول: علم به معروف بودن معروف و منکر بودن منکر است. پس واجب نیست امر به معروف و نهی از منکر در صورت جهل و عدم علم و احتمال این که این فعل که صادر شده مباح بوده باشد در حق فاعل.

دویم: تجویز تأثیر است، پس هر گاه بداند که تأثیر نمی کند واجب نخواهد بود. و با ظن به عدم تأثیر، احوط وجوب است.

سیم: قدرت و تمکن است از امر به معروف و نهی از منکر. پس واجب

ص: ۲۵۵

---

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۶، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۸۱ و عوالی اللثالی، ج ۳، ص ۱۸۹.

۲- شوری، آیه ۴۲.

نیست با عجز و عدم تمکن. و هرگاه خود به تنهایی نتواند منع نماید آیا باید که استعانت به غیر بجوید؟ ظاهر، وجوب استعانت است. و هرگاه شک کند در قدرت، ظاهر عدم وجوب است. و در حکم عدم قدرت است خوف ضرر بر خود یا بر نفس محترمه.

چهارم: آن است که مأمور یا منهی، مصر در معصیت باشد. پس هرگاه ظاهر شود از مأمور و منهی، اراده ترک و عزم بر عدم معصیت، منع لازم نیست.

و هم چنین شرط است در آمر و ناهی بلوغ و عقل. پس واجب نیست منع بر طفل و مجنون. و هم چنین شرط است بلوغ و عقل در مأمور و منهی، مگر در جایی که صدور آن فعل قبیح باشد و غرض شارع ترک آن باشد مطلقاً، و اگر چه فاعل مجنون یا طفل باشد، مثل سوزانیدن قرآن یا نجس کردن ضرایح مقدسه - العیاذ بالله - که در این صورت نیز منع لازم است بر مکلفین، اگر چه بر مجنون و صبی حرام نباشد فعل.

و شرط نیست در آمر و ناهی، عدالت؛ پس هرگاه فاسق باشد بلکه فاعل همان معصیت باشد نیز منع لازم است، و هرگاه منع نکرد دو معصیت کرده است: یکی اصل صدور آن فعل، دیگری عدم منع دیگری از آن. بلی! سزاوار آن است که آمر و ناهی عادل باشند، بلکه خوش خلق و صابر و حلیم و قوی النفس باشد تا آن که متزجر نشود از بعض چیزهایی که در حق او گفته می شود.

و هم چنین سزاوار آن است که قطع طمع نماید از ناس؛ زیرا که طمع مانع است از امر به معروف و نهی از منکر.

نقل کرده اند از بعض مشایخ که گربه ای داشت و هر روز از قصابی که همسایه او بود چیزی می گرفت از برای گربه، تا آن که از قصاب فعل منکری

دید. آمد در خانه و اولاً- گربه را از خانه بیرون کرد و رفت قصاب را منع کرد و بر او درشتی کرد. قصاب گفت: دیگر گربه شما چیزی نمی خورد؟ گفت: اول گربه را از خانه بیرون کردم و قطع طمع از تو نمودم و بعد در مقام منع تو برآمدم.

### **(مراتب امر به معروف و نهی از منکر)**

بدان که در امر به معروف و نهی از منکر مراتب چند هست:

اول: انکار به قلب است، به این معنا که باید قلبا اکراه داشته باشد آن معصیت را.

دویم: اظهار به لسان است به طریقه موعظه و نصیحت و تخویف، الایسر فالایسر، تا آن که برسد به مرتبه درشتی و تندی. و اگر به محض اظهار کراهیت و اعراض و مهاجرت منع پذیر شود دیگر اظهار به لسان لازم نیست.

سیم: منع است به طریق قهر و غلبه، مثل شکستن آلات لهو و لعب و ریختن شراب و نحو آنها. و جایز است دخول در دار غیر بدون اذن مالک از جهت شکستن آلات لهو و لعب و نحو آنها.

چهارم: زدن است به دست یا به غیر آن، بدون این که منجر به زخم کردن یا کشتن شود؛ پس هرگاه نهی از منکر موقوف به زدن باشد لازم است زدن.

و جایز نیست قتل از جهت نهی از منکر و امر به معروف مگر به اذن امام (علیه السلام)، و در جرح خلاف است؛ احوط الحاق به قتل است.

و مرتبه اولی که انکار قلبی باشد در همه احوال لازم است، لکن در سایر مراتب ترتیب معتبر است، به این معنا که منقل نمی شود از مرتبه سابقه به مرتبه لاحق مگر بعد از توقف بر مرتبه لاحق. و جایز نیست از برای آمر و ناهی تفحص و تجسس از معاصی؛ بلکه هرگاه بدون فحص مشخص و



معلوم شود صدور معصیت، منع لازم است، و الا فلا؛ و الله الموفق.

### فصل بیست و نهم: در هجرت و تباعد است

و آن نیز از صفات ذمیمه است، و از ثمرات عداوت و بخل و حسد است.

و عن النبی صلی الله علیه و آله : أیما مسلمین تهاجرا فمکثا ثلاثا لایصطلحان الا کانا خارجین عن الاسلام... فأیما سبق الی کلام صاحبه کان السابق الی الجنة یوم الحساب (۱)؛

هر دو مسلمی که از یک دیگر هجرت نمایند در سه روز، که در مقام صلح بر نیایند، از اسلام خارج اند. و هر کدام که سبقت نمایند در صلح، او سابق خواهد بود در بهشت در روز حساب.

و در حدیث دیگر مروی است که فرمودند: لایحل للمسلم أن یهجر أخاه فوق ثلاث (۲)؛

حلال نیست از برای مسلم که هجرت نماید برادر دینی خود را بیش از سه روز.

و اخبار داله بر منع از هجرت و تباعد، بسیار است. و ظاهر آنها حرمت است. و دور نیست حمل آنها به صورتی که هر گاه از جهت عداوت یا حسد یا بخل یا نحو آنها از جهات محرمه باشد؛ و اما هر گاه از جهت اغراض مباحه باشد مثل اختیار عزلت و گوشه نشینی و حفظ خود از معصیت و امثال آنها ظاهرا عیبی نداشته باشد، بلکه در بعضی اوقات راجح است؛ بلکه در بعض اوقات واجب است.

و ضد هجرت و تباعد، تراور و تألف و انس گرفتن است، و اخبار وارده

ص: ۲۵۸

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۴۵، ح ۵.

۲- الخصال، ص ۱۸۳.

در مدح زیارت و الفت و معاشرت بسیار است.

و در هر یک از معاشرت و عزلت، مصالح و مفسدتی است که مختلف می شوند به حسب اشخاص و مقامات؛ پس هر شخصی باید طیب نفس خود باشد و ملاحظه نماید که انسب به حال او عزلت است یا معاشرت؟ و هر کدام که از برای او راجع شد به حسب مقتضای مقام و حال، او را اختیار نماید؛ و اگر هر دو مساوی شد مخیر است.

و هم چنان که زیارت راجح است هم چنین مصافحه و معانقه و افشای اسلام نیز راجح است.

## فصل سی ام: در قطع رحم است

### اشاره

و آن اذیت کردن اقربا و خویشان است، یا مراعات نکردن آنها است به چیزی که خدا به او عطا کرده، با وسعت و رفاهیت آن و احتیاج ارحام.

و آن از معاصی کبیره است، و آیات و اخبار در منع آن بسیار است.

قال الله تعالى: «و الذين ينقضون عهد الله من بعد ميثقه ي و يقطعون ما أمر الله به أن يوصل و يفسدون في الأرض أولئك لهم اللعنه و لهم سوء الدار»<sup>(۱)</sup>؛

و کسانی که پیمان خدای را پس از بستن استوار آن می شکنند و آن چه را خدای فرموده است که بیوندند - پیوند با خویشان - می برند، و در زمین تباهی می کنند، آنان را لعنت و آنان را بدی و سختی آن سرای).

و عن النبي صلى الله عليه و آله : أبغض الاعمال الى الله الشرك بالله ثم قطيعه الرحم ثم الامر بالمنكر و النهي عن المعروف<sup>(۲)</sup>؛

ص: ۲۵۹

---

۱- رعد، آیه ۲۵.

۲- کافی، ج ۲، ص ۲۹۰، ح ۴ و المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۵.

مبغوض ترین اعمال به سوی خداوند عالم، شرک به خداوند است؛ و بعد از آن قطع رحم است؛ و بعد از آن امر به منکر و نهی از معروف است.

### (صله رحم)

و ضد قطع رحم، صله رحم است؛ و آن ترک اذیت، و تشریک آنها است در آن چه خدا به او عطا فرموده از مال و جاه و سایر نعمت ها.

و آن از افضل طاعات و قربات است، و آیات و اخبار در مدح آن بسیار است.

قال الله تعالى: «و الذين يصلون ما أمر الله به ي أن يوصل و يخشون ربهم و يخافون سوء الحساب و الذين صبروا ابتغاء وجه ربهم و أقاموا الصلوة و أنفقوا مما رزقهم سرا و علانية و يدرون بالحسنه السيئه أولئك لهم عقبى الدار» (۱)؛

(و آنان که آن چه را خدای فرموده است که پیوندند می پیوندند و از پروردگارشان می ترسند و از بدی حساب بیمناک اند و آنان که برای جستن خشنودی پروردگارشان شکیبایی نمودند و نماز را برپا داشتند و از آن چه روزی شان کردیم در نهان و آشکار انفاق کردند و بدی را با نیکی دور می کنند آنان راست سرانجام نیک آن سرای).

و فی الحدیث: من سره النساء فی الاجل الزیاده فی الرزق فلیصل رحمه (۲)؛

کسی که می خواهد فراموشی را در اجل و زیادتی را در رزق باید که صله رحم به جا آورد؛ یعنی: صله رحم موجب طول عمر و زیادتی رزق می شود.

ص: ۲۶۰

---

۱- رعد، آیات ۲۱ - ۲۲.

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۵۲، ح ۱۶.

و مراد به رحم، مطلق قرابت است اگر چه نکاح آن جایز باشد. و مراد به قطع رحم آن است که او را اذیت کند به قول یا فعل، یا آن که او را شدت احتیاج باشد به چیزی که او قادر بر او باشد علاوه بر قدر حاجت خود از مآکول و ملبوس یا سکنی، و منع کند او را و به او ندهد، یا آن که ممکن باشد او را که دفع کند از او ظلم ظالمی را و نکند؛ یا آن که هجرت کند او را از جهت غیظ و کینه، به این که عیادت نکند او را در وقت مرض یا زیارت نکند او را در وقت آمدن از سفر، و امثال آن از چیزهایی که قطع رحم بر او صدق کند.

و مراد به صله رحم ضد آنها است، از دفع اذیت، و از احسان به او قولاً و فعلاً.

و ظاهراً ثبوت واسطه است ما بین صله رحم و قطع آن؛ زیرا که هر احسانی به ارحام، صله است اگر چه در صورت عدم احتیاج به آنها باشد، با آن که بر ترک آنها قطع، صدق نمی کند. و ظاهر این است که مطلق صله واجب نباشد، بلکه صله ای که بر ترک آن قطع صدق کند واجب است؛ والله الموفق.

### **فصل سی و یکم: در عقوق والدین است**

و عقل و نقل و کتاب و سنت متواتره بر قبح و حرمت و کبیره بودن آن شاهد است.

قال الله تعالی: «فلا تقل لهما أف و لا تنهرهما و قل لهما قولا کریماً» (۱)؛

(پس به آنها اف - سخن بیزارى و ناخوشایند - مگو و بر ایشان بانگ مزین -

ص: ۲۶۱

یا: ایشان را از خود مران - و به ایشان گفتاری نیکو و درخور گرامی داشت بگو).

و فی الحدیث: ایاکم و عقوق الوالدین فان ریح الجنه توجد من میسرہ ألفت عام و لایجدھا عاق و لا قاطع رحم(۱)؛

بوی بهشت از مسافت هزار سال راه می آید، و نمی یابد او را کسی که عاق والدین باشد یا آن که قاطع رحم باشد.

و فی الحدیث: اوحی الی موسی أن من بر لوالدیه و عقنی کتبتہ برا، و من برنی و عق والدیه کتبتہ عافا(۲)؛

به موسی بن عمران (علیه السلام) وحی شد به این که: کسی که خوبی کند با والدین و با من بدی کند، می نویسم او را خوب، و کسی که بدی کند با والدین و خوبی کند با من، می نویسم او را بد.

و ضد عقوق والدین، احسان به آنها است. و آن از افضل طاعات و اشرف سعادات است، و عقل صریح و کتاب و سنت بر مدح آن ناطق است.

قال الله تعالی: «و اخفض لهما جناح الذل من الرحمه و قل رب الرحهما کما ربیانی صغیرا»(۳)؛

(و آن دو را از روی مهربانی، بال فروتنی فرود آر، و بگو: پروردگارا، آن دو را به پاس آن که مرا در خردی پروردند، بیخشای).

و قال: «و اعبدوا الله و لا تشرکوا به ی شیئا و بالولدین احسنا»(۴)؛

(و خدای را بپرستید و چیزی را با او انباز مسازید و به پدر و مادر نیکی کنید).

ص: ۲۶۲

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۴۹.

۲- جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۰۳.

۳- اسراء، آیه ۲۴.

۴- نساء، آیه ۳۶.

و قال رسول الله صلى الله عليه و آله : بر الوالدين أفضل من الصلاة و الصوم و الحج و العمره و الجهاد فى سبيل الله (١) ؛

(نیکی به پدر و مادر، از نماز و روزه و حج و عمره و جهاد در راه خدا برتر است).

و قال: من أصبح مرضيا لابويه أصبح له بابان مفتوحان الى الجنة (٢) ؛

(هر که روز آغازد و پدر و مادرش از او راضی باشند، دو در از بهشت بر او گشوده باشد) الا غیر ذلک من الاخبار.

پس سزاوار از برای هر مؤمنی این است که اهتمام زیاد نماید در اکرام و احترام و تعظیم آنها. و کوتاهی در خدمت آنها نکند، و نگذارد که آنها محتاج شوند به او که از او چیزی را سؤال نمایند، بلکه مبادرت کند به عطا کردن به آنها.

و بالجمله، اطاعت پدر و مادر واجب است؛ پس هرگاه منع کنند او را از چیزی، حرام است مخالفت؛ اگر چه آن چیز از مستحبات باشد. بلکه بعضی از علما ذکر کرده اند که جایز نیست ارتکاب چیزی از مباحات و مستحبات بدون اذن آنها. و به دلیل واضحی بر این قول بر نخورده ایم، اگر چه احوط است.

و هرگاه مخالفت شود میان پدر و مادر، مثل این که یکی از آنها او را امر کند به چیزی و دیگری منع نماید او را، پس سزاوار این است که اهتمام نماید در اصلاح بینهما به نحوی که رضای هر دو به عمل آید، و اگر ممکن نباشد محتمل است تخیر؛ والله اعلم.

ص: ۲۶۳

---

۱- جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۰۳.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۷۵ (به نقل از: ابوالقاسم کوفی، الاخلاق).

بدان که حق برادر بزرگ تر عظیم است بر کوچک تر؛ پس سزاوار، محافظت او است.

و فی النبوی صلی الله علیه و آله : حق کبیر الاخوه علی صغیر هم کحق الوالد علی ولده(۱)؛

(حق برادر بزرگ بر کوچک مثل حق پدر است بر فرزند).

و حق همسایه نیز از حقوق عظیمه است و مراعات آن، مهما ممکن، مطلوب و مرغوب است؛ و سزاوار احسان به او است قولا و فعلا و یدا و لسانا؛ بلکه سزاوار این است که مثل ارحام و اقارب با او سلوک شود. و در حدیث است که حق همسایه نه همان است که اذیت او نکنی، بلکه آن است که متحمل اذیت او بشوی.

و مدار در همسایه بر صدق عرفی است، و در بعض اخبار تحدید شده به چهل خانه از هر جانب(۲). و مراعات آن احوط است؛ و الله العالم.

## فصل سی و دوم: در حب دنیا است

### اشاره

بدان که قبح و مذمت محبت دنیا و رکون به آن از برای هر کسی که اندک شعور داشته باشد، ظاهر و هویدا است و محتاج به بینه و بیان نیست، و لکن چون نفس اماره و شیطان دنیا را در نظر جلوه داده اند و عقل و مشاعر را از ملاحظه قبایح و مفسد آن صرف نموده اند لهذا محتاج شدند به تنبیهات و مواعظ و نصایح چند که موجب تنبیه غافلان و گم گشتگان وادی حیرت و ضلالت گردد؛ لهذا آیات و اخبار بسیار از جهت تنبیه غافلان، از خداوند عالم و اهل بیت عصمت و طهارت در مذمت آن وارد گردیده.

قال الله تعالی: «انما مثل الحیوه الدنیا کماء أنزلنه من السماء

ص: ۲۶۴

۱- کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۶۶.

۲- کافی، ج ۲، ص ۶۶۹، ح ۱ و ۲ و معانی الاخبار، ص ۱۶۵.

فاختلط به ی نبات الأرض مما يأكل الناس و الأنعم حتى اذا أخذت الارض زخرفها و ازینت و ظن أهلها أنهم قدرون علیها أتها  
أمرنا لیلا أو نهارا فجعلنا حصیدا كأن لم تعن بالأمس كذلك نفصل الأیت لقوم یتفکرون»(۱)؛

(جز این نیست که مثل زندگی این جهان مانند آبی است که از آسمان فرو فرستاده ایم، پس رستنی های زمین از آن چه مردم  
و چارپایان می خورند به آن درآمیخت - و رویید - تا چون زمین آرایش خود (را) - از شکوفه ها و گل ها - فراگرفت و  
آراسته شد و اهل آن پنداشتند که خود بر آن توانایی - بهره مندی - دارند، فرمان ما شبی یا روزی در رسید؛ پس آن را جنان  
درویده کردیم که گویی دیروز هیچ نبوده است. این چنین آیات را برای گروهی که می اندیشند به تفصیل بیان می کنیم).

و قال أيضا: «و لولا أن یکون الناس أمه و حده لجعنا لمن یکفر بالرحمن لیوتهم سقفا من فضه و معارج علیها یظهرون»؛

(و اگر نه آن بود که مردمان همه یک امت می گشتند - همه دنیا جو می شدند یا به کفر می گراییدند - هر آینه کسانی را  
که به خدای رحمان کافر می شوند برای خانه هاشان سقف هایی از نقره می ساختیم و نیز نردبان هایی (از نقره) که بر آنها  
بالا روند).

و قال رسول الله صلی الله علیه و آله : لو کانت الدنيا تعدل عندالله جناح بعوضه ما سقی کافرا منها شربه ماء(۲)؛

(اگر دنیا نزد خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت کافر را از آن شربت آبی نمی نوشانید).

ص: ۲۶۵

۱- یونس، آیه ۲۴.

۲- کافی، ج ۲، ص ۲۴۶، ح ۵؛ الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۲ و امالی شیخ صدوق، ص ۳۰۵.



و قال أيضا: الدنيا ملعونه و ملعون ما فيها الا ما كان لله (١)؛

(دنيا و آن چه در آن است ملعون است مگر آن چه که برای خدا باشد).

و قال أيضا: الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر (٢)؛

(دنيا زندان مؤمن و بهشت کافر است).

و قال: من أصبح و الدنيا أكثر همه فليس من الله في شيء و ألزم الله قلبه أربع خصال: هما لا ينقطع عنه أبدا، و شغلا لا ينفرد عنه أبدا، و فقرا لا ينال غناه أبدا، و أملا لا يبلغ منتهاه أبدا (٣)؛

(هر که روز را آغاز کند در حالی که توجه و فکر او به غیر خدا باشد با خدا کاری ندارد، و خدا دل او را به چهار خصلت گرفتار می سازد: غم و اندوهی که هرگز از او جدا نشود، و شغلی که هرگز از آن آسوده نگردد، و فقر و نیازی که هیچ گاه به غنا و بی نیازی نرسد، و آرزویی که هرگز به پایان نرسد).

و قال أيضا: حب الدنيا رأس كل خطيئه (٤)؛

(دوستی دنیا منشأ همه گناهان است).

و قال أيضا: يا عجا كل العجب للمصدق بدار الخلود و هو يسعى لدار الغرور (٥)؛

(سخت در عجبم از آن که خانه جاوید را باور دارد و برای خانه فریب می کوشد).

و قال أيضا: من أحب الدنيا أضر بآخرته، و من أحب آخرته أضر

ص: ٢٦٦

١- الامالی شیخ طوسی، ص ٥٣١ (با اختلاف).

٢- خصال، ص ١٠٨ و تحف العقول، ص ٣٦٣.

٣- تنبيه الخواطر، ج ١، ص ١٣٠.

٤- کافی، ج ٢، ص ٣١٥، ح ١ و تحف العقول، ص ٥٠٨.

٥- المحاسن، ج ١، ص ٢٤٢.

بدنیه، فآثروا ما یبقی علی ما یفنی (۱)؛

(هر که دنیا را دوست دارد به آخرت خود زیان می زند، و هر که آخرت را دوست دارد به دنیای خویش زیان می زند؛ پس آن چه را باقی است بر آن چه فانی است ترجیح دهید).

و مر (صلی الله علیه و آله وسلم) علی مزبله فوقف علیها و قال: هلموا الی الدنیا: و أخذ خرقا قد بلیت علی تلک المزبله و عظاما قد نخرت، فقال: هذه الدنیا (۲)؛

(آن حضرت بر زباله دانی گذشت پس فرمود: بیاید و دنیای خود را ببینید. آن گاه پاره ای لباس فرسوده و استخوانی پوسیده برداشت و فرمودن این است دنیا).

و قال: ان الله لم یخلق خلقا أبغض الیه من الدنیا و انه لم ینظر الیها منذ خلقها (۳)؛

(خداوند مخلوقی که نزد او مبغوض تر از دنیا باشد نیافریده، و - از بس آن را دشمن دارد - از هنگام آفرینش بر آن نظر نیفکنده).

و قال: الدنیا دار من لا دار له، و مال من لا مال له، و لها یجمع من لا عقل له، و شهواتها یطلب من لا فهم له، و علیها یعادی من لا علم عنده، و علیها یحسد من لا فقه له، و لها یسعی من لا یقین له (۴)؛

(دنیا خانه کسی است که خانه ندارد، و مال کسی است که مالی ندارد؛ و کسی برای دنیا مال جمع می کند که عقل ندارد، و کسی به جهت آن دشمنی می کند که دانش ندارد، و کسی بر آن حسد می برد که فهم و بصیرت ندارد، و کسی برای آن می کوشد که یقین ندارد).

و قال أيضا: مالی و الدنیا، انما مثلی و مثلها کمثل راکب رفعت له شجرة فنام تحتها ثم راح و ترکها (۵)؛

ص: ۲۶۷

۱- جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۹.

۲- جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۹.

۳- جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۹.

۴- جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۹.

۵- کافی، ج ۲، ص ۱۳۴، ح ۱۹.

(مرا با دنیا چه کار؟ حکایت من و دنیا حکایت سواری است که در روز گرمی به زیر درختی در آید و ساعتی در سایه آن بیارامد، سپس آن را واگذارد و برود).

و قال أيضا: احذروا الدنيا فانها أسحر من هاروت و ماروت (۱)؛

(از دنیا پرهیزید، که سحر آن از سحر هاروت و ماروت بیشتر است).

و قال عيسى بن مريم: ويل لصاحب الدنيا كيف يموت و يتركها، و يأمنها و تغره، و يثق بها و تخذله. ويل للمغترين، كيف ألزمهم مايكرهون و فارقهم مايحبون و جائهم مايوعدون، ويل لمن أصبح و الدنيا همه و الخطايا عمله، كيف يفتضح غدا بذنبه (۲)؛

(وای بر دنیا دار، چه گونه خواهد مرد و آن را خواهد گذاشت، و به آن اعتماد می کند در حالی که دنیا او را فریب می دهد. و به آن اطمینان و وثوق می کند و حال آن که او را خوار می سازد. وای بر فریب خوردگان، چه گونه آن چه را از آن کراهت دارند - یعنی مرگ - به گردنشان می افکنند، و آن چه را دوست دارند از آنان جدا می کند، و وعده هایی که به آنان داده شده، می آید.

وای بر کسی که دنیا فکر و هم او و گناهان و لغزش ها عمل و کار او باشد، چه گونه فردای قیامت به گناه خود رسوا شود).

و قال: من ذا الذی بینی علی أمواج البحر دارا؟ تلکم الدنيا فلا تتخذوها قرارا (۳)؛

(کیست که بر امواج دریا خانه کند؟ این است دنیای شما، آن را قرارگاه خود نگیرید).

و أوحى الله تعالى الى موسى: يا موسى، ما لك و لدار الظالمين و

ص: ۲۶۸

---

۱- تنبيه الخواطر، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲- همان، ص ۱۳۲ و التحصين، ص ۲۹.

۳- همان، ص ۱۳۳.

انهالیست لك بدار، أخرج منها همك (جسمك) و فارقها بعقلك (بقلبك) فبئست الدار هي، الا لعامل يعمل فيها، فتعمت الدار هي (١)؛

(و خدای تعالی به حضرت موسی (علیه السلام) وحی فرستاد: ای موسی، تو را با خانه ای که جایگاه ستم کاران است چه کار؟ این خانه تو نیست، فکر و هم خود را از فارغ کن و به عقل خود از آن دور باش که بد خانه ای است، مگر برای کسی که در آن به عمل خیر بکوشد).

و أوحى اليه: يا موسى لا تركن الی حب الدنيا، فلن تأتینی بكبیره هی أشد علیك منها (٢)؛

(و به او وحی فرستاد که ای موسی، به محبت دنیا دل مبنده، که هیچ گناه کبیره ای بدتر از آن به نزد من نخواهی آورد).

و قال أمير المؤمنين (عليه السلام) بعد ما قيل له: صف لنا الدنيا -: ما أصف (لك) من دار من صح فيها ما أمن، و من سقم فيها ندم، و من الفتقر فيها حزن، و من استغنى فيها فتن، في حلالها حساب، و في حرامها العقاب (٣)؛

(چه گونه وصف کنم خانه ای را که سالم در آن بیمار است، و هر که در آن ایمن باشد پشیمان شود، کسی که در آن نیازمند و بینوا باشد غمگین است، و هر که در آن بی نیاز و غنی باشد گرفتار و در فتنه است، حلال آن را حساب و حرام آن را عقاب در پی است).

و قال أيضا: انما مثل الدنيا كمثل الحية، ما ألين مسها و في جوفها السم الناقع، يحذرها الرجل العامل، و يهوى اليها الصبي الجاهل (٤)؛

ص: ٢٦٩

---

١- التحصين، ص ٢٩ و الجواهر السنیه، ص ٧٦.

٢- الجواهر السنیه، ص ٧٦.

٣- دستور معالم الحكم، ص ٣٦ و كنز العمال، ج ٣، ص ٧٢.

٤- کافی، ج ٢، ص ١٣٦، ح ٢٢.

(داستان دنیا هم چون داستان مار است، که سودن آن نرم و در درونش زهر کشنده است، مرد عاقل از آن می گریزد و کودک نادان به سوی آن می گراید).

و قال فی وصف الدنيا: ما أصف من دار أولها عناء و آخرها فناء فی حلالها حساب، و فی حرامها عقاب... من استغنی فیها فتن، و من افتقر فیها حزن، و من ساعاه فاتته، و من قعد منها أته، و من أبصر بها بصرتة، و من أبصر اليها أعمته(۱)؛

(چه گونه وصف کنم خانه ای را که اول آن رنج، و آخر آن نیستی است؛ حلال آن حساب و حرامش عقاب دارد، غنی و بی نیاز آن گرفتار و مفتون است، و فقیر و نیازمند آن محزون و غمگین است. کسی که در تحصیل آن کوشید به آن نرسید، و کسی که از طلبش باز ایستاد، به او رو کرد. کسی که به عبرت و با دیده بصیرت به آن نگریست او را بینا و آگاه ساخت. و کسی که (به چشم خریداری) به آن نظر کرد او را کور گردانید).

و قال فی بعض مواعظه: ارفض الدنيا فان حب الدنيا یعمی و یصم و یبکم و یذل الرقاب، فتدارک ما بقی من عمرک و لاتقل: غدا و بعد غد، فانما هلک من کان قبلک باقامتهم علی الامانی و التسویف حتی أتهم أمرالله بغته و هم غافلون، فتقلوا الی قبورهم المظلمه الضیقه، و قد أسلمهم الاولاد و الاهلون. فانقطع الی الله بقلب منیب من رفض الدنيا، و عزم لیس فیہ انکسار و لا انخزال(۲)؛

(دست از دنیا بدار که دوستی دنیا، آدمی را کور و کر و لال می کند و گردن ها را به بند ذلت و خواری می کشد؛ پس باقی مانده عمر خود را

ص: ۲۷۰

---

۱- تحف العقول، ص ۲۰۱.

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۳۶، ح ۲۳.

دریاب و گذشته را جبران و تدارک کن، و فردا و پس فردا مگویی، که پیشینیان به سبب آرزوها و امروز و فردا کردن ها هلاک شدند، تا امر خدا ناگهان در رسید؛ در حالی که در غفلت به سر می بردند؛ سپس آنان را بر تابوت های شان به گورهای تنگ و تاریک درآوردند و اهل و اولادشان به خاکشان سپردند و پا از آنان کشیدند. پس با دلی بریده از همه چیز به سوی خدا بازگشت کن. کسی که به دنیا پشت پا زند و آن را رها کند شکسته و درمانده نشود).

و قال أيضا: اوصيكم بتقوى الله و ترك الدنيا التاركة لكم و ان كنتم لا تحبون تركها، المبليه أجسادكم و ان كنتم تريدون تجديدها.

ثم قال: عجبت لطالب الدنيا و الموت يطلبه، و غافل ليس بمغفول عنه (1)؛

(شما را سفارش می کنم که تقوا داشته باشید و دنیایی را که رهاتان خواهد کرد رها کنید، هر چند که رها کردن آن را دوست ندارید. دنیایی که بدن های شما را کهنه و پوسیده خواهد کرد؛ در حالی که می خواهید جوان تازه بماند.

سپس فرمود: از طالب دنیا در شگفتم که مرگ جويا و در پی او است، و غافلی که خدا از او غافل نیست.

و قال السجاد (عليه السلام): ان الدنيا قد ارتحلت مدبره، و الآخرة قد ارتحلت مقبله، و لكل واحد منهما بنون، فكونوا من أبناء الآخرة و لا تكونوا من أبناء الدنيا، و كونوا من الزاهدين في الدنيا الراغبين في الآخرة. الا ان الزاهدين في الدنيا اتخذوا الارض بساطا و التراب فراشا و الماء طيبا و قرضوا من الدنيا تقريبا. الا من اشتاق الى الجنة سلا عن الشهوات،

ص: ۲۷۱

و من أشفق من النار رجع عن المحرمات، و من زهد في الدنيا هانت عليه المصائب. الا ان لله عبادا كمن رأى أهل الجنة في الجنة مخلصين و كمن رأى أهل النار في النار معذبين، شرورهم مأمونه، و قلوبهم محزونه، انفهم عفيفه، و حوائجهم خفيفه، صبروا أياما قليلة فصاروا بعقبى راحله طويله؛

اما الليل فصافون أقدامهم، يجرى دموعهم على خدودهم و هم يجأرون الى ربهم يسعون في فكاك رقابهم. و اما النهار فحلما علماء برره أنقياء كأنهم القداح قد براهم الخوف من العباده، ينظر اليهم الناظر فيقول مرضى و ما بالقوم من مرض. أم خولطوا فقد خالط القوم أمر عظيم من ذكر النار و ما فيها(1)؛

(دنيا پشت کرده، می رود و آخرت روی آورده، می آید. و هر يك از این دو را فرزندانانی است؛ شما از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید؛ و آگاه باشید که از زاهدان در دنیا و راغبان به آخرت باشید، بدانید که زاهدان در دنیا زمین را بستر خود گرفتند و خاک را فرش و آب را آشامیدنی گوارای خود قرار دادند و خویشتن را از دنیا بریدند. آگاه باشید که هر که مشتاق بهشت است از شهوت ها، فراموش می کند، و هر که از دوزخ می ترسد از محرمات رو گردان است، و کسی که در دنیا زهد و رزد مصیبت ها بر او آسان می شود. بدانید که خدا را بندگانی است که گویی بهشتیان را در بهشت جاودان و دوزخیان را در دوزخ گرفتار عذاب می بینند. مردم از شر آنها در امان اند، دل هاشان محزون و جان هاشان عفيف، حاجاتشان سبک و اندک است، چند روزی صبر کردند و به راحت طولانی آخرت رسیدند.

ص: ۲۷۲

اما شبان گاه، گام های شان برای عبادت صف کشیده و اشک هاشان بر رخسار جاری است و به پروردگار خویش پناه می برند و برای رهایی خود از آتش دوزخ می کوشند.

و اما چون روز در آید به حلم و علم و نیکی و تقوا رفتار می کنند، در لاغری مانند چوب تیر از خوف خدا و عبادت تراشیده شده اند، هر که به آنها بنگرد گوید: بیمارند؛ و حال آن که بیماری ندارند، یا گویند: عقلشان پریشان شده و دیوانه اند؛ در صورتی که پریشانی ایشان از امر عظیمی است که یاد آتش دوزخ و آن چه در آن است آنان را مشغول ساخته است).

الی غیر ذلک من الاخبار.

### (معنای دنیا)

بدان که دنیای مذموم عبارت است از هر چیزی که باعث بعد و دوری از خدا گردد، هر چند که نماز و روزه یا جهاد یا حج یا انفاق یا تصدق باشد و مانند آنها، هر گاه مقصودش از اینها رضای الهی نباشد. و هر چیزی که باعث قرب و رضای الهی می شود آن عین آخرت است، هر چند که مال و خدم و حشم و خانه های وسیع و نحو آنها بوده باشد، اگر مقصودش از آنها رضای الهی باشد.

و ایضا بدان که تحصیل دنیا و محبت آن هر گاه به طریق حرام بوده باشد حرام است و الا مباح است؛ اگر چه مرجوح و از صفات نقصیه است. مثل تحصیل مال بسیار زاید بر قدر حاجت و لالغرض شرعی. پس زهد در دنیا از صفات کمالیه مندوبه است نه از صفات لازمه.

و از این جا معلوم شد حال حب ریاست و حب جاه و نحو آنها؛ زیرا که اینها نیز هر گاه به طریق حرام باشند جایز نیست و الا مباح است، بلکه اگر



از جهت غرض شرعی باشد راجح است، بلکه گاهی واجب می شود؛ و الله العالم.

## فصل سی و سیم: در ریا است

### اشاره

و آن از محرّمات در شریعت است، و از معاصی کبیره است به اتفاق جمیع علماء، و آیات و اخبار در مذمت (و) نهی از آن به حد تظافر و تواتر است.

قال الله تعالى: «فويل للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون الذين هم يراءون و يمنعون الماعون» (۱)؛

(وای بر نمازگزاران که از نماز خود غافل و سهل انگارند، آنان که ریا کنند و از زکات دادن باز دارند)

و قال أيضا: «فمن كان يرجو لقاء ربه يفلعمل عملا صلحا و لا يشرك بعباده ربه ي أحدا» (۲)؛

(پس هر که دیدار پروردگار خویش را امید دارد، باید کار کند کاری شایسته و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک قرار ندهد).

و قال ايضا: «يراءون الناس و لا يذكرون الله الا قليلا» (۳)؛

(با مردم ریا می کنند و جز اندکی خدا را یاد نمی کنند).

و قال رسول الله صلى الله عليه و آله : أخوف ما أخاف عليكم الشرك الاصغر. قالوا: و ما الشرك الاصغر؟ قال: الرباء، يقول الله تعالى يوم القيامة للمرائين: اذهبوا الى الذين كنتم تراؤون لهم في الدنيا فانظروا هل تجدون

ص: ۲۷۴

---

۱- ماعون، آیات ۴ - ۷.

۲- كهف، آیه ۱۱۰.

۳- نساء، آیه ۱۴۲.

عندهم الجزءاء (۱)؛

(بیش از هر چیز بر شما از شرک کوچک بیم دارم. پرسیدند: شرک کوچک چیست؟ فرمود: ریا، خدای عز و جل وقتی بندگان را در قیامت جزای اعمال دهد به ریاکاران می فرماید: نزد کسانی روید که در دنیا برای ایشان ریا می کردید و ببینید که آیا پاداش شما در نزد آنها هست؟).

و عنه (صلی الله علیه و آله وسلم) أيضا: يقول الله تعالى: من عمل عملا أشرك فيه غيري فهوله كله و أنا منه بريء و أنا أغني الاغنياء عن الشرك (۲)؛

(خدای تعالی می فرماید: هر که عملی و عبادتی کرد و دیگری را با من شرکت داد، آن عمل برای آن دیگری باشد که من از آن عمل بیزار و از انباز بی نیازم).

و عنه أيضا: لا يقبل الله عملا فيه مقدار ذره من الريا (۳)؛

(خدای تعالی عملی را که یک ذره ریا در آن باشد نمی پذیرد).

و عنه أيضا: ان المرائي ينادي يوم القيامة يا كافر، يا فاجر، يا غادر، يا مرايي، ضل عملك و حط أجرک، اذهب فخذ أجرک ممن تعمل له (۴)؛

(روز قیامت مرائی را ندا کنند: ای کافر، ای نابکار، ای غدار، ای ریاکار! عمل تو تباه و مزد تو باطل شد، برو و مزد از آن بگیر که کار برای وی کردی).

و كان (صلی الله علیه و آله وسلم) يكي، فقال له: ما بيكيك؟ قال: اني تخوفت على امتي الشرك، اما انهم لا يعبدون صنما و لا شمسا و لا قمرا و لا حجرا و

ص: ۲۷۵

۱- بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۰۳.

۲- الجواهر السنیه، ص ۱۶۴.

۳- عده الداعی، ص ۲۱۴.

۴- امالی شیخ صدوق، ص ۶۷۷.

لكنهم يراؤون بأعمالهم(۱).

(روزی آن حضرت می گریست. شخصی پرسید: چرا می گریید؟ فرمود: بر امت خویش از شرک بیمناکم. نه آن که بت یا آفتاب یا ماه یا سنگی را پرستید و لیکن در اعمال خود ریا کنند).

و عنه (صلی الله علیه و آله وسلم) ایضا: سیأتی علی الناس زمان تخبث فيه سرائرهم و تحسن فيه علانیتهم طمعا فی الدنیا، لا یریدون به ما عند ربهم، یکون دنیهم رباء و لا یخالطهم خوف، یعمهم الله بعقاب فیدعونه دعاء الغریق فلا یرتجیب لهم(۲)؛

(زمانی بر مردم خواهد آمد که برای طمع در دنیا باطنشان پلید و خبیث و ظاهرشان زیبا و نیکو شود، آن چه را که نزد پروردگارشان است نمی جویند، دینشان ریا است و ترس از خدا در دلشان جای ندارد. عقاب خداوند همه آنها را فرو می گیرد و آن گاه همچون کسی که در حال غرق شدن است خدا را می خوانند ولی دعاشان را اجابت نکند).

و عنه أيضا: ان الملك لیصعد بعمل العبد مبتهجا به، فاذا صعد بحسناته یقول الله تعالی: اجعلوها فی سجین، انه لیس ایای أراد(۳)؛

(فرشته با مسرت و خوش حالی عمل بنده را بالا می برد و چون حسنات او را بالا برد، خدای تعالی می فرماید: این اعمال را در سجین - دفتر بدکاران - گذارید که برای من به جا نیاورده).

و الاخبار الواردة بهذا المضمون كثيرة؛

و عن أميرالمؤمنین: اعملوا فی غیر ریا و لاسمعه، فانه من عمل لغير

ص: ۲۷۶

---

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۷۹.

۲- کافی، ج ۲، ص ۲۹۶، ح ۱۴.

۳- همان، ص ۲۹۵، ح ۷.

الله و كله الله الى من عمل له (۱)؛

(برای خدا بدون ریا - نمایاندن کار نیک خود به مردم - و سمعه - شنوایدن عمل خیر خود به مردم - کار کنید، که هر کس برای غیر خدا کار کند خدا او را در قیامت به عملش واگذارد).

و عن الباقر (عليه السلام): الابقاء على العمل أشد من العمل. قيل: و ما الابقاء على العمل؟ قال: يصل الرجل بصلته و ينفق بنفقته لله وحده لا شريك له فكتبت له سرا، ثم يذكرها فتمحى فتكتب له علانية، ثم يذكرها فتمحى و يكتب له رياء (۲)؛ (امام باقر (عليه السلام) فرمود: نگاه داری عمل از خود عمل دشوارتر است. پرسیدند: نگاه داری عمل چیست؟ فرمود: مردی صله به جا می آورد و برای خدای یکتای بی شریک انفاق می کند، پس ثواب آن عمل پنهانی برایش ثبت می شود. سپس آن کار را نزد مردم ذکر می کند آن ثواب محو می گردد و ثواب عمل آشکارا برایش نوشته می شود. بار دیگر آن را باز می گوید، این ثواب نیز محو می گردد و در نامه اش عمل ریایی نوشته می شود).

و عن الصادق (عليه السلام): من أراد الله بالقليل من عمله أظهره الله له أكثر مما أراد، و من أراد الناس بالكثير من عمله في تعب من بدنه و سهر من ليله أبقى الله إلا أن يقلله في عين من سمعه (۳)؛

(هر که عمل اندک خود را برای خدا انجام دهد، خدا آن را بیش از آن چه قصد کرده، برایش آشکار سازد. و هر که عمل بسیار را با رنج تن و بیداری

ص: ۲۷۷

۱- همان، ص ۲۹۴، ح ۵.

۲- همان، ص ۲۹۶، ح ۱۶.

۳- همان، ص ۲۹۶، ح ۱۳ و المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۵.

شب برای ریا و نمایاندن به مردم انجام دهد خداوند حتما آن را در نظر هر که بشنود، اندک نماید.

و قال أيضا لعباد لبصرى: ويلك يا عباد، اياك و الرباء، فانه من عمل لغير الله و كله الى من عمل له (۱)؛

(ای عباد، از ریا پرهیز که هر که برای غیر خدا کار کند خداوند او را به کسی که برای او کار کرده واگذار خواهد کرد).

و قال: اجعلوا أمرکم هذا لله و لاتجعلوه للناس، فانه ما كان لله فهو لله و ما كان للناس فلا يصعد الى الله (۲)؛

(کار خود را برای خدا قرار دهید نه برای مردم؛ زیرا هر چه برای خدا باشد از آن او است - او می پذیرد و پاداش می دهد - و هر چه برای مردم باشد به سوی خدا بالا نمی رود).

و قال الرضا (عليه السلام) لمحمد بن عرفة: يابن عرفة، اعملوا لغير رياء و لا سمعه، فانه من عمل لغير الله و كله الله الى من عمل له (۳)؛

(ای پسر عرفة، بدون ریا و سمعه عمل کنید؛ زیرا هر که برای غیر خدا کار کند خداوند او را به کارش واگذارند) الی غیر ذلک من الاخبار؛

و در مذمت ریا همین قدر کافی است که شخص مرئی، حضرت پروردگار را پست تر و حقیرتر شمرده از بندگان ضعیف او که قادر بر نفع و ضرر نیست؛ و هر کس که در یکی از عبادات قصد یکی از بندگان خدا را نموده باشد چنین گمان کند که قدرت این بنده بر قضای حاجت او از خدا بیشتر و رضاجویی او از خوشنودی خدا بهتر است، و کدام استحقار به پروردگار عالم بالاتر از این است؟

ص: ۲۷۸

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۲۹۳، ح ۱.

۲- همان، ح ۲ و المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۵.

۳- کافی، ج ۲، ص ۲۹۴، ح ۵ (... الى ما عمل).

بدان که ریا یا در اصل ایمان و اسلام است، مثل این که اظهار اسلام یا ایمان می کند از جهت این که خلق او را مسلم و مؤمن دانند و در واقع خلاف آن باشد؛

و یا در اصل عبادات مثل صلوات و صوم و زکات و خمس و حج و نحو آنها؛

و یا در شرایط و اجزای آنها است، مثل وضو و غسل و نحو آنها؛

و یا در وصف آنها است، مثل قنوت و نحو آن.

و همه اینها حرام است در شریعت مطهره، بلکه قسم اول موجب کفر و خلود در نار جهنم است. و سایر اقسام موجب کفر نمی شود لکن غیر از قسم اخیر مبطل عمل است لاخلاف یعتد به. و در قسم اخیر خلاف است، احوط اجتناب است.

و ایضا گاهی عمل واقع می شود به قصد ریا بدون قصد قربت؛

و گاهی واقع می شود به قصد ریا و قصد قربت.

و این نیز بر دو قسم است:

اول: آن که ریا مقصود بالذات است و قصد قربت، بالتبع؛

دوم: عکس این است.

و اقوا این است که هر سه قسم حرام و مبطل عمل است.

و ایضا ریا گاهی در اول عمل است (و گاهی در اثنای عمل) و گاهی بعد از عمل است.

دو قسم اول حرام و مبطل عمل است، و قسم سیم حرام است لکن مبطل نیست، علی الاقوی.

اینها همه در صورتی است که اصل داعی و باعث بر عمل، ریا باشد. اما هر گاه داعی بر عمل، قربت و اطاعت و امتثال امر باشد لکن مسرور و فرح ناک شود از اطلاع ناس بر او، ظاهر این است که این نه حرام باشد نه مبطل، و لکن دلالت بر ضعف نفس و نقصان شخص می کند؛ زیرا که کمال نفس در این است که مدح و ذم ناس در نزد او مساوی باشد.

و هر گاه ضم کند به قصد قربت، یکی از ضمایم مباحه یا راجحه را، ظاهراً عیبی نداشته باشد؛ مثل این که قصد کند در اظهار عبادتی اقتدای غیر را به او یا تعلیم غیر را، یا قصد تبرید (۱) نماید به وضو گرفتن به آب سرد، و نحو آنها.

اینها همه که ذکر شد کلام در ریا در عبادات بود، و اما ریا در غیر عبادات پس آن، گاهی حرام است و گاهی مباح؛ مثل ریا در لباس خوب و استعمال بوی خوش و نگاه داشتن خدم و حشم و غلام و امثال آنها. پس اگر به قصد اظهار تعفف از خلق و اظهار غنا و اظهار نعمت خدا و عزت در نزد خلق و رفع ذلت بوده باشد عیبی ندارد، و اگر به قصد تکبر و تفاخر و سایر امور محرّمه باشد حرام است.

#### (علاج علمی ریا)

و چون معلوم شد که ریا از امراض مهلکه و از رذایل نفسانیه است، لازم است علاج آن؛ و از برای آن دو نوع علاج هست: یکی علمی، و دیگری عملی.

ص: ۲۸۰

اما معالجه علمی، پس طریق آن، آن است که سعی کند در رفع سبب و موجب آن؛ زیرا که رفع سبب، مقتضی رفع مسبب است.

و سبب ریا حب مدح و کراهت ذم یا طمع داشتن در چیزی است که در دست مردمان است.

پس عاقل باید تأمل کند که مدح و ذم دیگران ضرر و نفع به حال او ندارد، و باعث خوبی و بدی او در واقع نمی شود؛ و اگر هم فرض شود که فی الجمله نفعی بر او مترتب بشود مقابله نمی کند با ضرر دنیوی و اخروی که بر ریا مترتب می شود.

و اما طمع، پس از صفات رذیله است و مترتب نمی شود بر او مگر ذلت و خواری و بی اعتباری در نزد ناس.

و ایضا باید مؤمن موحد تفکر نماید در ضرری که بر ریا مترتب می شود در دنیا و آخرت، و با نفس خود خطاب کند که ای احمق، چه گونه دعوی ایمان می کنی و شرم نداری که عبادت و طاعت حق - سبحانه و تعالی - که به ازای هر یک از آنها سعادات ابدیه و درجات منیعۀ نهاده شده به مدح و ثنای بندگان ضعیف سودا می کنی، و به امید فضول در دست مردم می فروشی، و عبادات خود را باطل و ضایع می سازی، و خود را مستحق عذاب الهی می گردانی، و حیا نمی کنی که با خالق خود به این افعال استهزا می کنی، و تحصیل رضای مردم را به واسطه اطاعت ریایی خدا می نمایی، و از سخط و دشمنی خدا و فساد عملی که از تو خواسته، باک نداری؛ و از مردم امید مدح و نفع داری، و از ذم الهی اندیشه نداری، و جناب اقدس الهی در نزد تو بی اعتبارتر از مثنی بندگان بی اعتبار است؛ و حال آن که زمام اختیار همه امور در قبضه قدرت او است، و کلید ابواب مقاصد دو جهانی در دست مشیت او، دل های همه بندگان مسخر او، و اراده تمام خلق مضطر



اراده او است. و اگر بالفرض تمام پادشاهان روزگار و سلاطین ذوی الاقتدار با همه خیل و حشم، بلکه تمام اهل عالم با هم اتفاق نمایند و خواهند یک جو نفع یا یک سر مویی ضرر به کسی برسانند، بی قضا و قدر الهی و بدون مشیت پادشاهی نتوانند.

علاوه به این که سبب شدن عبادت ریایی از برای ساد عبادت و سخط رب العزه معلوم، و آن چه از مردمان منظور است حصول آن، احتمالی و موهوم است، و بسا باشد که حق تعالی ریای تو را بر ایشان ظاهر گرداند. و بر تقدیری که ظاهر نشود و در دام تدلیس تو افتند جزم نیست که ایشان زبان به مدح و ثنای تو گشایند یا از ایشان نفعی به تو برسد. و بر تقدیری که نفعی به تو برسد همه آن خواری و مذلت و مشوب به صد هزار منت است.

با وجود اینها هر که به ریا مبتلا است همیشه در دنیا متزلزل و مشوش الخاطر است؛ چه مقصود او رضای مردم و دل جوئی ایشان است، و هر کسی را خواهشی و هوایی و هر دلی را میلی و رضایی هست، و دل مردم به اندک چیزی متغیر می گردد؛ پس پیوسته باید متوجه بوده، پاس خوشنودی ایشان را داشته باشد، و چون طایفه ای را از خود رضا می کند جمعی دیگر از او در سخطاند، و چون دل یکی را می جوید دیگری از او دل شکسته می گردد.

و با همه اینها، هم چنان که اخبار و آثار بر آن شاهد، و به تجربه و عیان ثابت است، هر که دست از رضای خدا برداشته و طالب رضای مردم باشد خدا و خلق او را دشمن می دارند و احدی از او راضی نمی باشد؛ و هر که رضای خدا را به رضای مردم مقدم بدارد همه او را دوست می دارند.

و همه اینها متعلق به امر دنیا است، و آن چه به او می رسد از عقاب و

عذاب بی حد و نهایت است.

پس چون عاقل این امور را متذکر شود و دشمن نفس خود نباشد و فی الجمله ایمان به خدا و روز جزا داشته باشد غالب آن است که غفلت او زایل، و طبع او از ریا متنفر و منزجر می شود.

### (علاج عملی ریا)

و اما معالجه عملی آن است که خود را عادت دهد به پنهان داشتن عبادات، و در هنگام عبادت در بر روی مردم ببندد هم چنان که معاصی خود را از مردم پنهان می نماید، تا دل او قانع شود و به اطلاع خدا بر عبادات او، و نفس او دیگر خواهش آگاهی مردم را به اعمال او نکند.

و اگر اینها هم فایده نکرد علاج او مختصر است به معجون اقوم و فاروق اعظم که ترک حب دنیاست، و الا با وجود حب دنیا در قلب انسان و انهماک به شهوات بهیمی و لذات فانی، اخلاص در عمل میسر نیست، و مثال او مثال شخصی است که در پای درختی نشسته بود می خواست مشغول ذکر باشد و با حضور قلب عبادت نماید، در این اثنا طیوری چند بر روی آن درخت جمع شدند و آوازهها بلند کردند و این شخص از حضور قلب باز ماند و برخاست و متوجه دفع ایشان شد، و چون مشغول شد باز جمع شدند و چندان که ایشان را می راند فایده نمی کرد. شخصی رسید و به او گفت: ای برادر! تا این درخت باقی است از این جانوران خلاصی ممکن نیست، اگر خلاصی می خواهی درخت را بکن، چنین کرد، فارغ شد.

و هم چنین ای نفس، اگر خواهی تو از شوایب ریا و حب جاه و عزت خلاص باشی سعی کن که درخت محبت دنیا را از دل خود بکنی؛ فان حب الدنيا رأس کل خطیئه؛

بدان که ضد ریا، اخلاص در عمل است، و آن منزلی است از منازل دین، و مقامی است از مقامات موقنین، بلکه کبریت احمر و اکسیر اعظم است. هر که توفیق وصول به آن را یافت به مرتبه عظیمی فائز گردید، و هر که مؤید به تحصیل آن شد به مواهب کبری رسید. چه گونه چنین نباشد و حال این که آن سبب تکلیف بنی نوع انسان است؟

قال الله تعالى: «و ما أمروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين» (۱)؛

(و مأمور نبودند جز این که خدا را پرستند در حالی که دین را برای او پاک و خالص کنند.

و قال أيضا: «فمن كان يرجو لقاء ربه ي فليعمل عملا صلحا و لا يشرک بعباده ربه ی أحد» (۲)؛

(هر که امید دیدار پروردگار خویش دارد باید کاری شایسته کند و در عبادت پروردگار خود هیچ کس را شریک نسازد).

و فی الحدیث القدسی: الاخلاص سر من أسراری أستودعه قلب من أحببت من عبادی (۳)؛

(اخلاص رازی از رازهای من است، آن را در دل هر یک از بندگان خود که دوست دارم به ودیعت می نهم).

و فی النبوی صلی الله علیه و آله : ما من عبد یخلص العمل لله تعالی أربعین یوما الا ظهرت ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه (۴)؛

ص: ۲۸۴

۱- بینه، آیه ۵.

۲- کهف، آیه ۱۱۰.

۳- منیه المرید، ص ۱۳۳.

۴- عده الداعی، ص ۲۱۸ و بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۵۶ (به نقل از: راوندی، لب اللباب).

(هیچ بنده ای نیست که چهل روز عمل را برای خدای تعالی خالص کند مگر این که چشمه های حکمت از دل او بر زبانش جاری می شود).

و عن الباقر (عليه السلام): ما أخلص العبد الايمان بالله عزوجل أربعين يوما الا زهده الله تعالى في الدنيا و بصره دائها و دوائها فأثبت الحكمة في قلبه و أنطق بها لسانه(۱)؛

(هیچ بنده ای یاد خدا را چهل روز نیکو به جا نیاورد مگر این که خدای تعالی او را نسبت به دنیا زاهد سازد و در باره درد و دوی آن بینا گرداند، و حکمت را در دلش ثابت و استوار کند، و زبانش را به آن گویا سازد).

و قال الصادق في قول الله تعالى: ليلو كم أيكم أحسن عملا(۲)؛

ليس یعنی أكثرکم عملا، و لكن أصوبکم عملا؛ انما الاصابه خشيه الله و النيه الصادقه؛

ثم قال: الابقاء على العمل حتى يخلص أشد من العمل، و العمل الخالص الذي لا تريد أن يحمدك أحد الا الله عزوجل، و النيه أفضل من العمل، ألا و ان النيه هي العمل. ثم تلا قوله تعالى: قل كل يعمل على شاكلته

(۳) یعنی: علی نیته(۴)؛

(و امام صادق (عليه السلام) درباره قول خدای عزوجل (فرمود): تا شما را بیازماید که کدام نیک کردار ترید، فرمود: مراد پر کردارتر نیست، بلکه مقصود درست کردارتر است. و درستی همان ترس از خدا و نیت صادق است.

سپس فرمود: پایداری بر عمل، تا خالص بماند، از خود عمل سخت تر است؛ و عمل خالص آن است که نخواهی کسی جز خدای عزوجل تو را بر

ص: ۲۸۵

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۶، ح ۶.

۲- ملک، آیه ۳.

۳- اسراء، آیه ۸۴.

۴- کافی، ج ۲، ص ۱۶، ح ۴.

آن بستاید. و نیت برتر از عمل است؛ بدانید که نیت همان عمل است. سپس این قول خدای عزوجل را تلاوت فرمود: بگو هر کسی بر طبیعت و خلق و خوی خویش عمل می کند. و شاکله یعنی نیت.

و عن الصادق (علیه السلام): الاخلاص یجمع فواضل الاعمال و هو معنی مفتاحه القبول و تویعه الرضا، فمن تقبل الله منه و رضی عنه فهو المخلص و ان قل عمله، و من لا یتقبل الله منه فلیس بمخلص و ان کثر عمله.

ثم قال: و أدنی حد الاخلاص بذل العبد طاقته ثم لا یجعل لعمله عند الله قدرا فیوجب به علی ربه مکافات بعمله، لعلمه أنه لو طالبه بوفاء حق العبودیه لعجز(۱)؛

(اخلاص جامع اعمال فاضله است؛ کلید آن قبول پروردگار و توفیق آن رضای الهی است؛ و هر که خداوند عمل او را بپذیرد و از او راضی باشد با اخلاص است اگر چه عملش اندک باشد؛ و هر که خدا عمل او را قبول نکند مخلص نیست هر چند عملش بسیار باشد.

کم ترین حد اخلاص آن است که بنده، آخرین درجه توانایی و طاقت خود را به کار برد، و در عین حال برای عمل خود ارزش و قدری نزد خداوند قائل نباشد، یعنی تصور نکند که بر خدا است که پاداش عمل او را بدهد؛ زیرا باید بداند که اگر خداوند از او بخواهد که حق عبودیت را ادا و ایفا کند عاجز خواهد بود).

و أدنی(۲) مقام اخلاص آن است که بنده را در دنیا از معصیت حفظ می کند و در آخرت از آتش جهنم نجات می دهد؛ بلکه قبول اعمال و صحت آنها

ص: ۲۸۶

---

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲- کمترین.

موقوف به اخلاص است، بلکه خلاصی از کید و مکر و وسوسه شیطان میسر نیست مگر با اخلاص؛ چنان که در آیه شریفه اشاره به آن دارد:

فبعزتک لأغوينهم أجمعین الا عبادک منهم المخلصین(۱)؛

(همه آنها را گمراه می کنم، مگر بندگان ویژه کار و برگزیده تو را).

و شاهد بر این حکایتی است که در اسرائیلیات وارد شده که درختی بود که آن را جمعی می پرستیدند و عابدی در بنی اسرائیل مطلع شده، غیرت ایمان، او را بر آن داشت که تیشه ای برداشت و روانه شد که آن شجره را قطع نماید.

در راه شیطان به صورت مردی به او رسید. گفت: به کجا می روی؟ گفت: درختی است که جمعی از کفار به جای پروردگار آن را می پرستند، می روم تا آن را قطع نمایم. گفت: تو را به آن چه کار؟ و گفت و گو میان ایشان به طول انجامید تا امر بر آن منجر شد که دست به گریبان شدند و عابد شیطان را بر زمین زد.

چون شیطان خود را از مقابله عاجز دید گفت: ظاهر است که تو این عمل را به جهت ثواب می کنی و من از برای تو عملی قرار می دهم که ثواب آن بیشتر باشد، هر روز فلان مبلغ به زیر سجاده تو می گذارم آن را بردار و به فقرا عطا کن.

عابد فریب شیطان را خورده، از عزم قطع درخت درگذشت و به خانه مراجعت نمود و هر روز سجاده خود را بر می چید همان مبلغ در آن جا بوده، بر می داشت و تصدق می کرد.

چون چند روز بر آن گذشت شیطان قطع وظیفه را نمود و عابد در زیر سجاده خود آن مبلغ را نیافت. تیشه را برداشت و رو به درخت گذاشت.

ص: ۲۸۷

شیطان سر راه بر او گرفت. باز بر سر مجادله آمدند، در این دفعه شیطان عابد را عاجز کرده بر زمین افکند.

عابد حیران مانده، از شیطان پرسید که چرا این دفعه بر من غالب شدی؟ گفت: به واسطه آن که در ابتدا نیت تو خالص بود و به جهت خدا قصد قطع درخت کرده بودی، و این دفعه به جهت زر به قطع می روی و نیت تو خالص نیست، به این جهت من بر تو غالب گشتم. نَسَأَلُ اللّٰهَ اَنْ يَّجْعَلَنَا مِنْ عِبَادَةِ الْمُخْلِصِينَ.

### فصل سی و چهارم: در نفاق است

و آن مخالفت قلب و لسان است، یا مخالفت ظاهر با باطن است در معاشرت با ناس. و بعضی تفسیر کرده اند آن را به مخالفت ظاهر با باطن مطلقاً، اعم از این که در ایمان باشد یا در طاعات باشد یا در معاشرت با ناس باشد.

و آیات و اخبار در ذم و منع آن متکثر است. و بدترین انواع آن بعد از کفر و نفاق، دو رویی و دو زبانی است، به این طریق که در حضور کسی او را مدح و ستایش و اظهار دوستی و نیک خواهی نمایی و در غیاب او بر خلاف آن باشی و مذمت او کنی و در صدد اذیت او باشی؛ و یا آن که میان دو نفر که با یکدیگر دشمن اند آمد و شد نمایی و با هر یک در دشمنی دیگری موافقت کنی و خود را دشمن او وانمایی و او را بر عداوت آن دیگری تحسین کنی و دشمنی او را در نظرش جلوه دهی و چنان وانمایی که تو هم یاری او می کنی. و این از صفات مهلکه عظیمه است.

قال رسول الله صلى الله عليه و آله : من كان له وجهان في الدنيا له لسانان من نار يوم القيامة (۱)؛

ص: ۲۸۸

(هر که در دنیا دو رو باشد، در قیامت او را دو زبان از آتش خواهد بود).

و قال أيضا: تجدون من شر عباد الله ذالوجهين الذی یأتی هؤلاء بوجه و هؤلاء بوجه(۱)؛

(بدترین بندگان خدا در قیامت دو رو را می یابید که با گروهی رویی و با گروه دیگر روی دیگر دارد).

و قال أيضا: یجى ۛ یوم القیامه ذو الوجهین لسانه فی قفاه و آخر بین قدامه یلتهبان نار حتی یلتهبان خده ثم یقال له: هذا الذی کان فی الدنیا ذالوجهین و ذالسانین، یعرف بذلک یوم القیامه(۲)؛

(روز قیامت هر که دو رو باشد در حالی می آید که یک زبان از پشت سرش آویخته و یک زبان دیگر از پیش روی او و شعله می کشند تا رخسار او را بسوزانند. آن گاه ندا می رسد: این است که در دنیا دو رو و دو زبان بود، و به این وصف در قیامت شناخته می شود).

و أوحى الله تعالى الى عيسى بن مریم: لیکن لسانک فی السر و العلانیه لسانا و أحدا و كذلك قلبک، انی احذرك نفسک و کفی بی خبیرا، لا یصلح لسانان فی فم واحد و لاسیفان فی غمد واحد(۳)؛

(و فرمود: خدای تبارک و تعالی به عیسی فرمود: ای عیسی! زبانت در پنهان و آشکار یکی باشد، و همین طور دلت؛ من تو را از نفس خودت بر حذر می دارم، و تو را کافی است که من بر همه چیز آگاهم. دو زبان در یک دهان شایسته نیست، و نه دو شمشیر در یک نیام، و نه دو دل در یک سینه).

ص: ۲۸۹

---

۱- مسند شهاب، ج ۱، ص ۳۵۴.

۲- خصال، ص ۳۷ و عقاب الاعمال، ص ۳۱۹.

۳- کافی، ج ۲، ۳۴۳، ح ۳ و عقاب الاعمال، ص ۳۱۹.



و مخفی نماند که تردد میان دو دشمن کردن و اظهار دوستی با هر یک کردن مستلزم نفاق نیست؛ زیرا که ممکن است که صادق باشد در اظهار دوستی با هر یک. و هر گاه کسی از شر کسی بترسد و به جهت دفع شر او اظهار دوستی کند و مدح او نماید به چیزی که خلاف واقع باشد و با او با مدارا سلوک کند جایز است، و این صورت مستثنا است از حرمت نفاق، به شرط این که لابد و ناچار باشد از تردد و آمد و شد و با او، و در ترک آن و ترک مدارا مظنه ضرر باشد؛ نه این که مانند اکثر اهل این زمان که به محض ردائت نفس یا ضعف یا به طمع بعضی از فضول دنیا یا به توهمات بی جا با اکثر مردم بنای دورویی گذارد و ایشان را به سخن هایی مدح می کند که اصلا دل ایشان از آن خیر ندارد و این را مدارا و سلوک می نامند.

و ضد صفت نفاق، مساوی بودن ظاهر با باطن است، یا بهتر بودن باطن است از ظاهر. و این از شرایف اوصاف است، و از اهم مقاصد مؤمنین است.

و علاج این مرض مهلک به این نحو می شود که تأمل کند در قبح و مذمت نفاق، و در آیات و اخباری که در ذم آن وارد است، و در مدح موافقت ظاهر با باطن. و تفکر نماید اولاً در قول و فعلی که از او صادر می شود، اگر سالم است از این عیب و سایر عیوب و امراض، به جا آورد و الا ترک نماید.

## فصل سی و پنجم: در طول امل است

### اشاره

و آن عبارت است از امیدهای بسیار در دنیا و آرزوهای دراز و توقع زندگانی دنیا و بقای در آن.

و سبب این دو صفت خبیثه دو چیز است:

یکی: جهل و نادانی؛ و جاهل یا اعتماد می کند بر جوانی خود و با وجود

عهد شباب، مرگ خود را بعید می شمارد، و بی چاره مسکین ملاحظه نمی نماید که اگر اهل شهرش را بشمارند صد یک آن پیر نیستند و پیش از آمدن زمان پیری به چنگ گرگ اجل گرفتار گشته اند؛ تا یک نفر پیر می میرد هزار کودک و جوان مرده اند.

و یا تکیه بر صحت مزاج و قوت طبیعت خود می نماید و دور می داند که فجأه مرگ گریبان او را بگیرد، و غافل است از این که مرگ مفاجه اگر چه استبعاد دارد اما بیماری مفاجه بعید نیست و هر مرضی ناگاه عارض می شود، و چون مرض بر بدن رسید مرگ استبعاد ندارد.

و سبب دوم: محبت دنیای دنیه و انس به لذات فانیه است که موجب نسیان مرگ و مانع از فکر در موت است. پس همیشه تمنای بقای در دنیا را دارد و بر خود قرار نمی دهد نزدیکی مرگ را، و اگر در قلب او خطور کند مرگ و نزدیکی او و حاجت به استعداد او در بعض اوقات، پس وعده می دهد نفس خود را به این که بعد از این توبه می کنم و مهیای مرگ می گردم. و چون بعد از این می رسد باز به خود وعده می دهد تا آن که مرگ ناگهانی می رسد و بی توبه و بی عمل از دنیا می رود و به خسران ابدی مبتلا می شود.

و بعد از آن که دانستی که منشأ طول امل جهل و حب دنیا است، پس سزاوار آن است که جهل را از خود دور کنی به تفکر در احوال خود؛ زیرا که کسی که تفکر نماید از قلب صافی، مداند که موت اقرب است به او از هر چیزی؛ و این که جنازه او لامحاله محمول خواهد شد، و البته در قبر مدفون خواهد گردید، و شاید خشتی که لحد را بپوشانند زده شده باشد و از او فارغ نشده باشند، و شاید که کفن او از دست گارز بیرون آمده باشد و او مطلع بر او نیست.

و هم چنین سزاوار آناست که محبت دنیا را از قلب خود بیرون نماید، به نحوی که سابق ذکر شد.

و هم چنین سزاوار آن است که متذکر شود آن چه را که وارد شده است در مذمت طول امل و مدح قصر امل؛

مثل حدیث نبوی صلی الله علیه و آله :

ان أشد ما أخاف عليكم خصلتان: اتباع الهوى و طول الامل، فأما اتباع الهوى فانه يعدل عن الحق، و أما طول الامل فانه يحجب الدنيا (۱)؛

(بیش از هر چیز بر شما از دو خصلت بیم دارم: پیروی از هوای نفس و آرزوی دراز. اما پیروی از هوای نفس، آدمی را از راه حق باز می دارد، و اما آرزوی دراز همان دوستی دنیا است).

و عن علی (علیه السلام): ما أطال عبد الامل الا أساء العمل (۲)؛

هیچ بنده ای امید و آرزو را دراز نکند مگر این که عمل را بد کند.

### **(قصر امل و کوتاهی آرزو)**

و ضد طول امل، قصر امل است. و آن شعار مؤمنین و طریقه موقنین است، و از این جهت است که اخبار بسیار در فضیلت آن وارد شده است، و از آن جمله حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله وسلم) است که می فرماید:

إذا أصبحت فلا تحدث نفسك بالمساء، و إذا أمسيت فلا تحدث نفسك بالصباح، و خذ من دنياك لاخرتك، و من حياتك لموتك، و من صحبتك لسقمك، فانك لا تدري ما اسمك غدا (۳)؛

ص: ۲۹۲

---

۱- ارشاد القلوب، ص و مانند آن: الخصال، ص و کافی، ج ۸، ص ۵۸، ح ۲۱.

۲- کافی، ج ۳، ص ۲۵۹، ح ۳۰.

۳- مسکن الفوائد، ص ۲۶.

(چون صبح کنی فکر شب را مکن، و چون شب کردی در فکر فردا مباش، و از دنیای خود برای آخرت و از زندگی برای مرگ و از تندرستی برای هنگام بیماری ذخیره بردار؛ زیرا چه می دانی که فردا برایت چه پیش خواهد آمد و نامت در میان چه کسانی خواهد بود).

و قال (صلی الله علیه و آله وسلم) بعد ما اشتری اسامه جاریه الی شهر: ان اسامه لطویل الامل (۱)؛

(و بعد از آن که شنید که اسامه کنیزی به وعده یک ماه خریده فرمود: اسامه دراز امید است).

و از چیزهایی که مدخلیت تام دارد در قصر امل و در دفع طول امل، ذکر موت است؛ زیرا که ذکر موت موجب قصر امل می گردد، و باعث تجافی (۲) از دار غرور و استعداد از برای دار خلود می شود، و از این جهت است که اخبار بسیار در فضیلت آن وارد شده است.

### (یاد مرگ)

از آن جمله حدیث نبوی است که می فرمایند:

أكثروا ذكر الموت فانه هادم اللذات، حایل بینکم و بین الشهوات (۳)

(بسیار یاد مرگ کنید، که آن شکننده لذت ها و مانعی میان شما و لذت ها است).

و قال أيضا: أكثروا ذكر هادم اللذات. قيل: و ما هو يا رسول الله؟

قال: الموت، فما ذكره عبد علی الحقیقه فی سعه الا و ضاقت علیه

ص: ۲۹۳

---

۱- تنبيه الخواطر، ج ۱، ص ۲۷۱ و روضه الواعظین، ص ۴۳۷.

۲- پهلوی تهی کردن، کناره گیری و دل کندن.

۳- امالی شیخ طوسی، ص ۲۸۰ و الغارات، ج ۱، ص ۲۳۸.

الدنيا، و لا فى شده الا اتسعت عليه(۱)؛

(و فرمود: شکننده لذت ها را بسیار یاد آورید. پرسیدند: یا رسول الله. آن چیست؟ فرمود: مرگ. هیچ بنده ای نیست که حقیقتا آن را یاد کند مگر این که فراخی دنیا بر او تنگ می شود و اگر شدت و رنجی دارد و دلش از دنیا تنگ شده گشاد می گردد).

و قيل له صلى الله عليه و آله : هل يحشر مع الشهداء أحد؟ قال: نعم، من يذكر الموت فى اليوم و فى الليله عشرين مره(۲)؛

(از آن حضرت پرسیدند: آیا کسی با شهیدان محشور خواهد شد؟ فرمود: آری کسی که شبانه روزی بیست بار از مرگ یاد کند).

و قال ايضا: أكثروا ذكر الموت فانه يمحص الذنوب و يزهده فى الدنيا(۳)؛

(مرگ را بسیار یاد کنید؛ زیرا یاد مرگ گناهان را پاک می کند و میل و رغبت به دنیا را می کاهد).

و قال ايضا: كفى بالموت و اعظا(۴)؛

(مرگ پندآموزی بسنده است).

و قال الباقر صلوات الله عليه : اذا أنت حملت جنازه فكن كأنت أنت المحمول و كأنت سألت ربك الرجوع الى الدنيا ففعل فانظر ماذا تستانف؟

ثم قال (عليه السلام): عجا لقوم حبس اولهم عن آخرهم ثم نودى فيهم بالرحيل و هم يلعبون(۵)؛

ص: ۲۹۴

۱- مسند شهاب، ج ۱، ص ۳۹۱.

۲- تنبيه الخواطر، ج ۱، ص ۲۶۸ و مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۰۴ (به نقل از: مجموعه شهید اول).

۳- كنز العمال، ج ۱۵، ص ۵۴۳.

۴- تحف العقول، ص ۳۵ (بالموت موعظه).

۵- کافی، ج ۳، ص ۲۵۸، ح ۲۹ و کتاب الزهد، ص ۷۸.

(چون جنازه ای را برداری فکر کن که گویا تو اویی و فرض کن که از پروردگار خود درخواست نموده ای که تو را به دنیا برگرداند و چنین کرده است. بنگر که چه عمل را از سر خواهی گرفت؟ سپس فرمود: شگفتا از مردمی که از اول تا به آخرشان را گرفته و حبس کرده اند، و آن گاه ندای کوچ و رحیل در میانشان بلند شده و ایشان مشغول بازی اند).

و قال (علیه السلام) لابی بصیر بعد ما شکی الیه الوسواس: اذکر یا ابا محمد، تقطع أوصالک فی قبرک و رجوع أحبابک عنک اذا دفنوک فی حفرتک و خروج بنات الماء من منخریک و أکل الدود لحمک، فان ذلک یسلی عنک ما أنت فیہ.

قال أبوبصیر: فوالله ما ذکرته الا سلی عنی ما أنا فیہ من هم الدنيا (۱)؛

(و چون أبوبصیر از اندیشه های بدی که بر خاطرش می گذشت به آن حضرت شکایت کرد، فرمود: ای ابا محمد، آن زمانی را که بندهای اندام هایت در قبر از یک دیگر جدا خواهد شد، یاد آور؛ در حالی که دوستانت تو را در گودالی دفن کرده و باز گشته اند، و کرم از سوراخ های بینی ات بیرون آمده و کرم ها گوشت تنت را می خوردند؛ هرگاه این حال را به یاد داشته باشی امور دنیا بر تو آسان خواهد شد.

ابوبصیر گفت: به خدا سوگند هر وقت غم و اندوه به من دست می داد یاد آن حال مرا در دنیا دل داری و آسانی بود).

و قال: من کان کفنه معه فی بینه لم یکتب من الغافلین و کان مأجورا کلما نظر الیه (۲)؛

(هر که کفن او با وی در خانه اش باشد از غافلان به شمار نمی آید، و هرگاه

ص: ۲۹۵

---

۱- کافی، ج ۳، ص ۲۵۵، ح ۲۰.

۲- همان، ص ۲۵۶، ح ۲۳ و تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۴۴۹.

به آن بنگرد اجری دارد).

و قال أيضا: ما خلق الله يقينا لاشك فيه أشبه بشك لايقين فيه من الموت (۱)؛

(خداوند به جز مرگ هیچ امری یقینی بی شکّی را شبیه تر به شکّ بی یقین نیافریده است).

و عن أمير المؤمنين (عليه السلام): ما أنزل الموت حق منزلته من عد غدا من أجله (۲)؛

(کسی که فردا را از زندگی خود بشمارد حق مرگ را چنان که در خور آن است رعایت نکرده).

و قال أيضا: ما من أهل بيت شعر ولا وبر الا و ملك الموت يتصفحهم كل يوم خمس مرات (۳)؛

(هیچ خانواده ای نیست مگر این که فرشته مرگ شبانه روزی پنج بار آنان را از نظر می گذراند).

بدان که طول امل حرام نیست، هم چنان که قصر امل نیز واجب نیست؛ زیرا که طول امل منافی با زهد در دنیا و تذکر موت است و هیچ کدام واجب نیست بلکه از صفات رذیله است.

### فصل سی و ششم: در وقاحت است

و آن عدم مبالات نفس و عدم انفعال او است از ارتکاب قبایح عقلیه یا شرعیه یا عرفیه، و ضد آن حیا است، و آن حبس نفس و انفعال نفس است از ارتکاب قبایح شرعیه یا عقلیه یا عرفیه از جهت حذر کردن از

ص: ۲۹۶

۱- تحف العقول، ص ۳۶۴؛ الفقیه، ج ۱، ص ۱۹۴ و خصال، ص ۱۴.

۲- امالی شیخ صدوق، ص ۱۷۰ و کافی، ج ۳، ص ۲۵۹، ح ۳۰.

۳- کافی، ج ۳، ص ۲۵۶، ح ۲۲.

و آن اعم است از تقوا؛ زیرا که تقوا اجتناب از معاصی شرعیه است، و حیا اجتناب از قبایح است چنان چه ذکر شد.

و شبهه ای نیست که حیا از صفات کمالیه است، و از این جهت اخبار بسیار در مدح آن وارد شده:

کقوله (علیه السلام): الحياء من الايمان و الايمان في الجنة (۱)؛

(حیا از ایمان و ایمان در بهشت است).

و قوله: لا ايمان لمن لا حياء له (۲)؛

(هر که حیا ندارد ایمان ندارد).

و چون دانستی که حیا انفعال نفس است از قبایح عقلیه یا شرعیه یا عرفیه، پس انفعال از غیر اینها حماقت است، پس انفعال از سؤال از احکام شرعیه هم چنان که در حق عوام و نسوان است حماقت است نه حیا؛ و الله الموفق للسداد.

## فصل سی و هفتم: در معصیت و اصرار بر آن است

### اشاره

بدان که قبح معصیت و نافرمانی و مخالفت خداوند عالم و استحقاق عقوبت الهی به جهت آن، از جمله واضحیات و بدیهیات است، و آیات و اخبار بر منع و نهی از آن لاتعد و لاتحصی است.

قال الله تعالى: «و من يعص الله و رسوله و فان له و نار جهنم خلدین فیها أبدا» (۳)؛

(و آنان که خدای و پیامبرش را نافرمانی کنند، ایشان راست آتش دوزخ

ص: ۲۹۷

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۰۶، ح ۱.

۲- همان، ح ۵.

۳- جن، آیه ۲۳.



که برای همیشه در آن جاویدان باشند).

و قال ایضا: «فلیحذر الذین یخالفون عن أمره ی أن تصیبهم فتنه أو یصیبهم عذاب أليم» (۱)؛

(پس آنان که از فرمان او - پیامبر - سرپیچی کنند باید بترسند که بلایی به آنها برسد یا گرفتار عذابی دردناک شوند).

و قال ایضا: «ان الذین یکسبون الاثم سیجزون بما کانوا یقترفون» (۲)؛

(کسانی که دست به گناه می یازند به زودی به سزای آن چه بدان دست می یازیدند کیفر خواهند شد).

الی غیر ذلك من الایات. و اما الاخبار فکثیره أيضا:

ففی النبوی صلی الله علیه و آله : ما من یوم طلع تفجره و لایله غاب شفقها الا و ملک ان ینادیان بأربعة أصوات:

یقول أحدهما: یالیت هذا الخلق لم یخلقوا.

و یقول الاخر: یالیتهم اذ خلقوا علموا لماذا خلقوا؟

فیقول الاخر: فیالیتهم اذ لم یعلموا لماذا خلقوا عملوا بما علموا.

فیقول الاخر: و یالیتهم اذ لم یعملوا بما علموا تابوا مما عملوا

و اعلموا أن المذنب لیحبس علی ذنب من ذنوبه مائه عام و انه لیتنظر الی أزواجه یتنعمن (۳)؛

(هیچ روزی طلوع نمی کند و هیچ شبی شفق غروب نمی نماید مگر این که دو فرشته به چهار آواز ندا می کنند؛ یکی می

گوید: کاش این خلق آفریده نمی شدند، و دیگری می گوید: کاش چون آفریده شدند می دانستند برای

ص: ۲۹۸

---

۱- نور، آیه ۶۳.

۲- انعام، آیه ۱۲۰.

۳- جامع السعادات، ج ۳، ص ۳۷.

چه آفریده شدند: باز فرشته اول گوید: ای کاش چون ندانستند برای چه آفریده شدند به آن چه می دانستند عمل می کردند؛ باز دیگری گوید: ای کاش وقتی به آن چه دانستند عمل نکردند توبه می کردند. بدانید که بنده را بر گناهی از گناهانش صد سال حبس می کنند، و او به همسرانش در بهشت می نگرد که از نعمت ها برخوردارند).

و عن أمير المؤمنين (عليه السلام): لا تبدين عن واحضه و قد عملت الاعمال الفاضحه، و لا تأمن البيات و قد عملت السيئات (۱)؛  
(تو که اعمال رسوا مرتکب شده ای دندان خود را به خنده ظاهر مساز، و چون گناه از تو سر زده باشد از بلای شب گیر ایمن مباش).

و عن الباقر (عليه السلام): ان الله قضى قضاء حتما أن لا ينعم على العبد بنعمه فيسلبها اياه حتى يحدث العبد ذنبا يستحق بذلك النقمه (۲)؛

(خداوند حکم حتمی فرموده که هیچ نعمتی را که به بنده عطا فرمود از او باز نگیرد تا گناهی از او سرزند که مستحق عقوبت و سلب نعمت شود).

و قال: ان العبد ليزنب الذنب فتزوي عنه الرزق (۳)؛

(بنده گناه می کند و بدین سبب روزی از او سلب می شود).

و قال الصادق (عليه السلام): يقول الله تعالى: ان أدنى ما أصنع بالعبد اذا أثر شهوته على طاعتي أن أحرمه لذية مناجاتي (۴)؛

(خدای تعالی می فرماید: هر بنده ای که خواهش نفس خود را بر طاعت من برگزید، کمتر چیزی که به او می کنم این است که او را از لذت مناجات خود محروم می سازم).

ص: ۲۹۹

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۲۷۳، ح ۲۱.

۲- همان، ح ۲۲.

۳- کافی، ج ۲، ص ۲۷۱، ح ۱۲ (فیدرء عنه الرزق).

۴- جامع السعادات، ج ۳، ص ۳۸ و فیض القدير مناوی، ج ۱، ص ۱۵۵.

و قال (عليه السلام): من هم بسئته فلا يعملها، فانه ربما عمل العبد السئته فيراه الرب تعالى فيقول: و عزتي و جلالى لا أغفر لك ذلك بعد أبدا(١)؛

(كسى كه قصد گناهی کند زنهار كه آن را انجام ندهد؛ زیرا چه بسا بنده گناهی مرتكب شود و خدای تعالی او را ببیند و فرماید: به عزت و جلالم سوگند بعد از این هرگز تو را نیامرزم).

و قال أيضا: اذا أذنب الرجل خرج فى قلبه نكته سوداء، فان تاب انمحت و ان زاد زادت حتى تغلب على قلبه فلا يفلح بعدها أبدا(٢)؛

(چون آدمی گناهی مرتكب شود در دلش نقطه ای سیاه پدید آید. پس اگر توبه کند محو می گردد و اگر باز هم گناه کند آن هم زیاد می شود تا این كه تمام دلش را فرا گیرد و در آن وقت دیگر رستگار نخواهد شد).

و عنه (عليه السلام) أيضا: ان الرجل يذنب الذنب فيحرم صلاها لليل، و ان العمل السيء أسرع فى صاحبه من السكين فى اللحم(٣)؛

(آدمی گناهی می کند و به سبب آن از نماز شب محروم می شود، و کار بد زودتر در صاحب خود اثر می کند از کار در گوشت).

و عن أبى الحسن (عليه السلام): ان لله عز وجل مناديا ينادى: مهلا مهلا عبادالله عن معاصى الله، فلولا بهائم رتع و صبيه رضع و شيوخ ركع لصب عليكم العذاب صبا ترضون به رضا(٤)؛

(خدا را منادیی است كه فریاد می کند: بندگان خدا! دست از گناه بکشید كه اگر به خاطر چارپایان چرنده و كودكان شیرخوار و پیران عابد نبود هرآینه عذاب بر سر شما فرو می آمد).

ص: ۳۰۰

۱- کافی، ج ۲، ص ۲۷۲، ح ۱۷.

۲- همان، ص ۲۷۱، ح ۱۳.

۳- همان، ص ۲۷۲، ح ۱۶.

۴- همان، ص ۲۷۶، ح ۳۱ و الخصال، ص ۱۲۸.

و عن أبي الحسن (عليه السلام) قال: حق على الله أن لا يعصى في دار إلا أضحاها للشمس حتى تطهرها (١)؛

(بر خدا سزاوا است که هر خانه ای که در آن نافرمانی اش کنند آن را ویران سازد تا خورشید بر آن بتابد و پاکش کند).

و عن أبي جعفر (عليه السلام): ان العبد يسأل الله الحاجه فيكون في شأنه قضاؤها الى أجل قريب أو وقت بطيء، فيذنب العبد ذنبا فيقول الله تبارك و تعالی للملك: لا تقض حاجته و احرمه اياها، فانه تعرض لسخطي و استوجب الحرمان مني (٢)؛

(همانا انسان از خدا حاجتی می طلبد که دیر یا زود روا خواهد شد ولی او گناهی انجام می دهد که خداوند به فرشته ای که مأمور رواکردن حاجت او است می فرماید: او را از دریافت آن محروم کن؛ چرا که موجبات خشم مرا فراهم کرد و مستحق حرمان شد).

و عنه (عليه السلام): ما من سنه أقل مطرا من سنه ولكن الله يضعه حيث يشاء، ان الله عز وجل اذا عمل قومه بالمعاصي صرف عنهم ما كان قدر لهم من المطر في تلك السنه الى غيرهم و الى الفياض و البحار و الجبال؛ و ان الله يعذب الجبل في حجرها بحبس المطر بمحلها بخطايا من بحفرتها و قد جعل الله لها السبيل في مسلك سوى محله أهل المعاصي. ثم قال: فاعتبروا يا اولي الابصار (٣)؛

(هیچ سالی کم باران تر از سال قبل نیست ولی خدا باران را در هر جا که خواهد می باراند. وقت گروهی به گناه مشغول شوند بارانی که در آن سال برایشان مقدر بود را بر دیگران یا در بیابان ها و دریاها و کوه ها می باراند).

ص: ٣٠١

---

١- کافی، ج ٢، ص ٢٧٢، ح ١٨.

٢- همان، ص ٢٧١، ح ١٤.

٣- همان، ص ٢٧٢، ح ١٥؛ المحاسن، ج ١، ص ١١٧ و امالی شیه صدوق، ص ٣٨٥.

همانا خدا حیوان جعل را با حبس باران عذاب می کند، به این سبب که همسایگانش گناه می کنند و او با این که می تواند از آن جا برود نمی رود. پس این آیه را خواند: ای صاحبان بینش، عبرت گیرید).

و عن الصادق (علیه السلام): ما من عرق يضرب و لا نكبه و لا صداع و لا مرض الا - بذنوب، و ذلك قول الله في كتابه: و ما أصبكم من مصيبه فيما كسبت أيديكم و يعفوا عن كثير(۱)؛

ثم قال: و ما يعفو الله أكثر مما يواخذ به(۲)؛

(فرمود: هان که هیچ رگی نمی جهد و هیچ به سر افتادنی نیست و در دسر و مرضی پیش نیاید مگر به واسطه گناهی، و همین است که خدای عز و جل در کتاب خود می فرماید: هر مصیبتی به شما رسد برای کارهایی است که به دست خود کرده اید و از بسیاری هم گذشت می کند. سپس امام (علیه السلام) فرمود: آن چه خدا از آن می گذرد بیشتر است از آن چه مؤاخذه می کند)الی غیر ذلك من الاخبار.

و از این اخبار مستفاد می شود که معصیت پروردگار موجب هلاکت و خسران دنیوی و اخروی است و آن که لامحاله تأثیری در شخص عاصی دارد، مثل سمومات که لامحاله تأثیری دارند؛ بلکه از انبیا و مرسلین و ملائکه مقربین به واسطه ترک اولی نگذشتند.

آیا نشنیدی حکایت حضرت آدم (علیه السلام) را که به واسطه یک ترک اولی که خوردن از شجره باشد چه گونه از بهشت بیرون رفت؟ و چه گونه حلال و زیور و تاج کرامت از او کنده شد، تا آن که دویست سال بر ذنب خود گریست تا آن که خداوند عالم از او گذشت و توبه او را قبول فرمود؟

پس هر گاه معامله خداوند عالم با صفی الله چنین باشد به جهت

ص: ۳۰۲

---

۱- شوری، آیه ۳۰.

۲- کافی، ج ۲، ص ۲۶۹، ح ۳.

یک ترک اولی، پس چه گونه خواهد بود معامله پروردگار با غیر، با معاصی کبیره لاتعد و لاتحصی؟

پس هرگاه شخص عاقل دشمن خود نباشد و به طریق عقل رفتار نماید و تفکر در این امور نماید و ملاحظه آیات و اخبار وارده در منع و نهی و مفسد معصیت را نماید، امید هست که از معصیت منصرف گردد و راضی به نافرمانی پروردگار نشود؛ والله الموفق.

### (تقوا)

و ضد معصیت، تقوا و ورع و پرهیزکاری است.

و مراد به تقوا در این مقام، اتیان به واجبات و ترک محرمات در شریعت است.

و تقوا از افضل صفات نفسانیه است، و جامع جمیع سعادت است، و اصل هر چیزی است از خیرهای دنیا و آخرت، و فواید دنیویه و اخرویه آن بسیار است، چنان که از آیات و اخبار متعدده مستفاد و معلوم می شود:

كقوله تعالى: ولقد وصينا الذين أوتوا الكتب من قبلکم و اياکم أن اتقوا الله (۱)؛

(و هر آینه به کسانی که پیش از شما کتاب داده شده اند و به شما سفارش کردیم که از خدا پروا کنید).

و قوله: و ان تصبروا و تتقوا فان ذلك من عزم الأمور (۲)؛

(و اگر شکیبایی و پرهیزکاری پیشه کنید، همانا این از استوارترین کارها است).

و قوله: و ان تصبروا و تتقوا لا یصرکم کیدهم شیئا (۳)؛

(و اگر شکیبایی و پرهیزکاری کنید ترسند و نیرنگشان هیچ زیانی به شما نرساند).

ص: ۳۰۳

---

۱- نساء، آیه ۱۳۱.

۲- آل عمران، آیه ۱۸۶.

۳- همان، آیه ۱۲۰.

و قوله: أن الله مع المتقين (١)؛

(خدا با پرهیزکاران است).

و قوله: يا أيها الذين ءامنوا اتقوا الله و قولوا قولا سديدا يصلح لكم أعمالكم و يغفر لكم ذنوبكم (٢)؛

(ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید و سخن درست و استوار گوید، تا کارهای شما را به صلاح و سامان آرد و گناهان شما را ببامزد).

و قوله: ان الله يحب المتقين (٣)؛

(خدا پرهیزکاران را دوست دارد).

و قوله انما يتقبل الله من المتقين (٤)؛

(جز این نیست که خدا از پرهیزکاران می پذیرد).

و قوله: ان أكرمكم عند الله أتقكم (٥)؛

(هر آینه گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است).

و قوله: الذين ءامنوا و كانوا يتقون لهم البشرى فى الحيوه الدنيا و فى الآخرة (٦)؛

(آنان که ایمان آوردند و پرهیزگاری می کردند ایشان را در زندگی این

ص: ٣٠٤

---

١- توبه، آیه ١٢٣.

٢- احزاب، آیات ٧٠ - ٧١.

٣- توبه، آیات ٧ و ٤.

٤- مائده، آیه ٢٧.

٥- حجرات، آیه ١٣.

٦- یونس، آیات ٦٣ - ٦٤.

جهان و در آن جهان بشارت است).

و قوله عز وجل: ثم ننجی الذین اتقوا(۱)؛

(آن گاه کسانی را که پرهیزگاری کردند برهانیم).

و قوله: و سارعوا الی مغفره من ربکم و جنه عرضها السموت و الارض أعدت للمتقین(۲)؛

(و بشتابید به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که فراخنای آن آسمان ها و زمین است که از بهر پرهیزگاران آماده شده است).

قوله عز وجل: و من یتق الله یجعل له و مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه و ان الله بلغ أمره ی قد جعل الله لکل شیء قدرا(۳)؛

(و هر که از خدا پروا کند برای او راه بیرون شدن - از هر دشواری و اندوهی - پدید آرد، و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد. و هر که بر خدا توکل کند خدا او را بسنده است. همانا خدا کار خود را رساننده است - به آن جا که خواهد - به راستی که خداوند برای هر چیزی اندازه ای نهاده است).

و من یتق الله یجعل له و من أمره ی یسرا(۴)؛

(و هر که از خدای پروا کند او را در کارش آسانی پدید آرد).

و من یتق الله یکفر عنه سیئاته ی و یعظم له و أجرا(۵)؛

(و هر که از خدای پروا کند بدی هایش را از او بزداید و مزدش را بزرگ سازد).

ص: ۳۰۵

---

۱- مریم، آیه ۷۲.

۲- آل عمران، آیه ۱۳۳.

۳- طلاق، آیه ۲ - ۳.

۴- طلاق، آیه ۴.

۵- همان، آیه ۵.



و قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَءَامِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (١)؛

(ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدای پروا کنید و به پیامبر او ایمان آورید تا شما را از بخشایش خود دو بهره دهد، و برای شما نوری قرار دهد که بدان راه روید و شما را بیامرزد، و خدا آمرزگار و مهربان است).

و قوله: ان المتقين في جنت و نهر في مقعد صدق عند مليك مقتدر؛ (٢)

(همانا پرهیزگاران در بوستان ها و - کنار - جوی ها باشند. در نشستگاهی راستین - بهشت جاودان - نزد پادشاهی توانا).

الی غیر ذلک من الآیات، و فیها کفایه عن ذکر الاخبار الواردة فی المقام. و لکن یعجبنی ذکر روایه رواها فی الکافی، لاشتمالها علی بعض فوائد التقوی، فنقول:

روی محمد بن یعقوب الکلینی - رحمه الله - مرفوعا الی اسحاق بن عمار عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: كان ملك في بني اسرائيل و كان له قاض و كان للقاضي أخ و كان رجلا صدقا و كان له امرأه قد ولدتها الانبياء. فأراد الملك أن يبعث رجلا في حاجه، فقال للقاضي: ابعث رجلا ثقه. فقال: ما أعلم أحدا أوثق من أخي. فدعا لبيعه، فكره ذلك الرجل، فقال لآخيه: اني لاكره أن أضيع امرأتي. فعزم عليه و لم يجد بدا من الخروج. فقال لآخيه: يا أخي، اني لست أخلف شيئا أهم الی من امرأتي، فأخلفني فيها و تول قضاء حاجتها. قال: نعم. فخرج الرجل

ص: ٣٠٦

---

١- حدید، آیه ٢٨.

٢- قمر، آیات ٥٤ - ٥٥.

و قد كانت المرأه كارمه لخروجه، و كان القاضى يأتيا و يسألها عن حوائجها و يقوم بها لها. فأعجبتة، فدعاها الى نفسه فأبت عليه فخلف الى شىء مما طلبت. فأتى الملك فقال: ان امراه أخى قد فجرت و قد حق ذلك عندى. فقال له الملك: طهرها. فجاء اليها فقال لها: ان الملك قد أمرنى برجمك فما تقولين؟ تجيبنى و الا رجمتك. فقالت: لست اجيبك فاصنع ما بدالك. فأخذتها فحفر لها فرجمها و معه النسا. فلما ظن أنها قد ماتت تركها و انصرف و جنبها الليل و كان بها رمق، فتحركت و خرجت من الحفره. ثم مشت على وجهها حتى خرجت من المدينه الى دير فيه ديرانى فنامت على باب الدير. فلما أصبح الديرانى فتح الباب و رآها فسألها من قصتها فخبرتة، فرحمها و أدخلها الدير و كان له ابن صغير لم يكن له ابن غيره، و كان حسن الحال فداواها حتى برئت من علتها و اندملت. ثم دفع اليها ابنه، فكانت تربيته و كان للديرانى قهرمان يقوم بأوامره، فأعجبتة فدعاها الى نفسه، فأبت، فجهد بها، فأبت، فقال: عمدت الى فاجره قد فجرت فدفعت اليها بذلك فقتلته. فجاء الديرانى، فما رآه قال لها: ما هذا؟ فقد تعلمين صنعى بك. فأخبرته بالقصه. فقال: ليس تطيب نفسى ان تكون عندى، فاخرجى. فاخرجها ليلا، فأصبحت فى قريه فاذا فيها مصلوب على خشبه و هو تحى. فسألت عن قصته. فقالوا: عليه دين عشرون درها و من كان عليه دين عندنا لصاحبه صلبه حتى يودى الى صاحبه. فأخرجت العشرين درهما و دفعتها الى عزيمة و قالت: لا تقتلوه. فأنزله عن الخشب فقال لها: ما أحد أعظم على منه منك، نجيتنى من الصلب و من الموت، فأنا معك حيث ما ذهبت. فمضى معها و مضت حتى انتهيا الى ساحل البحر. فرأى جماعه و سفنا، فقال لها: اجلسى

حتى أذهب و انا اعمل لهم و استطعم و آتيك به. فأتاهم فقال لهم: ما فى سفينتكم هذه؟ قالوا: فى هذه تجارات و جوهر و عنبر و أشياء من التجاره، و اما هذه فنحن فيها. قال: و كم يبلغ ما فى سفينتكم هذه؟ قالوا: كثير لانحصيه. قال: ان معى شيئاً خيطراً هو خير مما فى سفينتكم. قالوا: و ما معك؟ قال: جاريه لم ترى مثلها قط. قالوا: فبعناها. قال: نعم على شرط ان يذهب بعضكم فنظر اليها ثم يجيئنى فيشترىها و لا يعلمها و يدفع الى الثمن و لا يعلمها حتى أمضى أنا. فقالوا: ذلك لك. فبعثوا من نظر اليها. فقال: ما رأيت مثلها قط. فاشتروها منه بعشره آلاف درهم و دفعوا اليه الدراهم، فمضى بها.

فلما مضى أتوها فقالوا لها: قومي و ادخلى فى السفينه. قالت: و لم؟ قالوا: قد اشتريناك من مولاك. قالت: و ما هو بمولاي. قالوا: قومين و الـ لنحملك. فقامت و مضت معهم فلما انتهت الى الساحل لم يأمن بعضهم على بعض عليها، فجعلوها فى السفينه الاخرى، فدفعوها.

فبعث الله عز وجل رياحا فغرقتهم و سفنتهم و نجت السفينه التى كانت فيها حتى انتهت الى جزيره من جزائر البحر، و ربطت السفينه ثم دارت فى الجزيره، فاذا فيها ماء و شجر فيه ثمر. فقالت: هذا ماء أشرب منه و ثمر آكل منه، و أعد الله فى هذا الموضع.

فأوحى الله الى نبي من أنبياء بنى اسراييل أن يأتى ذلك الملك فيقول له: ان فى جزيره من جزائر البحر خلقاً من خلقى، فاخرج أنت و من فى مملكتك حتى تأتوا خلقى هذا و تقروا له بذنوبكم ثم تسألوا ذلك الخلق أن يغفر لكم، فان غفر لكم غفرت لكم.

فخرج الملك بأهل مملكته الى تلك الجزيره فأرأوا امرأه، فتقدم اليها اليك الملك فقال لها: ان قاضى هذا أتانى فخبرنى أن امرأه أخيه

فجرت، فأمرته برجمها و لم تقم عندي البينه، فأخاف أن أكون قد تقدمت على ما لا يحل لي، فحب أن تستغفري لي. فقالت: غفر الله لك اجلس. ثم أتى زوجها و لا يعرفها، فقال: انه كان لي امرأه و كان من فضلها و صلاحها كذا، و اني خرجت عنها و هي كارمه لذلك الخروج، فاستخلفت أخى عليها، فلما رجعت سألت عنها فأخبرني أخى أنها قد فجرت و رجمها؛ و اني أخاف أن أكون قد ضيعتها، فاستغفري لي. فقالت: غفر الله لك اجلس فأجلسته الى جنب الملك. ثم أتى القاضى فقال: انه كان لآخى امرأه انها أعجبتني، فدعوتها الى الفجور فأبت، فأعلمت الملك أنها قد فجرت، و أمرني برجمها فرجمتها و أنا كاذب عليها، فاستغفري لي. قالت: غفر الله لك.

ثم أقبلت على زوجها فقالت: اسمع مثم تقدم الديراني فقص بقصته، و قال: أخرجتها بالليل و أنا أخاف أن يكون قد لقيها سبع فقتلتها. فقالت: غفر الله لك، اجلس مثم تقدم القهرمان و قص قصته، فقالت للديراني: اسمع، غفر الله لك. ثم تقدم المصلوب فقص قصته، فقالت: لا غفر الله لك.

ثم أقبلت على زوجها، فقالت: أنا امرأتك و كلما سمعت فانما هو قصتي، و ليست لي حاجه في الرجال، فأنا اجب أن تأخذ هذه السفينه و ما فيها و تخلى سبيلي، فأعبد الله عز و جل في هذه الجزيره؛ فقد ترى ما لقيت من الرجال. ففعل و أخذ السفينه و ما فيها و خلى سبيلها و انصرف الملك و أهل مملكته (١).

تأمل كن اي برادر عزيز، بين تقوا اين زن را چه گونه نگاه داشت از احوال و شدايد متعدده؟ و چه گونه خلاص كرد او را از رجم قاضى و از تهمت

ص: ٣٠٩

قهرمان دیرانی و از رقیب تجار؟ و بین چه گونه کرامتی خداوند عالم به او عطا فرمود؟ رضای خود را مقرون به رضای او فرمود، و مغفرت خود را مقرون به مغفرت او نمود، و چه گونه او را بلند مرتبه کرد و نبیی از انبیا را فرمود که سلطان با جمیع اهل مملکت بروند در خدمت او و از او طلب آمرزش کنند.

و یقرب من هذا ما ورد فی الحدیث القدسی: یابن آدم، أنا غنی لا أفقر، أظنی فیما أمرتک أجعلک غنیاً لا تفتقر. یابن آدم، انا حی لا أموت، أظنی فیما أمرتک أجعلک تقول للشیء: کن، فیکون(۱)؛

(ای فرزند آدم، منم آن بی نیازی که محتاج نمی گردم. در آن چه تو را فرمان دادم مرا فرمان بر تا تو را هم بی نیاز کنم که محتاج نگردی. ای فرزند آدم، منم آن زنده ای که هرگز نمی میرد، مرا فرمان بر، تا تو را چون خود کنم که هرگز نمیری. ای فرزند آدم، من به هر چه بگویم: باش، موجود می شود. تو نیز فرمان مرا ببر تا چنانت کنم که به هر چه بگویی: باش، موجود شود).

نسأل الله أن يجعلنا من الصالحين المتقين و المطيعين لاوامره و نواهيه، و الطالبين لرضاه فی جميع أفعالنا و أحوالنا بالنبی و آله الطاهرين.

### (توبه)

و ضد اصرار بر معصیت، توبه و انابه است. و مراد به توبه، ندامت و پشیمانی از معصیت، و ترک او است فی الحال، و عزم بر ترک در استقبال.

ص: ۳۱۰

و توبه از واجبات فوریه است به اتفاق جمیع علما، و عقل صریح نیز بر وجوب آن فوراً قاضی است؛ زیرا که تخلص از معصیت واجب است، و آن موقوف است بر توبه؛ پس توبه واجب است من باب المقدمه. و کتاب و سنت نیز بر آن حاکم است:

قال الله تعالى: و توبوا الى الله جميعا أیه المؤمنون لعلکم تفلحون(۱)؛

(ای مؤمنان، همگی توبه به خدا برید و به سوی خدا بازگشت نمایید شاید رستگار شوید).

و قوله: یا ایها الذین ءامنوا توبوا الى الله توبه نصوحا عسی ربکم أن یکفر عنکم سیئاتکم(۲)؛

(ای کسانی که ایمان آورده اید، به سوی خدا توبه کنید توبه ای صادقانه و صمیمانه، شاید پروردگارتان بدی هایتان را بپوشاند).

و اخبار وارده در این باب به حد تواتر است؛ بلکه از جمله نعمت های عظیمه پروردگار عالم بر بندگان عاصی، فتح باب توبه است و قرار دادن او را کفاره هر معصیتی و دوی هر مرضی از امراض مهلکه، و از این جهت آیات و اخبار در مدح و فضل آن بسیار وارد شده است.

قال الله تعالى: ان الله یحب التوبین و یحب المتطهرین(۳)؛

(خدا توبه کاران را دوست دارد و پاکیزه کاران را دوست دارد).

و قال رسول الله صلی الله علیه و آله: التائب حیب الله، و التائب من الذنب کمن لا ذنب له(۴)؛

ص: ۳۱۱

---

۱- نور، آیه ۳۱.

۲- تحریم، آیه ۸.

۳- بقره، آیه ۲۲۲.

۴- جامع السعادات، ج ۳، ص ۵۱ و کنز العمال، ج ۴، ص ۲۰۷.

(توبه کننده دوست خدا است، و تائب از گناه مانند کسی است که اصلاً گناه نکرده است).

و قال الباقر صلوات الله عليه : ان الله أشد فرحاً بتوبه عبده من رجل أضل راحلته و زاده فی ليله ظلماً فوجدها، فالله تعالى أشد فرحاً بتوبه عبده من رجل أضل راحلته حين وجدها(۱)؛

(خدای تعالی شادتر است به توبه بنده خود از مردی که در شب تاریک در بیابانی مرکب و توشه خود را گم کرده باشد و ناگاه آن را بیابد).

و قال (عليه السلام): التائب من الذنب كمن لا ذنب له، و المقيم على الذنب و هو مستغفر منه كالمستهزی(۲)؛

(توبه کننده از گناه مانند کسی است که گناهی ندارد، و کسی که گناه بماند در حالی که آمرزش بخواهد همچون مسخره کننده است).

و قال الصادق (عليه السلام): ان الله يحب من عباده المفتن التواب(۳)؛

کثیر الذنب کثیر التوبه.

(خدا از بندگان خود آن را که در فتنه و گناه افتد و توبه گر باشد دوست دارد).

و قال (عليه السلام): اذا تاب العبد توبه نصوحاً أحبه الله فستر عليه في الدنيا و الآخرة. قيل: و كيف يستر عليه؟ قال: ينسى ملكيه ما كانا يكتبان عليه، و يوحى الله الى جوارحه و بقاع الارض أن اکتمی عليه ذنوبه؛ فيلقى الله عز وجل حين يلقاه و ليس شيء يشهد عليه بشيء من الذنوب(۴)؛

ص: ۳۱۲

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۴۳۵، ح ۸.

۲- همان، ح ۱۰.

۳- همان، ص ۴۲۳، ح ۴.

۴- همان، ص ۴۳۶، ح ۱۲.

(چون بنده توبه نصوح کند، خدا او را دوست دارد و گناه او را می پوشاند.

شخصی پرسید: چه گونه می پوشاند؟ فرمود: آن گناه را از یاد دو فرشته ای که می نویسند می برد، و به اعضا و جوارح او و به زمینی که در آن گناه کرده وحی فرماید که گناهان او را بپوشانید. پس خدای عز و جل را در حالی ملاقات کند که چیزی نیست که گناهی را بر او شهادت دهد).

و قال (علیه السلام): ان الله أعطى التائبين ثلاث خصال لو أعطى خصله منها جميع أهل السماوات و الارض لنجوا بها(۱)؛

(خداوند سه خصلت را به توبه کنندگان عطا فرموده است که اگر یکی از آنها را به همه اهل آسمان ها و زمین عطا می فرمود به سبب آن نجات می یافتند):

۱.فقوله: ان الله يحب التوبين و يحب المتطهرين(۲) ، فمن أحبه الله لم يعذبه؛

(خدا توبه کاران را دوست دارد و پرهیزکاران را دوست دارد. پس هر که را خدا دوست بدارد او را عذاب نکند).

۲. قوله: الذين يحملون العرش و من حوله و يسبحون بحمد ربهم و يؤمنون به یستغفرون للذين ءامنوا ربنا وسعت كل شیء رحمة و علما فاغفر للذين تابوا و اتبعوا سبيلك و قهم عذاب الجحيم ربنا و أدخلهم جنت عدن التي وعدتهم و من صلح من ءابائهم و أزوجهم و ذريتهم انك أنت العزيز الحكيم و قهم السيئات و من تق السيئات يومئذ فقد رحمته و ذلك هو الفوز العظيم(۳)؛

ص: ۳۱۳

---

۱- همان، ص ۴۳۲، ح ۵.

۲- بقره، آیه ۲۲۲.

۳- غافر، آیات ۷ - ۹.



(آنان که عرش را بر می دارند - حمل می کنند - و آنان که گرداگرد آن اند، پروردگارشان را همراه با سپاس و ستایش به پاکی یاد می کنند و به او ایمان می آورند و برای کسانی که ایمان آورده اند آموزش می خواهند - و گویند: - پروردگارا، به بخشایش و دانش، همه چیز را فرا گرفته ای، پس کسانی را که توبه کردند و راه تو را پیروی نمودند بیامرز و ایشان را از عذاب دوزخ نگاه دار. پروردگارا، و ایشان را به بهشت های پاینده که به آنان و هر شایسته کاری از پدران و همسران و فرزندان شان وعده داده ای در آر، که تویی توانای بی همتا و دانای با حکمت و از بدی ها - کیفر گناهان - نگاه شان دار، و هر که را در آن روز - روز رستاخیز - از بدی ها نگاه داری پس همانا بر او رحمت آورده ای، و این است رستگاری و کامیابی بزرگ).

۳. و قوله عز وجل: و الذين لا يدعون مع الله الهاء اخر و لا يقتلون النفس التي حرم الله الا بالحق و لا يزنون و من يفعل ذلك يلق أثاما يضاعف له العذاب يوم القيمة و يخلد فيه مهانا الا من تاب و ءامن و عمل صلحا فأولئك يبدل الله سيئاتهم حسنت و كان الله غفورا رحیما(۱)؛

(و آنان که با خدای یکتا خدای دیگر نخوانند - نپرستند - و کسی را که خداوند کشتن وی را حرام کرده نکشند مگر بحق، و زنا نکنند؛ و هر که این کارها کند کیفر بزه خویش ببیند، عذاب او به روز رستاخیز دوچندان شود و در آن (عذاب) به خواری جاویدان باشد، مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و کار نیک و شایسته کنند، پس اینان اند که خداوند بدی هاشان را به نیکی ها بدل گرداند، و خدا آمرزگار و مهربان است).

و عنه (علیه السلام): ذنوب المومن اذا تاب منها مغفوره له، فليعمل المومن لما

ص: ۳۱۴

يستأنف بعد التوبه و المغفره.

ثم قال الراوى: انه فعل ذلك مرارا، يذنب ثم يتوب و يستغفر.

فقال: اذا كلما عاد المومن بالاستغفار و التوبه عاد الله عليه بالمغفره، و ان الله غفور رحيم، يقبل التوبه و يعفو عن السيئات، فايك أن تقنط المؤمن من رحمه الله(1)؛

(امام باقر (عليه السلام) به محمد بن مسلم فرمود: گناهان مومن، هر گاه توبه کند، آمرزیده است؛ پس بعد از توبه و آمرزش، عمل را از سر گیرد، و آگاه باشید به خدا قسم این نیست مگر برای اهل ایمان. محمد را از سر گیرد، و آگاه باشید به خدا قسم این نیست مگر برای اهل ایمان، محمد بمن مسلم عرض کرد: اگر بعد از توبه و استغفار از گناهان به گناه باز گردد و باز توبه کند حال او چه گونه است؟ فرمود: ای محمد بن مسلم، آیا چنان می بینی که بنده مومن از گناه پشیمان شود و از خدا آمرزش بخواهد و توبه کند و خدا توبه او را نپذیرد؟ گفت: اگر چند بار چنین کند، گناه کند و سپس توبه و استغفار کند، فرمود: هر گاه مومن به استغفار و توبه برگردد خدا به آمرزش باز می گردد؛ خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است، توبه را می پذیرد و از سیئات در میگذرد، زنهار مؤمنی را از رحمت خدا ناامید نکنی).

و عنهم (عليه السلام): لكل شىء دواء و دواء الذنوب الاستغفار(2)؛

(هر چیز دوايی دراد و دواي گناهان استغفار است).

و عن الصادق (عليه السلام): ماغ من مومن يقارف فى يومه و ليلته أربعين كبيره فقال و هو نادم: أستغفر الله الذى لا اله الا هو الحى القيوم بديع السموات و الارض ذو الجلال و الاكرام و أساله أن يصلى على محمد و آله و أن يتوب على، الا غفر الله عز وجل له، و لا خير فيمن يقارب

ص: ۳۱۵

۱- کافی، ج ۲، ص ۴۳۴، ح ۶.

۲- همان، ص ۴۳۹، ح ۸.

فی یوم وليله أكثر من أربعين کبیره (۱)؛

(هیچ مومنی نیست که در شبانه روزی چهل گناه کبیره کند و در حالی پشیمانی بگوید: استغفر الله الذی... مگر آن که خدا آن گناهان را بیامرزد. و کسی که شبانه روزی بیش از چهل گناه کبیره مرتکب شود خیری در او نیست).

و عنه: من قال: أستغفر الله - مائه مره - فی کل یوم غفر الله عز وجل له سبعمائنه ذنب، و لا خیر فی عبد یذنب فی یوم سبعمائنه ذنب (۲)؛

(هر کس در هر روز صد بار بگوید: استغفر الله، خداوند هفتصد گناه از او بیامرزد و کسی که در یک روز هفتصد گناه کند خیری در او نیست).

و عن أبی جعفر (علیه السلام) قال: ان آدم (علیه السلام) قال: یا رب، سلطت علی الشیطان و أجریته منی مجری الدم، فاجعل لی شیئا.

فقال: یا آدم، جعلت لک ان من هم من ذریته لم یکتب علیه، فان علمها کتبت علیه سیئه. و من هم منهم بسحنه فان لم یعملها کتبت له حسنه، و ان هو عملها کتبت له عشا.

قال: یا رب، زدنی.

قال جعلت لک ان من عمل منهم سیئه ثم استفر له غفرت له.

قال: یا رب، زدنی.

قال: جعلت لهم التوبه - او قال: بسطت لهم التوبه - حتی یبلغ النفس هذه.

قال: یا رب، حسبی (۳)؛

ص: ۳۱۶

---

۱- همان، ح ۷ و ثواب الاعمال، ص ۹۲.

۲- کافی، ج ۲، ص ۴۳۹، ح ۱۰.

۳- همان، ص ۴۴۰، ح ۱.

(آدم (علیه السلام) عرض کرد: پروردگارا، شیطان را بر من مسلط ساختی، و او را همچون خون که در رگ هایم جریان دارد در من جای دادی، برای من هم چیزی مقرر فرما. خطاب رسید: ای آدم. برای تو این را قرار دادم که هر یک از فرزندان که آهنگ گناهی کند و مرتکب آن نشود چیزی بر او نوشته نشود، و چون مرتکب شد یک گناه بر او نوشته شود و اگر قصد کار نیکی کند و آن را انجام ندهد یک حسنه برای او نوشته شود، و اگر انجام دهد ده حسنه برایش نوشته شود.

عرض کرد: پروردگارا بیفزا، فرمود: برایت مقرر ساختم که هر یک از فرزندان که گناهی کند سپس آمرزش خواهد او را بیامرم.

عرض کرد: پروردگارا بیفزا، فرمود: برای ایشان توبه را قرار دادم، و توبه را برای آنها گسترش دادم تا نفس به گلوگاه رسد. عرض کرد: پروردگارا مرا بس است).

و عن أبي عبد الله (عليه السلام): قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من تاب قبل موته بسند قبل الله توبته؛

ثم قال: ان السنه لكثيره، من تاب قبل موته بشهر قبل الله توبته؛

ثم قال: ان الشهر لكثير، من تاب قبل موته بجمعه قبل الله توبته؛

ثم قال: ان الجمعه لكثير، من تاب قبل موته بيوم قبل الله توبته؛

ثم قال: ان يوما لكثير، من تاب قبل أن يعاين الموت قبل الله توبته(1)؛

(هر که یک سال پیش از مرگ خود توبه کند خدا توبه او را می پذیرد.

ص: ۳۱۷

سپس فرمود: ماه زیاد است، هر که یک هفته قبل از مرگ توبه کند خدا توبه او را قبول می فرماید.

سپس فرمود: هفته زیاد است، هر که یک روز قبل از مردن توبه کند خدا توبه او را می پذیرد.

سپس فرمود: یک روز نیز زیاد است، هر که پیش از دیدار مرگ توبه کند، خدا توبه او را قبول می فرماید.) إلى غير ذلك من الاخبار.

و آنچه از مجموع آیات و اخبار مستفاد و معلوم می شود این است که توبه کفاره جمیع گناهان است. و هر توبه ای مقبول است حتی توبه کافر مرتد فطری که توبه او نیز مقبول است؛ اگرچه مسقط حد قتل نبوده باشد.

بدان که گناه اگر از حقوق الله است کفایت می کند در توبه از آن، مجرد ندامت و عزم بر ترک ابداء، و هرگاه قضایی از برای او باشد لازم است قضا، مثل ترک نماز و روزه و زکات و خمس و نحو آنها.

و اگر از حقوق الناس است لازم است بر او، علاوه بر این، ادای حقوق ناس و استحلال و ابرای ذمه خود مع الامکان، و الا لازم است بر او تضرع و ابتهاج به سوی خداوند عالم، این که راضی نماید صاحبان حقوق را از او، و این که استغفار نماید از برای آنها، بنا بر فتوای بعض علماء.

و مستحب است از برای تائب بعد از تدارک هر معصیتی به آن چه ذکر شد از ندامت و قضای عبادات و خروج از مظالم عباد، طول بکا و حزن و حسرت و تقلیل اکل و ریاضت نفس تا آن که بریزد از بدن او هر گوستی که در معصیت روییده شده است.

كما يدل عليه ما روى عن أمير المؤمنين عليه السلام « قال لمن قال بحضرة استغفر الله: ثكلتك أمك، أتدري ما الاستغفار؟ إن الاستغفار درجة العليين، و هو إسم واقع على سته معان:

اولها: الندم علی ما مضی؛

و الثانی: العزم علی ترک العود إليه أبدا

والثالث: أن تؤدي إلى المخلوقين حقوقهم حتى تلقى الله أملس ليس عليك تبعه؛

الرابع: أن تعمد إلى كل فريضة عليك ضيعتها تؤدي حقها

و الخامس: أن تعمد إلى اللحم الذي نبت على السحت، فتذيبه بالاحزان حتى يلصق الجلد بالعظم و ينشأ بينهما لحم جديد؛

و السادس: أن تذيب الجسم ألم الطاعة، كما أذفته حلاوه المعصية؛ فبعد ذلك تقول: أستغفر الله»(۱)

(امیر مؤمنان علیه السلام به کسی که در حضور او گفت: استغفر الله، فرمود: مادرت بر مرگت بگرید، آیا میدانی استغفار چیست؟

استغفار درجه عظیم است؛ و این اسمی است که شش معنا دارد:

۱. پشیمانی بر گذشته؛

۲. عزم بر باز نگشتن به گناه و ترک آن در همه عمر؛

۳. آن که حقوق آفریدگان را ادا کنی تا خدا را در حالی ملاقات نمایی که از آلودگی گناه پاک باشی؛

۴. قصد کنی که واجباتی را که به جا نیاورده ای به جا آوری؛

۵. همت گماری که هر گوشتی که از حرام رویده، به وسیله حزن و اندوه بگدازی تا پوست به استخوان بچسبد و گوشت تازه برآید؛

۶. آن که رنج طاعت را به بدن بچشانی، چنان که شیرینی معصیت را به آن چشانده ای.

و چون این معانی را به کار بستی، توانی گفت: استغفر الله).

ص: ۳۱۹

بدان که طریق تحصیل توبه و علاج مرض اصرار بر معصیت این است که متذکر شود آن چه را که وارد شده است در فضیلت توبه، و آنچه را که وارد شده است در قبح ذنوب و شدت عقوبت و عذاب بر آنها عموماً و خصوصاً، و تأمل کند در حکایات انبیا و اولیا و آنچه که بر ایشان وارد شده به جهت ارتکاب ترک اولی، و تأمل کند در این که آن چه به شخص می رسد از مصایب دنیوی، پس او به سبب معصیت است. و تأمل کند در این که بدن ضعیف او طاقت عذاب الهی را ندارد، و متذکر شود خست دنیا و شرافت آخرت و قرب موت و لذت مناجات با ترک ذنوب را؛ و مغرور نشود به این که در دنیا و در وقت معصیت، مؤاخذ و معاقب نمی شود؛ زیرا که شاید این به جهت استدراج (۱) باشد.

پس هر که در این امور تأمل تام نماید و از روی بصیرت و تحقیق نظر کند، لامحاله از معصیت منزجر و منصرف و تائب و نادم خواهد شد. و اگر بعد از ملاحظه این امور منصرف نشود البته یا مجنون و احمق است و یا غیر معتقد به معاد و روز جزا است؛ نعوذ بالله منها.

و سزاوار این است که جد و جهد نماید در قطع و قمع اسباب معصیت و اصرار بر آن، از غرور و حب الجاه و طول امل و حب الدنيا، فإن حب الدنيا رأس کل خطیئه.

بدان که انابه نوعی است از توبه؛ زیرا که توبه رجوع از ذنب است به سوی خداوند عالم، و انابه رجوع از جمیع ما سوی الله است به سوی خدا

ص: ۳۲۰

---

۱- به این معنا که هر چه او گناه کند خداوند نعمتی دوباره به او بدهد و استغفار را از یاد او ببرد تا این که کم کم او را به عقوبت اعمالش برساند. «الفروق اللغویه عسکری، ص ۷۳».

حتی مباحات؛ و این از مقامات عالیه و درجات اولیا و مقربین است؛ رزقنا الله الوصول إليها.

بدان که همچنان که توبه ضد است از برای اصرار بر معصیت، هم چنین مشارطه و مراقبه و محاسبه قریب به توبه است در ضدیت از برای اصرار.

### (مشارطه)

و مراد به مشارطه این است که شخص شرط و عهد کند با نفس خود در هر یوم و ليله، این که مرتکب معاصی نشود و تقصیر و کوتاهی در واجبات الهیه ننماید. و اولی این است که این بعد از فراغ از فریضه صبح و تعقیبات آن باشد؛ پس خطاب کند با نفس خود و بگوید: رأس مالی از برای تجارت سفر آخرت ندارم به جز عمر، پس هر گاه عمر تمام شود رأس الماس تمام شده و دیگر تجارت و طلب ریح ممکن نخواهد بود. و امروز روزی است جدید که خداوند به عظیم لطف خود مرا مهلت داده در او، و اگر مرا میرانده بوده هر آینه تمنا می کردم که کاش یک روز به دنیا بر می گشتم از جهت این که عمل صالحی از من صادر شود؛ پس گمان کن که وفات کردی و به دنیا برگشتی، پس بر تو باد که امروز را ضایع نگردانی؛ زیرا که هر نفسی از انفاس عمر (را) جوهری است گرانبها که عوضی از برای او نیست، و ممکن است این که خریده شود به او گنجی از گنجهای نعیم ابدی.

وفي بعض الأخبار: إن كل عبد خلقت له بازاء كل يوم و ليله من عمره أربع و عشرون خزانه، فإذا مات تفتح هذه الخزائن و يشاهد كل واحد منها و يدخلها. فإذا فتحت له خزانه خلقت باذاء الساعه التي أطاع الله فيها يراها مملوه نوراً من حسناته التي عملها في تلك الساعه، فإله من الفرح و استبشر بمشاهده تلك الأنوار التي وسائل عند الملك

ص: ۳۲۱



الجبار ما لو وزع على أهل النار لادهم ذلك الفرح عن الاحساس بألم النار.

و إذا فتحت له خزائن خلقت بازاء الساعه التي عصى الله فيها يراها سوداء مظلمه تفوح تنها و يتغشأ ظلامها، فينالها من الفزع و الهول ما لو قسم على أهل الجنة لينقص عليهم نعيمها.

و إذا فتحت له خزانه بازاء الساعه التي نام فيها أو غفل أو اشتغل بشيء من مباحات الدنيا لم يشاهد فيها ما يسره ولا ميسوؤه، و هكذا يعرض عليه بعدد ساعات عمره الخرائن، و عند ذلك يتحسّر العبد على إهماله و تقصيره و يناله من الغبن ما لا يمكن وصفه. (۱)

(روز قیامت برای بندگان خدا در برابر هر روز از ایام عمر، بیست و چهار مخزن به تعداد ساعات شبانه روز گشوده می شود. مخزنی را باز میکنند می بیند پر است از نور و سرور. صاحبش با دیدن چنین صحنه ای خوشحال و شادمان می شود به حدی که اگر شادی او را بین اهل جهنم تقسیم کنند مات و مبهوت شده، درد آتش را احساس نخواهند کرد. این مخزن همان ساعتی است که در آن پروردگارش را اطاعت کرده بود. سپس مخزن دیگری را می گشایند، می بیند تاریک است و گندیده و ترس آور، با دیدن این صحنه آن قدر ترس و زاری او را فرا می گیرد که اگر آن را بر اهل بهشت قسمت کنند نعمتهایش بر آنان ناخوش می گردد. این مخزن همان ساعتی است که در آن معصیت و گناه مرتکب شده بود. سپس مخزن سومی را باز می کنند، می بیند خالی است، نه او را مسرور میکند و نه غمگین؛ و این همان ساعتی است که وی در آن ساعت خوابیده یا به امور مباح دنیایی مشغول بوده است. در این جا او را چندان تاسف و

ص: ۳۲۲

پشیمانی فرا می گیرد که به وصف نیایند).

پس باید که خطاب کند نفس خود را و بگوید که: ای نفس، جد و جهد کن امروز در تعمیر خزاین خود و مگذار آنها را خالی از کنوز خود که اسباب سلطنت تو است، و امروز را به بطالت و کسالت به سر مبر که موجب خسران و ندامت تو خواهد شد.

و بعد از آن که این قرار را با نفس خود داد، وصیت و عهد کند با اعضای سبعه که چشم و گوش و فرج و زبان و شکم و دست و پا بوده باشد و تسلیم نماید آنها را به نفس که رئیس آنها است و آنها رعیت و خادم او هستند؛ پس وصیت کند نفس را به حفظ آنها از معاصی که از هر یک از آنها صادر شود، و به اشتغال آنها به اعمالی که از جهت او خلق شده اند از وظایف طاعات و عبادات.

و سزاوار این است که وصیت کند او را به تدبیر در عاقبت هر امری که می خواهد مرتکب شود او را در این یوم و لیل، و این عمده و صایا و رأس آنها است.

فقد روی أن رجلا أتى النبي صلى الله عليه و آله فقال: أوصني. فقال له: هل أنت مستوص إن أنا أوصيك؟ حتى قال له ذلك ثلاثا وفي كلها يقول الرجل: نعم يا رسول الله، فقال له رسول الله صلى الله عليه و آله له: إذا هممت بأمر فتدبر عاقبته، فإن يك رشدا فأمضه و إن يك غيا فانتبه عنه. (۱)

(شخصی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: مرا سفارشی فرما. پیامبر سه بار به او فرمود: آیا آن را به کار می بندی؟ او در هر بار گفت: بله. پس به او فرمود: چون به انجام کاری همت گماری ابتدا به سرانجام آن بیندیش، اگر پایان آن صلاح بود انجامش ده و اگر گمراهی بود از آن دست بکش.)

ص: ۳۲۳

و مراد به مراقبه این است که شخص ملاحظه کند ظاهر و باطن خود را و همیشه مراقب و مواظب این باشد که هیچ معصیتی از معاصی از او صادر نشود و هیچ واجبی از واجبات او ترک نشود که موجب ندامت و ملامت شود در وقت محاسبه.

و مراد به محاسبه این است که یک وقتی را قرار دهد از برای رسیدن به حساب اعمال و افعالی که از او صادر شده در جمیع حرکات و سکنات و کلمات؛ پس متذکر شود جمیع اموری را که از او صادر شده؛ پس اگر فهمید که اخلال به واجبی و اتیان به حرامی نکرده و امروز را به اطاعت الهی به سر برده، شکر و حمد و ثنای پروردگار عالم را، به جا آورد از جهت توفیق بر این نعمت عظمی؛ و اگر اخلال به واجبی کرده یا آن که فعل حرامی مرتکب شده، عتاب کند نفس را عتاب شدیدی، و ملامت نماید او را ملامت زیادی، و توبه و انابه کند؛ و هکذا در روز دیگر تا آن که به فضل و کرم الهی از برای او ملکه ترک معصیت حاصل گردد، و موجب خلاص و نجات از حساب یوم الحساب گردد؛ زیرا که شبهه ای نیست در ثبوت محاسبه در روز قیامت، و آیات و اخبار بر آن ناطق است.

قال الله تعالى: «ونضع الموزین القسط لیوم القیمه فلا- تظلم نفس شیئا و إن کان مثقال حبه من خردل أتینا بها و کفی بنا حاسبین» (۱)

(و ترازوهای درست عدل و راستی را در روز رستاخیز بنهیم؛ پس هیچکس ستم نبیند و اگر هم سنگ دانه خردلی باشد آن را به حساب آوریم و ما بس حسابگرانیم).

ص: ۳۲۴

و قال: «يوم يبعثهم الله جميعا فيثبثهم بما عملوا أحصه الله و نسوه و الله على كل شيء شهيد.»<sup>(۱)</sup>

(روزی که خدا همگی شان را بر انگیزد و از اعمالی که کرده اند و خدا آن را شمار کرده و آنها فراموش کرده اند خبر شان دهد و خدا بر هر چیزی گواه است).

قال: «و وضع الكتب فترى المجرمين مشفقين مما فيه و يقولون يويلتنا مال هذا الكتاب لا يغادر صغيرة و لا كبيرة إلا أحصها و وجدوا ما عملوا حاضرا و لا يظلم ربك أحدا.»<sup>(۲)</sup>

(و نامه ها پیش نهند، و گنه کاران را از آن چه در آن است هراسان بینی و گویند: ای وای بر ما، این نامه چیست که کوچک و بزرگی فرو نگذاشته مگر در شمار آورده، و هر چه کرده اند حاضر یابند که پروردگارت به هیچ کس ستم نمی کند).

و قال: و يومئذ يصدر الناس أشتاتا ليروا أعمالهم و من يعمل مثقال ذره خيرا يره و من يعمل مثقال ذره شرا يره.»<sup>(۳)</sup>

(در آن روز مردم گروه گروه و پراکنده بیرون آیند تا اعمالشان را به آنها بنمایند. پس هر که هم وزن ذره ای نیکی کند آن را ببیند، و هر که هم سنگ ذره ای بدی کند آن را ببیند).

و قال: «يوم تجرد كل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود لو أن بينها وبينه أمدا بعيدا.»<sup>(۴)</sup>

(روزی که هر کس آن چه را از کار نیک کرده حاضر بیابد، و آن چه کار بد

ص: ۳۲۵

---

۱- مجادله، آیه ۶.

۲- کهف، آیه ۴۹

۳- زلزال، آیات ۶-۸.

۴- آل عمران، آیه ۳۰.

کرده است، دوست دارد که میان او و کارهای بدش فاصله ای دور باشد).

و قال: «ثم توفى كل نفس ما كسبت وهم لا يظلمون» (۱)

(آنگاه به هر کس آن چه کرده پاداش تمام دهند و به آنان ستم نخواهد شد).

و قال: «فوربك لنسئلتهم أجمعين عما كانوا يعملون» (۲)

(به پروردگارت سوگند که همگی شان را از آن چه می کرده اند پرسش و باز خواست میکنیم).

و قال رسول الله صلى الله عليه و آله: «ما منكم من أحد إلا و يسأله رب العالمين ليس بينه و بينه حجاب و لا ترجمان»؛ (۳)

(هیچ یک از شما نیست مگر آن که پروردگار جهانیان از او پرسش و باز خواست خواهد کرد، و میان او و وی پرده و ترجمانی نخواهد بود).

«و قد ورد بطرق متعدده أن كل أحد في يوم القيامة لا يرفع قدما عن قدم حتى يسأل عن عمره فيما أفناه، و عن جسده فيما أبلاه، و عن ماله من أين اكتسبه و فيما أنفق» (۴)

(هیچ کسی در روز قیامت قدم از قدم بر نمی دارد مگر این که از او می پرسند که عمرش را در چه صرف کرده و از میان برده، و از تن او که در چه کار کهنه کرده، و از مال او که از کجا به دست آورده و به چه مصرف رسانیده؟)

إلى غير ذلك من الاخبار الداله على ثبوت المحاسبه.

و همین محاسبه و مراقبه در دنیا موجب نجات از محاسبه در روز حساب می گردد،

ص: ۳۲۶

---

۱- بقره، آیه ۲۸۱ و آل عمران، آیه ۱۶۱.

۲- حجر، آیات ۹۲ - ۹۳

۳- مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۱۵۴ و ۱۶۷ (به نقل از: جعفریات و نوادر).

۴- امالی شیخ طوسی، ص ۵۳۹؛ امالی شیخ صدوق، ص ۹۳ و الخصال، ص ۲۵۳.

هم چنان که از اخبار بسیار معلوم می گردد:

قال رسول الله صلى الله عليه و آله : «حاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا، و زنوها قبل أن توزنوا»؛<sup>(۱)</sup>

(به حساب خود برسید پیش از آن که به حساب شما رسند، و اعمال خود را بسنجید پیش از آن که آن را بسنجند).

و قال أيضا: «حاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا عليها، فإن للقيامة خمسين موقفا كل موقف يقام ألف سنة.»<sup>(۲)</sup>

ثم تلا: «في يوم كان مقداره خمسين ألف سنة»<sup>(۳)</sup>

(به حساب خود برسید پیش از آن که به حساب شما رسند؛ چرا که در قیامت پنجاه ایستگاه است و در هر ایستگاهی هزار سال بایستند.

سپس این آیه را خواند: فرشتگان و روح در روزی که در ازای آن پنجاه هزار سال است به سوی او بالا می روند).

و قال الكاظم عليه السلام : «ليس منا من لم يحاسب نفسه في كل يوم، فإن عمل حسنه استزاد الله، و إن عمل سيئه استغفر الله منها و تاب إليه»<sup>(۴)</sup>

(هر که نفس خود را در هر روز محاسبه نکند از ما نیست، پس اگر کار نیکی کرده از خدای تعالی افزون بر آن بخواهد، و اگر کار بدی مرتکب شده از خدا آمرزش بخواهد و به او باز گردد).

ص: ۳۲۷

---

۱- بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۷۳.

۲- کافی، ج ۸، ص ۱۴۳، ح ۱۰۸؛ امالی شیخ مفید، ص ۳۲۹ و امالی شیخ طوسی، ص ۳۶.

۳- معارج، آیه ۴.

۴- کافی، ج ۲، ص ۴۵۳، ح ۲؛ تحف العقول، ص ۳۹۶؛ الاختصاص، ص ۲۴۳ و کتاب الزهد، ص ۷۶.

وفى بعض الأخبار: «ينبغى أن يكون للعاقل أربع ساعات .. ساعه يحاسب فيها نفسه»؛<sup>(۱)</sup>

(سزاوار است که خردمند چهار ساعت داشته باشد؛ از جمله ساعتی که در آن به محاسبه نفس خویش پردازد) والله الموفق والمعین.

## فصل سی و هشتم: در جزع و بی تابی است در مصایب و مکاره

### اشاره

و شبهه ای نیست در این که او از صفات ذمیمه است؛ زیرا که آن چه مقدر شده لامحاله واقع خواهد شد و جزع رد نمی گرداند او را. و شبهه ای نیست که او ترک جزع خواهد نمود بعد از مضمی مدتی؛ پس سزاوار این است که اولاً ترک نماید تا آن که اجر او ضایع نشود.

منقول است که ولدی از بعض اکابر وفات کرد، شخص مجوسی به او گفت که سزاوار از برای عاقل آن است که کاری را که جاهل بعد از پنج روز میکند او را الان بکند. پس آن شخص فرمود که این را بنویسید از او.

### (صبر)

و ضد جزع، صبر است، و آیات و اخبار در فضل صبر متعدد و متکثر است:

قال الله تعالى: «و لنجزین الذین صبروا أجرهم بأحسن ما كانوا يعملون»<sup>(۲)</sup>

(و پاداش کسانی را که شکیبایی کرده اند بهتر از آن چه عمل کرده اند، می‌دهیم).

ص: ۳۲۸

---

۱- معانی الاخبار، ص ۳۳۴ و امالی شیخ طوسی، ص ۵۴۰.

۲- نحل، آیه ۹۶.

وقال: «أولئك يؤتون أجرهم مرتين بما صبروا»؛<sup>(١)</sup>

(به اینان برای آن شکیبایی که کردند دو بار مزد دهند).

وقال: «وأصبروا إن الله مع الصابرين»<sup>(٢)</sup>

(و شکیبایی کنید که خدا با شکیبایان است) إلى غير ذلك من الآيات.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «الصبر نصف الإيمان»؛<sup>(٣)</sup>

### (صبر یک نیمه ایمان است)

وقال أيضا: «الصبر من الايمان بمنزله الرأس من الجسد، ولا جسد لمن لا رأس له، ولا ايمان لمن لا صبر له»؛<sup>(٤)</sup>

(صبر نسبت به ایمان همانند سر است نسبت به تن، هر که سر ندارد تن ندارد، و هر که صبر ندارد ایمان ندارد). وروی آن  
المسيح قال للحواريين: «إنكم لا تدركون ما تحبون إلا بصبركم على ما تكرهون»؛<sup>(٥)</sup>

(حضرت مسیح به حواریون گفت: نمی یابید آنچه دوست دارید تا صبر کنید بر آن چه کراهت دارید).

وقال صلى الله عليه وآله: «ما من عبد مؤمن اصيب بمصيبة فقال كما أمره الله: إنا لله و إنا إليه راجعون، اللهم آجرني في  
مصيبتى و اعقبني خيرا منها، الا فعل الله ذلك»؛<sup>(٦)</sup>

(هیچ بنده مؤمنی نیست که مصیبتی به او رسد و بگوید چنانکه خدا امر فرموده: "انا لله و انا إليه راجعون" ما از خداییم و به او  
باز می گردیم. بار

ص: ۳۲۹

۱- قصص، آیه ۵۴.

۲- انفال، آیه ۴۶.

۳- مسکن الفؤاد، ص ۴۷.

۴- کافی، ج ۲، ص ۸۹، ح ۴؛ التمهيص، ص ۶۴ و دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۲۳.

۵- مسکن الفؤاد، ص ۴۸.

۶- الدعوات راوندی، ص ۲۸۵.



خدایا در این مصیبت به من اجر بده و بهتر از آن چه از دست داده ام به من کرامت فرما؛ مگر این که خدا چنین می کند).

### (اقسام صبر)

و قال: «الصبر ثلاثة: صبر عند المصيبة، وصبر على الطاعة، وصبر على المعصية. فمن صبر على المصيبة حتى يردّها بحسن عزائها كتب الله ثلاثمائة درجة ما بين الدرجة الى الدرجة كما بين السماء إلى الأرض.

و من صبر على الطاعة كتب الله له ستمائة درجة ما بين درجة إلى الدرجة كما بين تخوم الأرض إلى العرش.

و من صبر على المعصية كتب الله له تسعمائة درجة ما بين الدرجة إلى الدرجة كما بين تخوم الأرض إلى منتهى العرش»؛<sup>(۱)</sup>

(صبر بر سه قسم است: صبر به هنگام مصیبت، و صبر بر مشقت طاعت، و صبر کردن از گناه. پس هر که بر مصیبت شکوایا باشد تا آن را با صبر نیکو واگرداند، خداوند برای او سیصد درجه می نویسد که میان هر درجه تا درجه دیگر مانند فاصله آسمان و زمین باشد. و هر که بر طاعت شکوایی کند خداوند برای او ششصد درجه می نویسد که میان هر درجه تا درجه دیگر فاصله میان درون زمین تا عرش باشد. و هر که بر مصیبت صبر کند خداوند برای او نهصد درجه می نویسد که فاصله میان هر درجه تا درجه دیگر به اندازه فاصله میان قعر زمین تا منتهای عرش باشد). إلى غير ذلك من الأخبار.

ص: ۳۳۰

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۹۱، ح ۱۵ و جامع الاخبار، ص ۱۳۵.

بدان که صبر بر سه قسم است:

صبر بر معاصی، و صبر بر طاعت، و صبر بر مصایب.

و اول افضل است از دویم، و دویم افضل است از سیم، هم چنان که از روایت اخیره مستفاد می شود.

و اول و دویم واجب است، و وجوب ثالث آن معلوم نیست؛ بلی! بعض اقسام بی صبر مثل شق جیوب و نحو آن حرام است، هم چنان که در کتب فقها مقرر است؛ لکن شبهه ای در فضل و رجحان آن نیست مطلقاً.

و عن علی (علیه السلام): ان صبرت جرت علیک المقادیر و أنت مأجور، و ان جزعت جرت علیک المقادیر و أنت مأذور(۱)؛

بدان که هر صبری در شریعت مقدسه ممدوح نیست بلکه منقسم می شود به احکام خمس؛ زیرا که صبر از شهوات محرمه و بر مشاق واجبات، واجب است، و بر بعض مکاره و ادای مندوبات، مندوب است. و بر اذیتی که تحمل آن حرام است مثل صبر بر قطع اعضا یا قصد حریم او به شهوت، حرام است؛ و بر اذیتی که می رسد او را به جهتی از جهات مکروهه، مکروه است، و گاهی هم مباح است.

## فصل سی و نهم: در کفران نعمت است

### اشاره

و آن از مهلکات عظیمه و موجب شقاوت سرمدیه و عقوبات دنیویه و اخرویه است که از جمله آنها سلب نعمت است در دنیا؛ و شبهه ای در حرمت و کبیره بودن آن نیست.

قال الله تعالی: لئن شکرتم لأزیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید(۲)؛

ص: ۳۳۱

---

۱- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۳۱.

۲- ابراهیم، آیه ۷.

(اگر سپاس گزارید همانا شما را بیفزایم و اگر ناسپاسی کنید هر آینه عذاب من سخت است).

و قال: فكفرت بأنعم الله فأذقها الله لباس الجوع والخوف (۱)؛

(نعمت های خدا را کفران کردند پس خدا به آنان جامه گرسنگی و بیم پوشانید).

و قال: ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بأنفسهم (۲)؛

(خدا آن چه از نعمت نزد گروهی است نمی گرداند تا هنگامی که آنان آن چه را که در نفس هایشان است دگرگون نمایند).

و قال الصادق (عليه السلام): مكتوب في التوراه: أشكر من أنعم عليك، و أنعم على من شكرك، فانه لا زوال للنعماء اذا شكرت، و لا بقاء لها اذا كفرت، الشكر زياده في النعم و أمان من الغير (۳)؛ أي التغيير؛

(از کسانی که به تو احسان کرده سپاس گزاری کن و به کسی که تو را سپاس گوید احسان کن؛ چرا که نعمت ها را در صورت شکرگزاری فنا نمی باشد و در صورت کفران، بقای سپاس گزاری سبب زیاده گشتن نعمت ها و مانع تغییر آنها است).

### (شکر)

و ضد کفران، شکر است، و آن از افضل کمالات و صفات نفسیه است، و موجب رفع بلا و ازدیاد نعمت است، و از این جهت است که ترغیب شدید در شرع بر او وارد شده است.

ص: ۳۳۲

۱- نحل، آیه ۱۱۲.

۲- رعد، آیه ۱۱.

۳- کافی، ج ۲، ص ۹۴، ح ۳.

قال الله تعالى: ما يفعل الله بعذابكم ان شكرتم و ءامنتم (١)؛

(خدا به عذاب شما چه کار دارد، اگر سپاس دارید و ایمان داشته باشید).

و قال: لئن شكرتم لأزيدنكم (٢)؛

(اگر سپاس دارید نعمت شما را افزون می کنم).

و قال: فاذكروني اذكرکم و اشکروالی و لا تکفرون (٣)؛

(مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم، و مرا سپاس دارید و ناسپاسی نکنید).

قال و سنجزی الشکرین (٤)؛

(سپاس گزاران را پاداش خواهیم داد).

و قال رسول الله صلى الله عليه و آله : الطاعم الشاكر له من الاجر كأجر الصائم المحتسب، و المعافی الشاكر له من الاجر كأجر المبتلى الصابر، و المعطى الشاكر له من الاجر كأجر المحروم القانع (٥)؛

(خورنده شکر گزار اجرش مانند اجر روزه داری است که به ثواب خدا چشم دارد؛ و تن درست سپاس گزار اجرش مثل اجر بیمار صبور است؛ و غنی شکر گزار اجرش مانند محروم قانع است).

و قال أيضا: ما فتح الله على عبد باب شكر فخرن عنه باب الزیاده (٦)؛

(چنین نیست که خداوند به بنده توفیق شکر دهد و افزایش نعمت را از او دریغ دارد).

ص: ٣٣٣

١- نساء، آیه ١٤٧.

٢- ابراهیم، آیه ٧.

٣- بقره، آیه ١٥٢.

٤- آل عمران، آیه ١٤٥.

٥- الکافی، ج ٢، ص ٩٤، ح ١ و قرب الاسناد، ص ٧٤ (الغنی الشاكر...).

٦- همان، ح ٢.

و عن الصادق (عليه السلام): من اعطى الزيادة، يقول الله عز وجل: لئن شكرتم لازيدنكم؛

(هر که را توفیق شکر دهند نعمتش را زیاد گردانند. خداوند می فرماید: اگر سپاس دارید نعمت شما را افزون می کنم).

و عنه (عليه السلام): ما أنعم الله على عبد منم نعمه فعرّفها بقلبه و حمد الله ظاهرا بلسانه فتم كلامه حتى يؤمر له بالمزيد(۱)؛

(هیچ نعمتی خدا به بنده ای نداد که آن نعمت را در دل بشناسد و در ظاهر به زبان، خدا را سپاس و ستایش کند، و سخنش تمام شود؛ مگر این که برای انو به فزونی امر شود).

و عنه (عليه السلام): شكر النعمه اجتناب المحارم، و تمام الشكر قول الرجل: الحمد لله رب العالمين(۲)؛

(شکر نعمت، به پرهیز از گناهان است و شکر کامل این است که بگویی: حمد تنها پروردگار جهانیان را رواست).

و عنه (عليه السلام): شكر كل نعمه و ان عظمت أن تحمد الله عز وجل(۳)؛

(شکر هر نعمتی هر چند بزرگ باشد این است که خدای را بستایی).

و عنه قال: أوحى الله عز وجل الى موسى: يا موسى، اشكرنى حق شكرى. فقال: يا رب، كيف أشكرك حق شكرك و ليس من شكر أشكرك به الا و أنت أنعمت به على؟ قال: يا موسى، الان شكرتنى حين علمت أن ذلك منى(۴)؛

(خدای عز وجل به موسی (علیه السلام) وحی فرمود: ای موسی! حق شکر مرا

ص: ۳۳۴

۱- همان، ص ۹۵، ح ۹.

۲- همان، ص ۹۵، ح ۱۰.

۳- همان، ح ۱۱ و الخصال، ص ۲۱.

۴- کافی، ج ۲، ص ۹۸، ح ۲۷.

به جا آور. گفت: پروردگارا، چه گونه حق شکر تو را بجای آرم و حال آن که هیچ شکری نیست که به آن تو را شکر کنم مگر آن که آن نیز نعمتی از تو است؟ فرمود: ای موسی، اکنون مرا شکر کردی که دانستی این هم از من است).

و عن علی بن الحسین (علیه السلام) یقول: ان الله یحب کل قلب حزین و یحب کل عبد شکور. یقول الله تبارک و تعالی لعبد من عبیده یوم القیامه: أشکرت فلانا؟ فیقول: بل شکرتک یا رب، فیقول: لم تشکرنی اذ لم تشکره. ثم قال: أشکرکم لله أشکرکم للناس (۱)؛

(خداوند هر دل غمگینی را دوست دارد و هر بنده سپاس گزاری کردی؟ می گوید: نه ولی تو را شکر گزاردم. می فرماید: چون او را سپاس نگزاردی مرا هم شکر نکرده ای. آن گاه حضرت فرمود: شکر گزارترین شما نسبت به خداوند کسی است که سپاس گزاری او به مردم بیش تر باشد) الی غیر ذلک من الاخبار.

و ظاهر آیات و اخبار، وجوب شکر است؛ هم چنان که ظاهر از اخبار، تحقق شکر و ادای تکلیف است به اجتناب محارم و فعل واجبات و معرفت این که هر نعمتی از خداوند عالم است. و اما شکر لسانی مثل قول: الحمد لله ظاهرا و جوبی ندارد، و شاید که سبب ازدیاد نعمت، قول مذکور و نحوه از شکر لسانی بوده باشد.

و ظاهر این است که شکر مخلوق به معنای ثنا و مدح و حمد او واجب نباشد، و اخبار وارده در آن، محمول بر، تأکد استحباب است.

و مخفی نماند که نعمت پروردگار بر هر بنده ای از بندگان در هر حال

ص: ۳۳۵

اگر چه در حالت مرض و فقر و فاقه و بلایا و مصایب بوده باشد لا تعد و لا تحصی است، از نعمت های ظاهریه و باطنیه؛ و ان تعدوا نعمت الله لا تحصوها(۱).

پس بر هر بنده ای از بندگان، شکر پروردگار و منعم حقیقی واجب است.

### فصل چهارم: در عدم اعتماد یا ضعف اعتماد در امور است بر خداوند عالم و وثوق و اعتماد است بر وسایط از مخلوقین

#### اشاره

و شبهه ای نیست که این از مهلکات عظیمه است، و از محرّمات در شریعت مطهره است، و این جهت آیات و اخبار در ذم و منع آن وارد شده:

قال الله تعالی: ان الذین تدعون من دون الله عباد أمثالکم(۲)؛

(کسانی را که غیر از خدا می خوانید بندگانی هستند مانند شما).

و قال: ان الذین تعبدون من دون اله لا یملکون لکم رزقا فابتغوا عند الله الرزق و اعبدوه(۳)؛

(کسانی که سوای خدا می پرستید روزی شما در دست آنها نیست؛ پس روزی را از نزد خدا بخواهید و او را پرستید).

و قال: و لله خز آئن السموت و الأرض و لکن المنفقین لا یفقهون(۴)؛

(خزاین آسمان ها و زمین از خداست و لیکن منافقان فهم نمی کنند).

و فی أخبار داود: ما اعتصم عبد من عبادی بأحد من خلقی قد

ص: ۳۳۶

---

۱- ابراهیم، آیه ۳۴ و نحل، آیه ۱۸.

۲- اعراف، آیه ۱۹۴.

۳- عنکبوت، آیه ۱۷.

۴- منافقون، آیه ۷.

عرفت ذلك من نيته الا قطعت أسباب السماوات من يديه و اسخط الارض من تحته و لم ابال بأى واد هلك (١)؛

(هیچ بنده ای از بندگان من دست به دامن هیچ یک از خلق من نزد که من بدانم نیت وی همین است، مگر این که اسباب و وسایل آسمان ها را از دستش ببرم، و زمینی را که در زیر پای اوست بر او خشمگین گردانم، و به هر وادی که هلاک شود باک ندارم).

و قيل: مكتوب في التوراه: ملعون من ثقته بانسان مثله (٢)؛

(در تورات نوشته است: کسی که اعتماد او به انسانی مثل خود باشد ملعون است).

و في الصحيحه السجديه: فمن حاول سد خلته من عندك و رام صرف الفقر عن نفسه بك فقد طلب حاجته في مظانها و أتى طلبته من وجهها، و من توجه بحاجته الى أحد من خلقك أو جعله سبب نجحها دونك فقد تعرض للحرمان و استحق من عندك فوت الاحسان (٣).

### (توکل)

و ضد عدم اعتقاد، توکل و تفویض امر است به خداوند عالم. و آن از اشرف صفات قلبیه و کمالات نفسیه است، و آیات و اخبار در مدح و امر به آن لا تعد و لا تحصی است.

قال الله تعالى: و من يتوكل على الله فهو حسبه (٤)؛

ص: ۳۳۷

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۶۳، ح ۱.

۲- جامع السعادات، ج ۳، ص ۱۷۵.

۳- الصحيحه السجديه، دعای ۱۰ (و كان من دعائه في اللجا الى الله).

۴- طلاق، آیه ۳.



(و هر که بر خدا توکل کند خدا وی را بس است).

و قال: و علی الله فتوكلوا کنتم مؤمنین(۱)؛

(اگر ایمان دارید پس به خدا توکل کنید).

و قال: و علی الله فلیتوكل المؤمنون(۲)؛

(و مؤمنان باید به خدا توکل کنند).

و قال: ان الله یحب المتوکلین(۳)؛

(همانا خدا توکل کنندگان را دوست دارد).

و قال: و من یتوکل علی الله فان الله عزیز حکیم(۴)؛

(و هر که بر خدا توکل کند خداوند نیرومندی بی همتا و داوری دانا است).

أی عزیز لایذلل من استجار به، فلا یضیع من لاذ بجنابه، و حکیم لا یقصر من تدبیر من توکل علی تدبیره.

و قال رسول الله صلی الله علیه و آله : من انقطع الی الله کفاه الله کل مونه، و رزقه من حیث لا یحتسب، و من انقطع الی الدنیا و کله الله الیها(۵)؛

(هر که به سوی خدا منقطع شود خدا همه امور و حاجات او را کفایت می کند، و از جایی که گمان ندارد روزی اش می دهد، و هر که به دنیا منقطع شود خدا او را به دنیا وا می گذارد).

و قال: من أحب ان یکون أغنی الناس فلیکن بما عند الله عز وجل أوثق منه بما فی یده(۶)؛

ص: ۳۳۸

۱- مائده، آیه ۲۳.

۲- آل عمران، آیات ۱۲۲، ۱۶۰؛ مائده، آیه ۱۲؛ توبه، آیه ۵۲؛ ابراهیم، آیه ۱۱؛ مجادله، آیه ۱۰ و تغابن، آیه ۱۳.

۳- آل عمران، آیه ۱۵۹.

۴- انفال، آیه ۴۹.

۵- روضه الواعظین، ص ۴۲۶.

۶- الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۰؛ امالی شیخ صدوق، ص ۳۸۱؛ اربعین شهید اول، ص ۵۸.

هر که دوست دارد بی نیازترین مردم باشد باید اعتمادش به آن چه نزد خدا است بیشتر باشد از اعتماد به آن چه در دست خود او است).

و قال صلی الله علیه و آله : لو أنکم تتوکلون علی الله حق توکلہ لرزقتم کما یرزق الطیور، تغدوا خماسا و تروح بطاننا(۱)؛

(اگر بر خدا توکل کنید چنان که توکل او است، هر آینه روزی می یابید چنان که مرغان روزی می یابند. هر بامداد با شکم های تهی و گرسنه از آشیانه های خود بر می پرند و شبانگاه با شکم های پر و سیر باز می آیند).

و عن أبي عبد الله (عليه السلام): ان الغنى والعز يجولان، فاذا ظفرا بموضع التوکل أوطنا(۲)؛

(بی نیازی و عزت در گردش اند، و چون به جایگاه توکل رسند وطن گیرند).

و عنه صلی الله علیه و آله : من اعطی ثلاث لم یمنع ثلاث: من اعطی الدعاء اعطی الاجابه، و من اعطی الشکر اعطی الزیاده، و من اعطی التوکل اعطی الکفایه؛

ثم قال: (۳) أتلون کتاب الله عز وجل: و من یتوکل علی الله فهو حسبه(۴) و قال: لئن شکرتم لأزیدنکم(۵) و قال: ادعونی أستجب لکم(۶)؛

(به هر کس سه چیز داده شود از سه چیز بی بهره نماند. هر که توفیق دعا یابد از اجابت محروم نماند و هر که توفیق شکرگزاری یابد از زیادشدن

ص: ۳۳۹

---

۱- عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۵۷ و جامع الاخبار، ص ۳۲۱.

۲- کافی، ج ۲، ص ۶۵، ح ۴ و تحف العقول، ص ۳۷۳.

۳- همان، ح ۶.

۴- طلاق، آیه ۳.

۵- ابراهیم، آیه ۷.

۶- غافر، آیه ۶۰.

نعمت بهره مند گردد و هر که را توکل دهند آموزش کفایت شود. پس حضرت این آیات برخواند:

و هر که بر خدا توکل کند خدا وی را بس است.

اگر سپاس دارید نعمت شما را افزون می کنم.

بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را.

و عن أبي الحسن الاول (عليه السلام) قال: سألته عن قوله الله عز وجل: و من يتوكل على الله فهو حسبه، فقال: للتوكل على الله درجات؛ منها أن تتوكل على الله في أمورك كلها، فما فعل بك كنت عنه راضيا تعلم أنه لا يألوک خيرا و فضلا و تعلم أن اللحم في ذلك اليه؛ فتوكل على الله بتفويض ذلك اليه و ثق به فيها و في غيرها(1)؛

(امام کاظم (علیه السلام) درباره این قول خدای تعالی: و هر که بر خدا توکل کند خدا او را بس است، فرمود: توکل بر خدا درجات دارد، از جمله این که در همه امور خود بر خدا توکل کنی؛ پس هر چه درباره تو بکند از او راضی هستی، و می دانی که خیر و فضل خود را از تو فروگذار نکند و حکم آن مختص او است. پس با واگذارن این به خدا بر او توکل کن، و به او در آن و در غیر آن اعتماد کن).

الی غیر ذلك من الاخبار.

### (درجات توکل)

بدان که از برای توکل درجات و مراتب است مختلفه به اعتبار ضعف و قوت یقین:

اول: این است که حال او در حق خداوند عالم، در ثقه و اعتماد به عنایت

ص: ۳۴۰

---

۱- همان، ص ۶۵، ح ۵.

و کفالت او، مقل حال او باشد در وثوق و اعتماد بر وکیل.

و این قسم منافعی با تدبیر نیست، هم چنان که موکل در خصومات و نحوها از برای او هست تدبیراتی که وکیل اشاره به آنها می کند یا خود می فهمد از عرف و عادت خود؛ و این اضعف مراتب است.

دویم: این است که بوده باشد حال او با خداوند عالم، مثل حال طفل با مادر که اصلاً التفات به توکیل ندارد، بلکه ملتفت نیست در هر حال مگر به مادر، و در جمیع امور خود توجه به مادر دارد.

و ثالث - و آن اعلی درجات است - این است که حال او با حق تعالی مثل حال میت باشد بین یدی غاسل که ابدا ملتفت خود نیست و غاسل به تهر نحو که می خواهد او را حرکت می دهد.

و فرق این با ثانی این است که در ثانی، موکل ترک نمی کند دعا و تضرع را، هم چنان که صبی ترک نمی کند فرع و ناله را و از او شیر می طلبد و از عقب او می دود و غذای خود را از او می خواهد. و در قسم ثالث بسا هست که دعا و تضرع را ترک می کند، ثقه بالوکیل العالم بحاله؛ مثل طفلی که می داند که اگر رو به مادر نرود مادر خود در طلب او برود، و اگر دامن مادر را نگیرد مادر خود او را حمل می کند، و اگر خواهش نکند مادر، خود شیر خواهد داد او را.

و این قسم بسیار نادر الوقوع عزیز الوجود است، و مرتبه انبیا و صدیقین است. و توکل حضرت ابراهیم (علیه السلام) از این قبیل بود؛ زیرا که بعد از آن که آن حضرت را به منجنیق گذاشتند که به آتش بیندازند جبرئیل گفت که: خواهش کن از خداوند عالم که تو را نجات دهد. فرمود: حسبی من سؤالی علمه بحالی (۱).

و ظاهر این است که ادای تکلیف به قسم اول (می شود).

ص: ۳۴۱

---

۱- بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۶ (به نقل از: این شهر آشوب، بیان التنزیل).

بدان که توکل منافات ندارد با سعی و طلب امور از اسباب عادی؛ زیرا که مقتضای حکمت الهی اجرای اشیا است و اسباب، و اَبی اَن یجری الاشیاء الا- بالاسباب. (خدا اشیا و امور را جز به اسباب پدید نمی آورد) مقتضای این، سعی و طلب است از اسباب عادی؛ و مقتضای توکل، وثوق و اعتماد بر خداوند عالم است نه بر اسباب. پس خداوند عالم، امر فرموده مردم را به طلب روزی به اسبابی که مقرر فرموده است و ایشان را به آن هدایت فرموده، از قبیل زراعت و تجارت و صناعت و غیر آنها. و امر فرموده که دفع اذیت را از خود نمایند و خود را از چیزهای موذی محافظت نمایند، و دفع مرض را از خود نمایند به معالجات مقرر در نزد اطباء؛ و لکن امر نیز فرموده که اعتماد و وثوق در انجاح مطالب و در ترتب مسیبات بر خداوند عالم باشد، و این که اطمینان و خاطر جمعی او به خداوند عالم و به مسبب الاسباب باشد، و احتمال بدهد که خدا مطلوب او را از جایی دیگر بدهد نه از این اسباب، و تجویز کند که هیچ فایده ای بر این اسباب مترتب نشود.

هم چنان که در عبادات هم خداوند عالم امر فرموده در سعی و به جا آوردن آنها، و امر هم فرموده به این که اعتماد در ثواب و نجات از عقاب بر فضل و کرم و عنایت رب الارباب بوده باشد نه به آن اعمال.

منقول است که اعرابی شتر خود را رها کرد و عقال نکرد و گفت: توکل می کنم به خدا در حفظ او.

حضرت رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) به او فرمودند: اعقلها و توکل علی الله (۱)؛

گفت پیغمبر به آواز بلند \*\*\* با توکل زانوی اشتر ببند

گر توکل می کنی در کار کن \*\*\* کشت کن پس تکیه بر جبار کن

ص: ۳۴۲

و در اسرائیلیات وارد شده است که موسی بن عمران را مرضی روی داد و بنی اسرائیل نزد او آمدند و علت او را شناختند. گفتند: فلان دوا علاج آن است. و موسی (علیه السلام) گفت: معالجه دوا نمی کنم تا خدا بی واسطه دوا، مرا عافیت بخشد.

پس ناخوشی به طول انجامید، و خدا به او وحی فرستاد که به عزت و جلال خودم که تو را شفا می دهم تا به دوائی که گفته اند معالجه نکنی.

پس به بنی اسرائیل گفت: به دوائی که گفته اید معالجه من نمایید. او را معالجه کردند و عافیت یافت.

پس خدا به او وحی کرد که می خواستی به توکل خود حکمت مرا باطل کنی؟ آیا به غیر از من در دواها و گیاه ها منفعت ها را قرار داده (۱)؟.

مروی است که یکی از زهاد، آبادی ها را ترک کرد و در قله کوهی مقیم شد و گفت: از احدی چیزی نمی طلبم تا خدا روزی مرا بفرستد. پس یک هفته چیزی به او نرسید، نزدیک به مردن رسید. گفت: پروردگارا، اگر مرا زنده خواهی داشت روزی مرا برسان و الا-قبض روح مرا بکن. وحی به او شد که به عزت و جلال خودم قسم که روزی به تو نمی دهم تا داخل آبادی نشوی و میان مردم ننشینی. پس به شهر آمد، یکی از برای او طعام آورد و یکی آب آورد، خورد و آشامید، و در دل او گذشت که چرا خدا چنین کرد؟ وحی به او شد که می خواهی به زهد خود، حکمت مرا برهم زنی؟ آیا نمی دانی که من بنده خود را از دست بندگان دیگر روزی بدهم؟

### (طریق تحصیل توکل)

و طریق تحصیل توکل آن است که آدمی سعی کند در تحصیل اعتقاد

ص: ۳۴۳

---

۱- جامع السعادات، ج ۳، ص ۱۸۳ و فیض القدیر مناوی ج ۳، ص ۳۱۳.

جازم به توحید، و این که خداوند عالم، واحد است در ذات و در افعال؛ به این معنا که شریکی از برای او در ذات نیست و هم چنین در افعال؛ و این که: لا- مؤثر فی الوجود الا الله، به این معنا که همه امور مستند به حضرت پروردگار، و هر فیض که در عالم وجود است از فیاض علی الاطلاق است، و از برای دیگری در هیچ امری مدخلیتی نیست، و اگر چیزی سبب است از برای چیزی، سببیتش مستند به مسبب الاسباب است، و تأثیر آن چیز در آن چیز موقوف است به مشیت الله، و به تعلق اراده و قضا و امضای حق تعالی.

و بعد از آن تأمل کند و متذکر شود آیات و اخباری را که در فضل توکل وارد شده است، و این که او مایه نجات و سبب کفایت است.

و ایضا متذکر شود که خداوند عالم، خلق کرد او را و از عدم به وجود آورد و کفایت کرد جمیع مایحتاج او را، و این که او را در صلب پدر و رحم مادر حفظ و حراست نمود، و آن چه در هر حال ضرور بود از برای او آماده ساخت، و اعضا و جوارح او را که مایه معیشت او در دنیا است بدون آگاهی به او عطا فرمود. و بعد از آمدن او به فضای دنیا خون حیض را از مجرای پستان بعد از آن که صاف و سفید نموده جاری ساخت، و کیفیت مکیدن را به او تعلیم کرد، و پدر و مادر را با او مهربان نمود که در حراست و حفظ او باشندت و سایر ضروریات معیشت او را در دنیا از زمین و آسمان و آب و آتش و هوایی که نفس به آن کشد و صنعت ها و کسب ها و علم ها و گیاه ها و میوه ها و درختان و حیوانات مهیا گردانید. و قوای ظاهریه و باطنیه را به او عطا فرمود، و با وجود اینها او را هدایت به خیرات و مصالح و مفاسد نمود.

و بالجمله، جمیع مایحتاج و جمیع نعمت های ما لاتعد و لاتحصی از برای او بدون اطلاع او مهیا و مقرر نمود، و با وجود اینها همه، لطف و محبت

و عنایت و رأفت او به هر کسی، از هر نزدیکی بیشتر، و به هر احدی از پدر و مادر مشفق و مهربان تر، و با این همه، تعهد کفایت اهل توکل را نمود، و ضامن مطلب ایشان در کتب کریم گردیده، و بندگان ضعیف خود را امر کرده به واگذارن امور خود به او، با کمال علم و قدرت؛ آیا دیگر امکان دارد که کسی را که امر خود را به او محول کند و او را کفیل در مهمات خود سازد، و حول و قوه خود و دیگران را بری و بیزار (گذارد)، و به حول و به قوه او پناه جوید، او را ضایع و مهمل گذارد و کفایت امر او را نکند و او را به مطلوب خودش نرساند؟ محال است که هیچ عقلی چنین احتمالی دهد؛ چه این شغل شخص عاجزی یا جاهلی یا دروغ گویی است، و ساحت کبریایی از عجز و نقص و تخلف از وعد و سهو و کذب و فریب، پاک و منزّه است.

و ایضا متذکر شود حکایاتی را که در آنها است عجایب صنع خدا در رسانیدن ارزاق، و در رفع بلایا و اسواء از بعض بندگان، و هم چنین حکایاتی را که در آنها است عجایب قهر خدا در اهلاک و تمام نمودن اموال اغنیا و اولاد اقویا؛ چه بسیار صاحب کثرت و ثروت و سطوت که عاجز و ذلیل شد بدون سبب ظاهری، و چه بسیار ذلیل و عاجز که صاحب قوه و استیلا گردید.

و هر که در این امور و حکایات تأمل کند می داند که امور و حکایات به ید قدرت پروردگار و مدبر عالم است؛ پس لازم است وثوق و اعتماد و توکل بر او.

و حاصل این است که عاقل باید تأمل کند که جمیع امور مستند به قدرت و مشیت و قضا و امضای پروردگار است، و حکمت الهی مقتضی شد اجرای امور را به اسباب مقرر، و از جمله اسباب، توکل و اعتماد بر او را قرار فرمود از برای انجام مطالب و وصول به مقاصد؛ پس لازم است بر هر



عاقل توکل بر خداوند عالم.

و علامت حصول صفت توکل آن است که مضطرب و متزلزل نگردد به فقد اسباب نفع و حصول اسباب ضرر. پس هرگاه رأس المالش سرقت شود، یا خسروانی در تجارتش به هم رسد، یا معوق بماند امری از امورش، راضی به او باشد و مضطرب نگردد؛ زیرا که اضطراب به فقدان امری، دلیل است بر سکون و اطمینان بر او؛ والله الموفق لطاعته؛

### خاتمه: در سخط و انکار و اعتراض است بر واردات الهیه و تقدیرات ربانیه

#### اشاره

و شکی نیست که این صفت از ذمائم اوصاف و از محرمات در شریعت است، و صاحب این صفت از جمله احمقان و در فرقه جاهلان است. و چه جهل و حماقتی است بالاتر از اعتراض مخلوق ضعیف عاجز ذلیل بر پروردگار قدیر علیم حکیم عزیز بصیر خبی؛ و از این جهت است که اخبار بسیار در ذم آن وارد شده است.

ففى الحدیث: أنا الهل لا اله الا أنا، فمن لم یصبر علی بلائی و لم یرض بقضایی و لم یشکر نعمائی فیتخذ ربا سوائی (۱)؛

(منم خدایی که جز من خدایی نیست؛ هر که بر بلای من صبر نکند و بر نعمت منم شکر نکند، و به قضای من راضی نباشد، خدایی دیگر بجوید).

و فى بعض الاخبار: ان نبیا من الانبیا شکى الى الله الجوع و الفقر و العری عشر سنین، فما اجیب له؛ ثم أوحى الله الیه: کم تشکو و لست أهلا للذم و الشکوى و أنت أحق بالذم و الشکوى، و هکذا کان بدوک عندى فى ام الكتاب قبل أن أخلق السماوات و الارض، و هکذا سبق لك منى، و هکذا قضیت علیک قبل أن أخلق الدنيا، أترید أن اعید

ص: ۳۴۶

---

۱- جامع الاخبار، ص ۳۱۱؛ روضه الواعظین، ص ۳۰ و الدعوات، ص ۱۶۹.

خلق الدنيا من أجلك؟ أم تريد أن أبدل ما قدرت عليك، فيكون ما تحب فوق ما احب، فيكون ما تريد فوق ما اريد. فوعزتي و جلالتي لئن تلجلج هذا في صدرك مره اخرى لامحوتك من ديوان النبوه(1)؛

(یکی از پیغمبران ده سال از گرسنگی و برهنگی و فقر به خدا شکایت می کرد و دعایش به اجابت نمی رسید. سپس خداوند به او وحی فرمود: تا چند شکایت می کنی؟ پیش از آن که آسمان ها و زمین را بیافرینم قسمت تو در تقدیر من این بود، و پیش از آن که دنیا را بیافرینم چنین حکم کردم. آیا می خواهی برای تو آفرینش دنیا را از سر گیرم؟ یا می خواهی تقدیر را برای تو دگرگون سازم، و چنان باشد که تو دوست داری نه چنان که من، و اراده تو فوق اراده من باشد؟ به عزت و جلال من که اگر بار دیگر این به خاطر تو بگذرد نام تو از دیوان نبوت محو کنم).

و عن الباقر (عليه السلام): من سخط القضاء مضى عليه القضاء و أحبط الله أجره(2)؛

(هر که از قضا الهی ناخشنود باشد قضا بر او در آید و خدا اجرش را تباه سازد).

و قال الصادق (عليه السلام): كيف يكون المؤمن مؤمنا و هو يسخط قسمته و يحقر منزلته و الحاكم عليه الله؛ و أنا الضامن لمن لم يهجس في قلبه الا الرضا أن يدعو الله فيستجاب له(3)؛

(مؤمن چه گونه مؤمن باشد با این که از قسمت خود ناخشنودی نماید و مرتبه خود را کوچک کند، و حال آن که حاکم بر او خدا است، و من ضامنم برای کسی که جز رضا در دلش نگذرد، که دعایش مستجاب شود).

ص: ۳۴۷

---

۱- جامع السعادات، ج ، ص ۶۱؛ فیض القدير مناوی، ج ۴، ص ۶۱۷ (باتفاوت)

۲- کافی، ج ۲، ص ۶۲، ح ۱۰ و التمهیص، ص ۶۲.

۳- کافی، ج ۲، ص ۶۲، ح ۱۱.

و ضد سخط و انکار، رضا و تسلیم است، و آن ترک اعتراض و سخط است باطنا و ظاهرا و قولا و فعلا، و عقل بر وجوب آن حاکم است؛ زیرا که بعد از ثبوت و اعتقاد به این که خداوند عالم، حکیم و علیم و ارحم الراحمین است، می داند آن چه خداوند عالم مقدر کرده و قضای الهی به او تعلق گرفته محض خیر و صلاح بوده و مشتمل بر حکمتی و مصلحتی بوده، اگر چه به عقول ما نرسد. پس عقل حکم می کند به حسن افعال الله و به وجوب رضا و ترک اعتراض بر آنها، و از این جهت است که اخبار بسیار در فضل آن وارد شده است.

فعن النبی (صلی الله علیه و آله وسلم) أنه سال طائفه من أصحابه ما اتمتم؟ قالوا: مؤمنون. فقال: ما علامه ایمانکم؟ قالوا: نصبر عند البلاء و نشکر عند الرخاء و نرضی بمواقع القضاء.

فقال: مؤمنون و رب الكعبه(۱)؛

(پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) از گروهی از اصحاب خود پرسید: شما چه کسانی هستید؟ گفتند: مؤمنانیم. فرمود: نشان ایمان شما چیست؟ گفتند: در بلا صبر کنیم، و هنگام فراخی و نعمت شکر گزاریم، و در موارد قضا رضا دهیم. فرمود: به خدای کعبه قسم مؤمنان اند).

و عنه أيضا: اذا كان يقوم القيامه أنبت الله تعالى لطائفه من امتی أجنحه فيطيرون من قبور هم الى الجنان يسرحون فيها و يتنعمون فيها كيف شاؤوا. فتقول لهم الملائكة: هل رأيتم الحساب؟ فيقولون: ما رأينا حسابا.

ص: ۳۴۸

فتقول لهم: هل جزتم الصراط؟ فيقولون: ما رأينا صراطا.

فتقول لهم: هل رأيتم جهنم؟ فيقولون: ما رأينا شيئا.

فتقول الملائكة: من امه من أنتم؟ فيقولون: من امه محمد صلى الله عليه و آله .

فيقولون: ناشدناكم الله حدثونا ما كانت أعمالكم في الدنيا؟

فيقولون: و ما هما؟ فيقولون: كنا اذا خلونا نستحيي أن نعصيه، و نرضى باليسير مما قسم لنا. فيقول الملائكة: فيحق لكم هذا(١)؛

(چون روز قیامت شود خدای تعالی گروهی از امت را بال و پر آفریند تا از گورهای خود به بهشت برند، و در آن جا هر گونه بخواهند تمتع و تنعم نمایند. ملائکه به آنان گویند: آیا جایگاه حساب را دیدید؟ گویند: از حساب چیزی ندیدیم، گویند: دوزخ را دیدید؟ گویند: ما چیزی ندیدیم. فرشتگان گویند: از امت که اید؟ گویند: از امت محمد صلی الله علیه و آله ، گویند: شما را به خدا بگویند اعمالتان در دنیا چه بود؟ گویند: دو خصلت در ما بود و خداوند به فضل و رحمت خود ما را به این مرتبه رسانید، گویند: آن دو خصلت چیست؟ گویند: یکی آن که در خلوت از خدای تعالی شرم داشتیم که معصیت کنیم، و دیگر آن که به اندکی که ما را داده بود راضی و خرسند بودیم. فرشتگان گویند: حق است شما را این مرتبه).

و عن الصادق (عليه السلام) قال: قلت له: بأى شىء يعلم المؤمن بأنه مؤمن؟

قال: بالتسليم لله و الرضا فيما ورد عليه من سرور أو سخط(٢)؛

(از حضرت صادق (علیه السلام) سؤال شد: مؤمن به چه چیز شناخته می شود؟

ص: ۳۴۹

---

۱- مسکن الفؤاد، ص ۸۰ و بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۵.

۲- کافی، ج ۲، ص ۶۳، ح ۱۲.

فرمود: به تسلیم بودن در برابر خدا و خوشنودی بر آن چه از موجبات شادی یا اندوه که به او می رسد).

و عنه لم یکن رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) یقول لشیء قد مضی: لو کان غیره (۱)؛

(هیچ گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) درباره گذشته نمی فرمود: اگر جز این بود).

### (طریق تحصیل رضا)

و طریق تحصیل رضا این است که بداند و تحصیل یقین نماید به این که آن چه قضا و قدر الهی به او تعلق گرفته لامحاله اصلح خواهد بود؛ زیرا که خداوند حکیم است و از حکیم علی الاطلاق فعل غیر اصلح صادر نخواهد شد. علاوه بر این که سخط و کراهت باشد آثم و عاصی خواهد بود.

و أيضا از جمله صفات کمالیه واجبیه، محبت خداوند متعال مستجمع جمیع کمالات است، هم چنان که از آیات و اخبار مستفاد و معلوم می شود. و مقتضای محبت، رضای به فعل محبوب است، كما قال الشاعر:

لا تخذ عن فللمحب دلائل \*\*\* و لدیه من تحف الحیب وسائل

منها تنعمه بمر بلاء \*\*\* و سروره فی کل ما هو فاعل

الی أن قال:

و من الدلائل أن تراه راضیا \*\*\* بملیکه فی کل حکم نازل

بدان که دعا منافی با رضا نیست، و هم چنین کراهت معاصی و سعی در قلع و قمع آنها به امر به معروف و نهی از منکر، هم چنان که طایفه ای از اهل بطالت و غرور و جهالت گمان کرده اند؛ زیرا که در شریعت مقدسه، امر تعلق

ص: ۳۵۰

گرفته به رضا و به دعا و به امر به معروف و نهی از منکر، و اگر ما بین آنها منافات بود جمع ما بین آنها و تعلق امر به جمیع، جایز نبود؛ زیرا که تعلق امر به امور متنافیه جایز نیست عقلاً؛ علاوه بر این که عقل نیز حکم می کند به عدم منافات، هم چنان که بعد از تأمل تام، واضح و لایح است.

ولیکن هذا آخر الرساله الموسومه بنجاه المؤمنین؛ نسأل الله أن ینفعنا به و سائر المتقین، و یجعله ذخیره لیوم الدین فی غره شهر ذیحجه الحرام من شهور سنه ۱۲۷۸.

ص: ۳۵۱

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه



بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

